

راه

آدرس اینترنت در صفحه ۴۰

توده

دوره دوم شماره ۲۹ دی ماه ۱۳۷۷

تیغ ارتجاع بر گلوی کدام مطبوعات کشیده می شود؟

* نشریه "جامعه سالم" قربانی
کدام حقیقت نویسی ها شد؟ (ص ۳۳)

رابطه امریکائی، از نوع
بازاری و ارتجاعی آن

پشت پرده حمله به امریکائی ها در تهران!

(ص ۱۳)

مرحله نوینی از شناخت و افشای "مافیای قدرت" چه مقامی پاسخگوست؟

مرحله نوینی برای شناخت و افشای مافیای قدرت در جمهوری اسلامی آغاز شده است. این مافیا، که ۸۰ درصد اختیارات حکومتی را زیر چتر قانون اساسی دستکاری شده در سال ۶۸ در اختیار گرفته، خود را پشت سنگر "ولایت فقیه" و "رهبری" پنهان ساخته است. این مافیای قدرت که باید در وسیع ترین حد ممکن به توده های مردم ایران بازشناسانده شود، می کوشد نظام "سلطنت"ی و "پادشاه"ی را در ایران احیاء کند و با جمع کردن بساط جمهوریت، نقطه پایان بر انقلاب سال ۵۷ بگذارد. این کوشش، اکنون زیر پوشش "ولایت مطلقه فقیه" صورت می گیرد. از نظر این مافیا، نظام سلطنتی، شکل، سیستم و ابزاری برای اعمال حاکمیت بوده، که انقلاب ۵۷ بی جهت آن را در هم شکسته است و باید بار دیگر آن را بازسازی کرده و در اختیار سرمایه داری-بازاری-ارتجاع-مذهبی گذاشت!

شرکت ۸۰ درصدی مردم در انتخابات ریاست جمهوری و بیرون آمدن محمد خاتمی از صندوق های رای، بر این استراتژی مافیای قدرت ضربه ای کمرشکن وارد ساخته است.

تمام توطئه ها و جنایاتی که طی یکسال و نیم اخیر در ایران صورت گرفته و باز هم صورت خواهد گرفت، برای متوقف ساختن روند تقویت جمهوریت در برابر سلطنت مورد نظر جبهه ارتجاع-بازار و ادامه آن مسیری است که از سال ۶۱ در جمهوری اسلامی شروع شد و منجر به تقویت جبهه ارتجاع-بازار شد. ترور بسیاری از روحانیون صاحب نام، آغاز جنگ عراق علیه ایران و ادامه ضد ملی این جنگ در خاک عراق، دو انفجار کمرشکن در جمهوری اسلامی (حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری)، یورش به سازمان های سیاسی، قتل عام زندانیان سیاسی، برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی، تغییر قانون اساسی در جهت تضعیف جمهوریت و تقویت اقتدار سلطنتی "رهبر"، تصفیه بسیاری از روحانیون و مذهبیون همکار آیت الله خمینی در سال های اول پیروزی انقلاب از صحنه حکومتی، و یک سلسله رویدادهای دیگر، تماما در جهت مقابله با دستاوردهای انقلاب، جلوگیری از حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و بازگرداندن آب رفته، به جوی "سلطنت" زیر نام "ولایت مطلقه" بوده است. بنابراین و برای تقویت جمهوریت در برابر "سلطنت" و "ولایت"، نمی توان تنها به نامه باران کردن محمد خاتمی و طرح خواست های جنبش با او دل مشغول داشت. باید با افشای ساختار قدرت مافیائی در جمهوری اسلامی درعمل به کمک جمهوریت شتافت. در این صورت است، که همه نیروهای طرفدار تحولات مثبت در ایران، نه از بیرون و با فشار به "محمدخاتمی"، بلکه از درون جبهه و بعنوان بخشی از جنبش عمومی مردم حرکت کرده و بجای تشویق محمد خاتمی به عمل، خود وارد عمل شده و به بخشی از پیکره جنبش تبدیل می شوند.

قداستی که جبهه ارتجاع-بازار برای "رهبر" ساخته و در اطراف آن مرزهایی به رنگ خون کشیده باید پشت سر گذاشته شود. باید پرده ها در دستگاه رهبری بالا زده شود، تا معلوم شود آن ۸۰ درصد اختیارات حکومتی که همه درباره آن و بعنوان اختیارات "رهبر" صحبت می کنند، در اختیار کیست؟ و چگونه باید با آن مقابله کرد!

رهبر کنونی جمهوری اسلامی، نه مانند آیت الله خمینی روی شانه های چند میلیونی مردم تهران، وارد ایران شده، نه دارای موقعیت مذهبی ویژه است، نه رهبر پارتیزانی در یک جنگ طولانی چریکی بوده و نه از درایتی استثنائی در جمهوری اسلامی برخوردار بوده است. توازن نیروها و توافقی شناخته شده ای که بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی در پشت درهای بسته مجلس خبرگان رهبری صورت گرفت، این مکان را در اختیار او گذاشت و مردم نیز کوچکترین نقشی در این برگراری نداشته اند. برگراری ها و برکناری هایی که طی ۸ سال گذشته در جمهوری اسلامی صورت گرفته و همگی در جهت تقویت موقعیت ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری و بازاری ایران بوده، بخوبی نشان می دهد که چه طبقه و اقشاری در این برگراری نقش داشته و از آن سود برده اند. آن ۸۰ درصد اختیارات حکومتی، که بدنبال توافقی بر سر انتخاب "رهبر"، در دستگاه "رهبری" متمرکز شده، در حقیقت بین همان کسانی تقسیم شده است که "رهبر" را انتخاب کردند و طی ۸ سال گذشته موقعیت های سیاسی-اقتصادی خویش را در جمهوری اسلامی تقویت کرده اند. این توازن قوا اکنون و با جنبش نوین مردم ایران تغییر کرده است. این واقعیت را جبهه ارتجاع-بازار نمی خواهد و نمی تواند بپذیرد و بدین آسانی نیز بدان تن نخواهد داد. با سؤال از "رهبر"ی که به نمایندگی از این طبقه و با استفاده از ۸۰ درصد اختیارات حکومتی عمل می کند و مهم ترین ارگان های امنیتی، نظامی، تبلیغاتی را در جمهوری اسلامی در دست دارد، جنبش مردم، عملا به قلب توافقی های پشت پرده سال ۶۸ حمله می کند. (صفحات ۱۹ تا ۲۳ را بخوانید)

"عراق" بهانه است "ایران" هدف!

(ص ۲)

مطبوعات روسیه می نویسند:

"امریکا" نگران تحولات روسیه!

(ص ۳۶)

انسان افسانه ای!

(ص ۲۸)

پیام آیت الله کنی به امریکائی ها

(ص ۱۵)

دیروز و امروز نگاهی به اسناد حزب توده ایران

(ص ۸ و ۴)

پیرامون حمله نظامی امریکا و انگلستان به عراق

"عراق" بهانه است "ایران" هدف!

* شلیک موشک به شهر "خرمشهر" را نمی توان یک تصادف ارزیابی کرد. تویی که ارتجاع در داخل کشور پاس می دهد، امریکا با شلیک موشک پاسخ می دهد!

حمله نظامی جدید امریکا به عراق، که یگانه همراه و پشتیبان آن نیروهای نظامی انگلستان بود، برای نخستین بار همراه شد با تجاوز نظامی به خاک ایران. این حمله نظامی که بمدت چهار روز ادامه داشت، با استفاده از مدرن ترین سیستم های موشکی امریکا و انگلستان که در خلیج فارس مستقر هستند صورت گرفت. خاک عراق، این بار آزمایشگاه موشک های هدایت شونده لیزری شد!

در همان نخستین روز حمله نظامی جدید به خاک عراق، موشکی نیز به طرف مرکز شهر "خرمشهر" شلیک شد، که در مرکز شهر فرو آمد و خساراتی نیز به بار آورد. مقامات نظامی امریکا بعدا مدعی شدند که این شلیک بر اثر یک اشتباه محاسبه صورت گرفته و دولت امریکا نیز در روزهای بعد مراتب تاسف خود را در این بار اعلام داشت. علیرغم این لفاظی های دیپلماتیک، می توان سوال کرد، که چگونه در یک حمله تدارک دیده شده به کشوری که بارها مورد تجاوز نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس قرار گرفته، موشکی در همان ساعات اولیه حمله در خرمشهر فرود می آید؟ این در حالی است که تمامی اهداف باصطلاح نظامی مورد نظر در خاک عراق، از پیش و توسط هیات های بازدید کننده از تاسیسات نظامی عراق و توسط عکس های دقیق ماهواره ای و زمینی انتخاب شده بود.

این نظر که دولت های امریکا و انگلستان با شلیک موشک به خرمشهر، پیام روشن و دقیقی را به جمهوری اسلامی دادند، چندان دور از واقعیت نیست! همچنان، که بهانه گیری ها از عراق و حمله های نظامی و نوبتی به این کشور نیز حامل پیامی مشابه برای کشورهای منطقه و بویژه ایران است. جناح راست در جمهوری اسلامی، که حزب توده ایران در سال های اخیر آنرا "جبهه ارتجاع بازار" می شناسد و می نامد، پس از این حمله نظامی، تلاش بسیار کرد، تا از آن نیز مانند تمام رویدادهای یکسال ونیم اخیر، به عنوان حربه ای تبلیغاتی علیه دولت خاتمی و سیاست خارجی آن استفاده کند.

این درحالی است که طی یکسال و نیم اخیر، دولت خاتمی علیرغم همه تبلیغاتی که جناح راست و بازنده انتخابات ریاست جمهوری درباره تلاش این دولت برای مناسبات سیاسی با امریکا می کند، یگانه کوشش عاقلانه ای که با توجه به اوضاع کنونی جهان، شخص محمد خاتمی کرده، همانا جلوگیری از تشدید تنش در روابط خارجی است. امری که در تئوری گفتگوی تمدن ها و در مصاحبه با شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان" بازتاب علنی یافت و جناح راست با تمام امکانات خود مانع پیشرفت آن شد. در برابر و در حالیکه همگان می دانند و حتی سران شناخته شده جناح راست - نظیر آیت الله کنی اعتراف می کنند، این طیف نه تنها از نظر پایگاه طبقاتی و تکیه به سرمایه داری تجاری ایران متحد استراتژیک سرمایه داری جهان و امریکا محسوب می شوند، بلکه از بیان آن نیز پروا نمی دهند.

با توجه به این واقعیات است، که می توان گفت، صحنه آرایی های مربوط به سالگرد اشغال سفارت امریکا از سوی جناح راست و طرد شده، که طی آن پرچم امریکا را به آتش کشیدند و یا حمله افراد مسلح وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت (که تحت نفوذ جناح راست است) به اتوبوس هیات امریکائی در تهران، عملا خدمت به سیاست ها و اهداف امریکا در منطقه و باز کردن راه های سیاسی-تبلیغاتی برای کشاندن پای امریکا به مداخله مستقیم

در امور داخلی ایران است. جبهه ارتجاع بازار، در داخل کشور توپ را پاس می دهد و امریکا در خلیج فارس به این پاس به موقع پاسخ می دهد. این بازی دو طرفه ایست، که جناح راست جمهوری اسلامی، در نقشی عمیقا ضد ملی بدان مشغول است.

بازتاب ها

آنچه که مربوط به عراق و بازتاب های جهانی حمله نظامی امریکا و انگلستان به عراق می شود، می توان گفت:

کنترل نظامی دولت عراق، همانگونه که اکنون دیگر کمتر کسی آن را می تواند انکار کند، تنها بهانه ایست برای حضور امریکا در خلیج فارس و تبدیل عراق به آزمایشگاه انواع سلاح های مدرن. "ریچارد باتلر"، که او را یک مامور بلند پایه سازمان اطلاعات و جاسوسی امریکا می شناسند، نقشی بیشتر از یافتن بهانه در عراق، بر سر هر بزنگاهی که امریکا، جهت حمله نظامی به عراق نیازمند آن باشد ندارد، دولت عراق و ارتش این کشور، هر نوع تلاش و همکاری که با حیات باصطلاح نظارت بر تسلیحات عراق بکنند، برای آنها کافی نیست، زیرا اساسا هدفشان در عراق نظارت بر تسلیحات نیست. همانگونه که هدفشان خنثی سازی خوی تجاوزکارانه حکومت صدام حسین نیست. اگر جز این بود، جلوی این تجاوز را آن زمانی می گرفتند که ارتش عراق وارد خاک ایران شد. امریکا نیازمند حفظ صدام حسین در عراق، با هدف داشتن بهانه لازم برای به نمایش گذاشتن سلاح های مدرن خود، افزایش حضور نظامی در جنوب ایران و آب های خلیج فارس و تشدید آمادگی نظامی برای دخالت در امور داخلی ایران و ساختن پشت سنگری است برای تحولات آینده روسیه و جمهوری های آسیای شوروی سابق. همین استراتژی، موجب شکل گیری و حمایت از حکومت طالبان در افغانستان شده است.

در نهایت امر، شرایط در عراق و افغانستان به همینگونه که هست (اگر تحولات غیر قابل پیش بینی روی ندهد)، تا شکل گیری نهانی رویدادهای ایران حفظ خواهد شد. امریکا به خوبی از میزان نفرت مردم از جناح راست جمهوری اسلامی و ارتجاع مذهبی آگاهی دارد و این آگاهی را دو انتخابات ریاست جمهوری و مجلس خبرگان رهبری به وضوح کامل کرد. ماجراجویی های این جناح علیه جنبش و خواست مردم و ورود به صحنه برای سرکوب نظامی جنبش و تشکیل دولتی شبه طالبان در ایران، تمام زمینه های لازم را برای دخالت مستقیم امریکا در امور داخلی ایران فراهم خواهد ساخت. حمایت کنونی مردم ایران از دولت خاتمی و محبوبیت او در میان مردم، آن سد بازدارنده دخالت های امریکا در امور داخلی ایران است. برداشته شدن این سد توسط جناح راست، نه تنها اوضاع را به سود امریکا تغییر جدی خواهد داد، بلکه جناح راست را چنان منزوی و مغفور توده های میلیونی مردم ایران خواهد کرد، که دخالت امریکا در امور داخلی کشور ما، در میان امواج نفوذ از جناح راست گم خواهد شد!

بازتاب ها در کشورهای عربی و روسیه

کشتار مردم عراق، در آستانه ماه رمضان، موجی از نفرت را در میان تمامی کشورهای منطقه بدنبال آورد. اشغال سفارت امریکا در دمشق و تظاهرات وسیع مردم در کشورهای عربی، عکس العملی بود که بااحتمال بسیار نه امریکا و نه انگلستان آن را پیش بینی نکرده بودند. این امر چنان بود، که در انگلستان شدیدترین انتقادهای مطبوعاتی را متوجه دولت باصطلاح حزب کارگر انگلستان کرد. مطبوعات وابسته به سرمایه داری انگلستان بیم و نگرانی خود را از تضعیف موقعیت انگلستان در منطقه عربی پنهان نکردند.

واکنش دولت جدید روسیه، که در شکل سمبولیک "آماده باش نظامی" جلوه گر شد، گرچه با بی اعتنائی و حتی تمسخر کشورهای بزرگ سرمایه داری روبرو شد، اما در میان کشورهای عربی و در داخل خود روسیه به یک شیپور بیدار باش تعبیر شده است. بیداری روحیه ملی سرکوب شده مردم روسیه، ابتدائی ترین حاصل این آماده باش نظامی بود. جلوه بیرونی این آماده باش نیز، روشن شدن بازهم بیشتر راهی است که دولت جدید روسیه جدا از امریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری جهان در پیش گرفته و به مقابله با دستورات صندوق بین المللی پول برخاسته است. طرح اتحاد نظامی با هنبوستان و چین، آن حاصل بسیار جدی تحولات اخیر، در روستیه و در ارتباط با خودسری های امریکا برای مقابله با مداخله نظامی این کشور در امور داخلی دیگر کشورهاست. (در ارتباط با تحولات روسیه، گزارش تفسیری این شماره راه توده، تحت عنوان "شیخ جنگ سرد" را در ص ۳۶ بخوانید.)

(بقیه در ص ۲۴)

مرحله ای نوین در داخل کشور:

فراخواندن "رهبر"
به پاسخگوئی!

روزنامه "خرداد" در شماره ۱۹ آذر خود، که ششمین شماره آن است، سرمقاله‌ای به قلم حجت الاسلام عبدا لله نوری دارد، که طی آن و برپای نخستین بار مسئله نقش "رهبر" را برای پایان بخشیدن به کارشکنی‌های جاری علیه دولت خاتمی مطرح کرده است.

این سرمقاله در اشاره به دیدار و پرسش و پاسخ محمد خاتمی با دانشجویان، در سالگرد ۱۶ آذر نوشته شده است. جلسه‌ای که از صدا و سیما پخش شد و در آن دانشجویان سوالات صریح خود را مطرح و محمد خاتمی نیز پاسخ‌هایی تقریباً صریح به این پرسش‌ها داد. سرمقاله‌ای که به قلم عبدا لله نوری (وزیر کشور دولت خاتمی، که فراکسیون ارتجاع‌بازار در مجلس وی را استیضاح و در یک رای گیری تقابل گونه او را برکنار کرد) نوشته شد، اشاره به مطالبی دارد که خاتمی در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان عنوان کرده است. در این سرمقاله، مستقیماً به نقش و اختیارات گسترده "رهبر" در جمهوری اسلامی اشاره و از او بعنوان کسی که امکان گشودن قانونی دست ریاست جمهوری را دارد، یاد می‌شود. این مراسم، پس از قتل فجیع داریوش فروهر و پروانه فروهر برپا شده بود و بدنبال آن، حمله به هیات آمریکائی بازدیدکننده از ایران توسط گروه‌های وابسته به ارگان‌های متعدد امنیتی جمهوری اسلامی روی داد.

تفسیر موضع گیری روزنامه "خرداد" را، به فاصله یک روز، روزنامه "جهان اسلام"، به سردبیری و مسئولیت هادی خامنه‌ای (برادر علی خامنه‌ای) مطرح کرد و بدنبال آنست که نویسندگان و روشنفکران مذهبی نیز در اعتراض به قتل‌های اخیر، نامه‌ای خطاب به رهبر نوشتند.

بدین ترتیب است که می‌توان انتظار داشت، دوران بسیار نامه‌ای محمد خاتمی و ناآشنائی به حوزه و قدرت قانونی وی پایان یافته و مرحله نوین آشنا ساختن عموم مردم با اختیارات گسترده "رهبر" در جمهوری اسلامی وارد مرحله جدیدی شده باشد. آشنائی با تمرکز نزدیک به ۸۰ درصد اختیارات حکومتی در دست‌های رهبر و مافیائی که پشت سر وی پنهان شده است. با تمام قدرت و امکان باید این مرحله از افشاکاری و مبارزه را تا مرزهای تغییر قانون اساسی و بازگرداندن اختیارات حکومتی به ارگان قوه مجریه جاری رساند. تلاش جبهه ارتجاع‌بازار برای بازگرداندن نظام سلطنتی به ایران، که با دستکاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی (در سال ۶۸) مقدمات آن فراهم شد و اکنون با شعار ولایت مطلقه فقیه و "ولایت پذیری" در برابر "جمهوری خواهی" می‌کوشند به آن تحقق بخشند، از این طریق باید برای مردم افشاء شود. بجای ناتوان نشان دادن محمد خاتمی، باید نورافکن را روی حوزه اختیارات گسترده "رهبر" روشن کرد، تا مردم دقیقاً بدانند که کار فرو مانده تحولات در ایران در کجا قرار دارد؟

واکنش صریح و عصبی حبیب الله عسگرولادی، دبیر کل مولفانه اسلامی، نسبت به جلسه پرسش و پاسخ رئیس جمهور و دانشجویان و اعتراض او به پخش این جلسه از صدا و سیما، با توجه به آنچه که خاتمی بعنوان کارشکنی‌ها در برابر تحولات و برنامه‌های دولت مطرح کرده و عبدا لله نوری نیز در سرمقاله خود آنها را برجسته ساخته، خود حکایت گویائی است که مرکز اصلی مخالفت‌ها با برنامه‌های محمد خاتمی و آن قدرت مافیائی که بیت "رهبر" را هم در اختیار دارد در کجاست! (بخشی از اطلاعاتیه اعتراضی عسگرولادی را در همین شماره راه توده می‌خوانید).

سرمقاله "خرداد" به قلم عبدا لله نوری را، که با همان عنوانی که در ایران منتشر شده در زیر می‌خوانید:

آقای رئیس جمهور!
می‌دانم از چه رنج می‌برید

درد دل رئیس جمهور با دانشجویان و مردم زیبایی خاصی دارد، ولی برای نظام و کشور تلخ است. به راستی چرا خاتمی همچنان از ناسازگاری‌ها، فشارها و سرسختی‌ها سخن می‌گوید؟

خاتمی می‌گوید: «در گذشته بخشی از جامعه را از دخالت در سیاست محروم کردند و امروز می‌خواهند تمام جامعه را از این حق محروم کنند.»
افرادی که چنین اقتداری دارند و چنین کاری می‌کنند چه کسانی هستند؟
خاتمی می‌گوید: «عده‌ای هستند که این حکومت را نمی‌پسندند و حاضر نیستند به دموکراسی تن دهند و تلاش می‌کنند برای تحت فشار قرار دادن حکومت، گروه‌های فشار ایجاد کنند.»
آنها که تشکیل دهنده و سازمان دهنده گروه‌های فشار هستند کیستند؟
خاتمی می‌گوید: «کسانی که از گروه‌های فشار استفاده می‌کنند، دارای اغراض سیاسی هستند.»
گروه‌های فشار چه کسانی هستند و افرادی که از این گروه‌ها بهره‌برداری می‌کنند کیستند؟
راستی "دفاع از حقوق ملت" چه مشکلی را ایجاد می‌کند که باعث نگرانی گروهی اندک می‌شود؟ چگونه می‌شود تصور کرد رئیس جمهوری رای قاطع ملت را همراه داشته باشد، ولی اقلیتی از چنان اقتداری برخوردار باشد که اجازه پیشبرد کار را به وی ندهد؟ در کجای دنیا رئیس جمهوری با پشتوانه عظیم ملی در مصداق کار قرار گرفته و لیکن ابزارهای گوناگون اعمال قدرت را در اختیار ندارد و برای انجام برنامه‌های خود با مشکل جدی مواجه است؟
مردم از رئیس جمهور انتظار دارند که امنیت را در جامعه برقرار سازد، ملت را از حقوق خویش برخوردار کند و آزادی‌های مندرج در قانون اساسی را اعمال نماید و به سوکنشی که خورده وفا دار ماند و عمل کند. اما رئیس جمهور امروز برای برآورده ساختن این انتظارات آیا از قدرت و اختیار متناسب برخوردار است؟ و آیا در صورت عدم تناسب اختیارات و مسئولیت‌ها، رئیس جمهور چگونه باید عمل کند؟ آیا دستگاه‌های انتظامی و اطلاعاتی و قضائی که باید تضمین کننده برنامه‌ها و نظرات قانونی رئیس جمهوری باشند، این گونه عمل کرده‌اند؟ و اگر احیاناً آنها در جهت مخالف حرکت کنند، رئیس جمهور چه باید بکند؟
خاتمی می‌گوید: «برای اجرای قانون اساسی با کسی شوخی ندارم و با کسی که از چارچوب قانون بیرون برود برخورد می‌کنم.»
خاتمی می‌گوید: «من اجازه نمی‌دهم که حقوق مردم ضایع شود، آزادی‌ها مخلوش شود و با مطبوعات خارج از قانون برخورد شود.»
اما، این امر چگونه ممکن است؟ آیا نیروهای انتظامی را در اختیار دارد؟ آیا دستگاه اطلاعاتی فرمانبر اوست؟ آیا دستگاه قضائی همراه اوست؟ و یا...
جناب رئیس جمهور!
آنچه در ارتباط با آیت الله منتظری عمل شد منطق با قانون بود؟
آنچه در باره برخی مطبوعات عمل شد منطق با قانون بود؟
آنچه در ارتباط با تجمعات قانونی عمل می‌شود منطق با قانون است؟
آنچه در ارتباط با جهانگردان عمل شد منطق با قانون بود؟
آیا گزارشاتی که گاه از وضعیت بازداشتگاه‌ها می‌رسد، چنانچه درست باشد منطق با قانون است؟
اینکه افرادی دستگیر می‌شوند و پس از مدتی بازداشت و بازجویی، بدون اثبات هیچ جرمی آزاد می‌گردند، قانونی است؟
آیا حمله و ضرب و شتم افراد در اجتماعات قانونی است؟ آیا حمله به مراکز فرهنگی و... قانونی است؟ آیا تجمعات و راهپیمائی‌هایی که بدون مجوز انجام می‌شود قانونی و محترم است و تجمعات و راهپیمائی‌هایی که با مجوز قانونی انجام می‌شود ناامین و غیر محترم؟
آیا اینگونه، قانون اعمال می‌گردد؟
من می‌دانم که شما هم از این وضع رنج می‌برید و ممکن است موارد متعددی وجود داشته باشد که برخورد با آنها در حیطه اختیارات و اقتدار شما نباشد، پس چه باید کرد؟ به راستی چه کسی می‌تواند مشکلات را از سر راه رئیس جمهور برطرف سازد؟ چه کسی می‌تواند در تقابل اقلیت و اکثریت، نظر اکثریت را حاکم و اقلیت را به محدود کردن فعالیت خویش آشنا سازد؟
در شرایطی که تحریک انسان‌های پاکباز و زود باور می‌تواند برای جامعه و آرامش آن خطرات جدی در بر داشته باشد و می‌تواند به مرحله‌ای برسد که حتی محرکان نتوانند افراد تحریک شده را کنترل کنند و چه بسا اگر در صدد کنترل برآیند خود متهم به سازشکاری شوند و دیگر از دست آنها خارج شود.
از مقام رهبری که سکندار این کشتی هستند انتظار می‌رود که برای حل این مسائل تدبیری فرمایند.
زمانی که رئیس جمهور که مقام رسمی دوم کشور است با ابراز نگرانی نظرات خود را بیان می‌کند، آیا به این معنا نیست که تنها راه حل در اختیار شخصیت اول کشور است که با تدبیر خویش اندیشه‌ای کنند و به این مناقشات خطرناک و تاسف بار پایان دهند.

نامه روشنفکران مذهبی، خطاب به "رهبر"

همزمان با انتشار نامه‌های متعدد به محمد خاتمی برای پیگیری قتل‌ها و توطئه‌های اخیر، علیه دولت محمد خاتمی و خواست مردم ایران برای تحولات، از سوی جمعی از نویسندگان و محققان مذهبی حاضر در پیرامون حکومت و برخی از دگرنشان مذهبی و غیر مذهبی، نامه مشترکی خطاب به "رهبر" جمهوری اسلامی نوشته شد. در این نامه، شخص "رهبر"، بدلیل در اختیار داشتن اختیارات گسترده نظامی، انتظامی و امنیتی مسئول تامين امنیت کشور معرفی شده و از وی خواسته شد که جنایات اخیر را محکوم کند. در این نامه، از جمله آمده است:

با توجه به اینکه نهادهای انتظامی، امنیتی و قضائی کشور به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت مدیریت حضرتعالی قرار دارند، ما امضاء کنندگان مصرانه از شما می‌خواهیم که دستور اقدامات لازم را برای شناسایی و دستگیری عاملان این جنایات شرم آور صادر فرمائید.

علاقم و نشانه‌ها حاکی از تسایل شناسایی بودن علاملان این جنایت‌هاست که آمیزه‌ای از جهل و خشونت پرستی انگیزه فجایع آنان می‌باشد. آینده نظام و آینده ایران در گرو اقدام به موقع حکومت برای جلوگیری از تداوم جنایات خطرناکی است که در ایران سابقه نداشته و ناگفته پیداست که از دید عموم و نخبگان کشور مسئولیت نهائی برقراری امنیت شهروندان برعهده حضرتعالی به عنوان "رهبر" کشور است. محکوم کردن این جنایات توسط حضرتعالی می‌تواند به آرامش و سلامت روحی جامعه و شکسته شدن این فضای رعب آور یاری رساند.

نامه مذکور را، از جمله هاشم آغاجری، عمادالدین باقی، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، کاظم کردوانی، حجت الاسلام محسن کدیور، اکبر گنجی و چنگیز پهلوان امضاء کرده‌اند.

پیرامون اهمیت این نامه، در این شماره "راه توده" مطالب و تفسیرهای مختلفی را می‌خوانید.

برنامه‌های محمد خاتمی باید دفاع کرد، مدافع بازگشت آزادی‌ها به جامعه و جلوگیری از تسلط کامل ارتجاع مذهبی بر جمهوری اسلامی باید بود، طبعاً با خواندن آنچه که در زیر می‌آوریم، باید به حزب توده ایران حق بدهند، که بین این و یا آن روحانی همان تفاوتی را قائل می‌شد که امروز، مثلاً بین آیت الله خزعلی و محمد خاتمی و یا بین عبداً لله نوری و علی اکبر ناطق نوری باید قائل بود. چرا سیاست حزب توده ایران، از فردای پیروزی انقلاب باید غلط معرفی شود، اما سیاست حمایت از خط و روش امثال خاتمی در برابر امثال خزعلی درست؟

دیروز و امروز

یکی از رفقای توده‌ای که اسناد حزبی را دوباره مرور می‌کند، برای ما می‌نویسد:

وقتی مبحث مربوط به نشریات و مطبوعات در مجلس مطرح بود و سرانجام بصورت موجود در قانون اساسی تثبیت شد، نقطه نظرانی در مجلس خبرگان مطرح بود، که مرور دوباره آنها خود بهترین دلیل درستی آن سیاست اتحاد و انتقادی است که حزب توده ایران در برابر حاکمیت برآمده از انقلاب داشت.

همین مباحث نشان می‌دهد، که ترورها و انفجارها، که امروز - حداقل - مشخص شده است، همگی آنها به سود جناح راست و در جهت تثبیت ارتجاع و سرمایه داری بازار بوده است، چه ضربه سهمگینی به روند تثبیت دستاوردهای انقلاب زد.

نخست اصل ۲۴ قانون اساسی را می‌آوریم و سپس بخشی از مباحث مربوط به این بند را از مذاکرات مجلس خبرگان:

«اصل ۲۴: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مغل به مبنای اسلامی یا حقوق عمومی باشد، تفصیل آن را قانون معین می‌کند.»

آیت الله بهشتی: «بند می‌گویم یک کسی آمده. یک کتابی نوشته که اصلاً سیستم جمهوری اسلامی سیستم بدی است. کتاب نوشته است، می‌خواهیم بدانیم بر طبق این اصل قانون اساسی باید جلوی کتاب او را بگیرند یا نه؟»

حجت الاسلام باهنر (که در انفجار نخست وزیر کشته شد): «خیر، اگر چنانچه عنوان قیام و اقدام دارد، به صورتی که می‌خواهد اصل سیستم را به هم بزند، این البته اشکال دارد، ولی اگر به صورت اظهار نظر و بیان عقیده باشد، وقتی که ما اول نوشته ایم "تشرافکار و عقاید" حتی ممکن است کسی عقیده خودش را که عقیده‌ای غیر دینی است و بیان می‌کند و می‌خواهد عقایدش را بگوید او یک طرز تفکر اجتماعی، فلسفی، سیاسی دارد و بیان می‌کند.»

آیت الله بهشتی: «آیا حکومت به عنوان جلوگیری از منکر، اعمال قهر می‌تواند بکند یا نه؟ آیا اعمال قهر در هر دوره‌ای، در هر موردی می‌تواند طریق جلوگیری از همه منکرات باشد؟ حرف من این است که در شرایطی که ما هستیم اعمال قهر برای جلوگیری از نشریاتی که مبارزه فکری با اسلام می‌کنند سودمند نیست، برحسب تجربه عینی و بررسی شده‌ای که ما داریم، نه تنها سودمند نیست، بلکه جلوگیری با اعمال قهر از نشر و تهیه این نشریات مضر به اسلام هم واقع شده است.»

در بحث مربوط به ضرورت علنی بودن دادگاه جرائم سیاسی (مقایسه کنید با آنچه که امروز ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها در این بار می‌گویند)، دکتر بهشتی: «در مورد جرائم سیاسی و مطبوعاتی، خود اینکه جرم سیاسی و جرم مطبوعاتی علناً محاکمه شود، این جلوی بسیاری از مفاسد و مضیقه‌ها و دیکتاتوری‌ها را می‌گیرد. بنابراین، این را اگر بخواهند دستش بزنند و بگویند هر وقت که خلاف نظر تشخیص دادند سری انجام بدهند، واقعاً مثل این است که این اصل را اصلاً ما نداشته باشیم.»

در بحث مربوط به اصل نهم قانون اساسی، که می‌گوید: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»

آیت الله بهشتی: «حفظ واقعی استقلال کشور، از طریق حفظ عدالت و آزادی در کشور است. وقتی در یک جامعه و کشوری عدل و آزادی درست پاسداری نشود، خود به خود راه برای نفوذ بیگانه هموار می‌شود.»

دیروز و امروز

حزب توده ایران دنبال رو آخوندها بود و یا مشوق و مدافع آن تصمیمات و اقداماتی، که در جهت تثبیت دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ گرفته می‌شد؟

این یکی از محوری ترین سؤالات پیرامون سیاستی است که حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و جمهوری اسلامی اتخاذ کرد.

هستند کسانی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند عمق و نشانه‌های تاریخی این سیاست و مشی را قبول و یا درک کنند. بنابراین، تلاش برای ارائه دلائل و اثبات درستی این سیاست (در کلیت خود) تلاشی است بیهوده که وقت و نیروی را نباید صرف آن کرد. اما هستند کسانی که حاضرند صادقانه با گذشته برخورد کنند. برای این عده، می‌توان وقتی را صرف ورق زدن اسناد و انتشارات دوران اولیه برقراری جمهوری اسلامی و حیات علنی و بسیار پیچیده و سخت حزب توده ایران در این دوران کرد. راه توده، به کمک همکاران خود، که اسناد حزب و نشریات دوران اولیه برقراری جمهوری اسلامی را دوباره مرور می‌کنند، به مناسبت رویدادهای جاری ایران، برخی از این اسناد را، با در نظر داشت نقطه نظرات بالا منتشر می‌کند. از جمله این اسناد، موضع گیری هائی است که پیرامون آزادی مطبوعات و احزاب در مجلس تدوین قانون اساسی و سپس مجلس خبرگان مطرح بود. آنها که امروز معتقدند از اندیشه‌ها و

محمد رضا جلالی پور، مدیر مسئول روزنامه "جامعه" بود. این روزنامه در موسسه انتشاراتی "جامعه روز" انتشار می یافت. پس از اولین یورش به روزنامه "جامعه"، کادر منتشر کننده آن، تحت عنوان "توس" به انتشار جامعه ادامه دادند. پس از نخستین یورش به جامعه، میزان تیراژ آن بالاتر از گذشته شد و بدین ترتیب سازمان دهندگان یورش به جامعه به نتیجه ای عکس آن چه در تصور داشتند دست یافتند. بدین ترتیب و پس از آنکه "توس" جانشین "جامعه" شد، یورش به "توس"، در دستور کار ارجعاع مذهبی قرار گرفت. یورش به روزنامه "جامعه"، که به کمک خوردن سردبیر و برخی نویسندگان آن بدست گروه های مهاجم ختم شده بود، بدنبال سخنرانی قهریک آمیز و تشویق کننده رئیس قوه قضائیه، صورت گرفت. یورش به روزنامه "توس" نیز، پس از سخنرانی قهریک آمیز علی خامنه ای، "رهبر"، صورت گرفت و کار نویسندگانی که در یورش به جامعه کمک خورده بودند، این بار به "زندان" انفرادی کشید. "شمس الواعظین"، سردبیر، "جلالی پور"، مدیر مسئول، "ابراهیم نبوی"، طنز نویسی و "محسن سازگارا"، بنیانگذار موسسه انتشاراتی "جامعه روز" همگی به زندان انفرادی رفتند. تا آنجا که در ایران گفته می شود، بازداشت شدگان ابتدا تسلیم دادگاه انقلاب شدند، اما همچنان که از اظهارات "جلالی پور" در مصاحبه زیر مشخص است، آنها سپس تحویل وزارت اطلاعات و امنیت می شوند. جلالی پور در مصاحبه ای که در زیر می خوانید، اشاره به بحث هایی می کند که با بازجویهای وزارت اطلاعات داشته است. پیش از او، شمس الواعظین نیز اشاره به همین مسئله داشته است. هم جلالی پور و هم مصاحبه کننده، اشاره به طرح های وزارت اطلاعات برای بیرون کشیدن جمهوری اسلامی از بحران سیاسی موجود می کنند، که بی اعتناء به برداشت ها و تلاش های این وزارتخانه، نفس همین تلاش ها، که جلالی پور به آن اشاره می کند، نشان دهنده ولوله ایست که در پس دیوار حکومتی در جریان است. از جمله آنها اختلافات موجود بین وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب اسلامی و قوه قضائیه است، که در مصاحبه جلالی پور مشهود است.

همه آنها که جامعه و توس را منتشر می کردند و سر از زندان درآوردند، جزو نیروهای مذهبی دوران اولیه انقلاب به شمار می آیند. برخی از آنها در نیروهای امنیتی و سپاهی خدمت کرده اند و برخی بریکاد فرهنگی رهبران مذهبی سال های نخست برپایی جمهوری اسلامی بودند. از آن جمله اند "جلالی پور"، که فرمانده سپاه در کردستان بوده و شمس الواعظین که کار مطبوعاتی خود را در جمهوری اسلامی، با سردبیری روزنامه کیهان شروع کرد. با آنکه پس از رهائی دستگیرشدگان روزنامه "توس" برخی اظهارنظرها و اخبار مربوط به گفتگوهای داخل زندان با آنها، در مطبوعات داخل کشور انتشار یافته است، اما مصاحبه مشروح "جلالی پور" با هفته نامه "پیام هاجر" را می توان دقیق ترین و مستندترین اظهارات درباره دلائل یورش به جامعه و حوادثی دانست که در زندان گذشته است. سوابق جلالی پور را بطور جداگانه نیز آورده ایم. "پیام هاجر" به صاحب امتیازی و مسئولیت خانم اعظم طالقانی، دختر آیت الله طالقانی منتشر می شود. این هفته نامه، پس از بسته شدن "راه نو" اکنون معتبرترین و پرطرفدارترین نشریه ایست که پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و پیروزی محمد خاتمی در آن، منتشر می شود. مصاحبه مشروح جلالی پور، در شماره سوم آذرماه این هفته نامه منتشر شده است. بخش های برگزیده این مصاحبه را در زیر می خوانید:

در حال حاضر که احزاب در صحنه نیستند و صف بندی ها هنوز مشخص نشده است

"مطبوعات"

یگانه سلاح "خاتمی" است!

یک حوزه هایی را برای خودش نگهدارد. ما اصلاً از این کارها نمی کردیم. مثلاً مقالات "صد روز با خاتمی" که توسط آقای "بابک داد" نوشته شده بود، اصلاً به آقای مهاجرانی و کارگزاران رحم نکرد. سطح سوم کار ما این بود که مطابق کلیشه ها و قالب های رایج در رفتار دینی و رسمی عمل نمی کردیم. حتی یک دندگی هم داشتیم که خصوصیت دینی و مذهبیمان را نشان ندهیم. یعنی درست در برابر تبلیغات رسمی و کلیشه ای قرار داشتیم، تا جایی که به زندان که افتادیم، بعضی از کارکنان تعجب می کردند که نماز می خوانیم. من فکر می کنم همزمان ارباب حکومت و رجال سیاسی در جناح های سیاسی و رجال مذهبی از جامعه و توس ترسیدند. یک عده از مخالفین هم مرتب در منزل مراجع تقلید و قم از این نگرانی ها سخن می گفتند. لذا دیدیم که وقتی ریختند سرما و ما را روانه زندان کردند و درب روزنامه را بستند، اگر چه جامعه محظوف، یعنی اقبال فرهنگی آن بیست میلیون نفر ناراحت شدند، ولی از نخبگان و رجال ساخت سیاسی و حتی مذهبی کسی دور ما نبود. من وقتی بعد از زندان اخبار را نگاه می کردم، پانزده روز اول که ما را گرفتند هیچ کسی نبود و صدای کسی هم در نیامد. از اینرو من فکر می کنم مخالفین ما برای بستن یک روزنامه پر تیراژ آن هزینه لازم را نپرداختند. البته نمی گویم که در دراز مدت ضرر نمی کنند، ولی در کوتاه مدت هزینه کمی دادند.

نکته دوم ما ضعف روابط عمومی بود، یعنی اینکه برویم پیش یک عده ای صحبت کنیم و گفتگویی انجام بدهیم، زیاد فعال نبودیم. در حقیقت اصلاً وقت نداشتیم. آنها فکر کردند یک عده ای آمده اند و می خواهند بزنند و بروند جلو، بر اساس همین احساس بود که یک عده ای می گفتند آقای مواظب این "نیروی سوم" باشید. در صورتی که ما فقط "نیروی نقد" بودیم، اگر نیروی سوم بودیم دیگر به انفرادی نمی فرستادند!

اینها نکاتی بود که من آنها را سردستی شمردم و من نمی خواهم بگویم که اگر این اشکالات را نداشتیم آنها چیز دیگری پیدا نمی کردند، قطعاً پیدا می کردند، چون آنها با روزنامه مستقل مخالفند. ما باید هویت سیاسی خودمان را مشخص کنیم. ما به لحاظ سیاسی "میانه رو مدرن" بودیم و باید ضمن اینکه به آراء جناح های سیاسی دیگر احترام می گذاشتیم، خود را هم معرفی می کردیم، تا اینقدر از ما ترسند. با اینهمه مخالفین ما نگرانی های دیگری هم داشتند. ظاهراً می گفتند

* جناح راست که هاشمی رفسنجانی را تحمل نکرد، حالا خاتمی را با ۲۰ میلیون رای باید تحمل کند و نیروی عظیم خواهان جامعه مدنی و توسعه سیاسی را کنترل کند!

* آنها (جناح راست) ظاهراً خیلی از نهضت آزادی نگرانی دارند.

* لشکر مطبوعات، فضا را به نفع سیاست های خاتمی نگهداری می کنند و بتدریج آنرا متحقق می کنند!

— خود شما چه نقدی به روزنامه خود دارید؟

جلالی پور: از نظر مخالفین ما، مشکل اصلی این روزنامه استقلالش از حوزه قدرت سیاسی بود. اما حالا انتقادهایی که من به کارمان در روزنامه داشتیم را می گوید:

یکی اینکه محتوای مطالبی که ما ارائه می دادیم، طوری بود که ما را در سه سطح درگیر می کرد و صاحبان قدرت سیاسی و مذهبی را وحشرته می کرد. من برای شما یک مثال می زنم. شمس الواعظین در دانشگاه پلی تکنیک صحبت کرده بود که آقای مهاجرانی شخصیتی است که به تنوع آراء اعتقاد دارد و به تناقض رفتار عادت کرده است. من این خبر را در روزنامه زن دیدم. در خبر روزنامه زن قسمت مربوط به "تناقض رفتار" حذف شده بود. این نشان می دهد که روزنامه زن می خواهد

اینجا الان در این روزنامه بحث ۳۵ میلیارد را مطرح می کنند و فردا می آیند سراغ بنیاد که سرمایه و هزینه آن چقدر است؟ حساب و کتاب آن چه جوری است؟*
آنها مخالفین را بسیج کردند که توس مخالف همه چیز است. مخالف مملکت، دین، ایمان مردم. در محافل سیاسی گفته شده بود که آنها دارند همه پرده ها را کنار می زنند. یکی از اشخاص موثر در نظام به من گفت: که آقای جلالی پور اگر از فروش می خواهی بنویسی، بنویس، ولی آنها را در کتاب بنویس و در سه چهار هزار نسخه چاپ کن، ولی در روزنامه با تیراژ سیصد هزار تا این بحث ها را ننویسید!

این مشکلات را که شمردم، اینجا همه زمینه هائی بود که مخالفان از آن استفاده کردند که وقتی تصمیم گرفتند روزنامه را ببندند کمتر به آنها فشار بیاید. عده کوچکی تصمیم به بستن گرفتند. ظاهراً آنها گفته بودند که دست اندرکاران روزنامه وابستگی سیاسی به خارج دارند و پولشان را هم از خارج می آورند! بروید پیدا کنید! اصل مسئله محرز است، محرزتر می شود. من به بازجوها در زندان گفتم که اینطوری که یک روزنامه را نمی بندند و مسئولین آن را روانه زندان انفرادی نمی کنند! شما باید یک ماه تعقیب و مراقبت می گذاشتید، همه چیز را ثبت می کردید، پرونده ای تشکیل می دادید. اصلاً پرونده ای نبود. ۲۷ ساعت می گفتم که اتهام من چیست؟ و آنها همان حرف های روزنامه ها را می زدند که اتهام شما اخلاف در امنیت جامعه است. من می گفتم «مستندات حقوقی شما چیست؟» می گفتند «باید همکاری کنی، فکر نکن اینجا دادگاه علنی شهردار است و شما می توانید از آن برای تبلیغ استفاده کنید. شما گیر هستید.» آنها نشان می داد که اراده ای اعمال شده و اینجا دارند جور می کنند. فکر می کردند با زندان انفرادی و فشارهائی که می آورند همه چیز نوشته می شود. حتی روز اول عده ای ناشناس زنگ زده بودند به منزل و مادر را تهدید کرده بودند، به آنها گفته بودند که اعدامشان می کنیم. همانطور که گفتم یک اراده ای در پشت بوده و مخالف ما بوده اند، البته بهانه هم داشتند.

حتی اگر بخواهیم تحلیلی به جای آنها بازسازی کنیم این است که آنها فکر کرده بودند، جامعه و توس دارد تیپ جوان می سازد، برای نهضت آزادی. به من این حرف را نمی زدند، اما از حرف ها می فهمیدم که یک همچنین نگرانی داشتند. آنها خیلی از نهضت آزادی نگرانی دارند.

بهر حال امینواریم بتوانیم یک مقدار هویت دینی خودمان را روشن تر نشان دهیم. البته تجربه زیاد کسب کردیم و خود شمس هم احساس می کنم یک تغییراتی کرده، حالا چه مقدار نمی دانم، ولی همین که ایشان می گوید بازجوشی ها را تبدیل به گفتگو کرده، مهم است! بهر حال ما داریم نظرات همه را می شنویم و روی آنها فکر می کنیم. البته مخالفین کمافی السابق هستند و به مخالفت خود ادامه خواهند داد. اما ما باید کاری کنیم که بهانه کمتر دست آنها بدهیم. یک مقدار روابط عمومی ما باید بیشتر بشود. اینجا خیلی توهمی فکر می کنند. فکر می کنند که یک سروش هست که ایدئولوگ است. یک دانشجویی هست که تحکیم وحدت است و یک شاخه سیاسی هست که نهضت آزادی است و اینجا هم یک لشکر مطبوعات دارند، لذا نکند آنها بزنند و بگیرند. یک چنین نگرانی هائی ظاهراً در ضمیر آنها هست و خیلی توطئه اندیش هستند. یکی از بازجوها که تعریفش را می کردند، حتی به مدرسه «علوی» هم مشکوک شده بود!

— آقای شمس قبل از انتشار جامعه، می گفتند که ما می خواهیم در چارچوب یک حرکت جبهه ای حرکت کنیم که یک سروش نهضت آزادی و یک سروش هم عصرواست.

جلالنی پور: در ارتباط با سوال شما من می توانم نظر خودم را بگویم. در آینده اگر روزنامه در بیاید خیلی دوست دارم «میان روی مدرن» را در آنجا شفاف بکنیم و نسبت آن را با دیگران روشن کنیم، طوری که اگر کسی خواست ما را بشناسد بداند که هویت سیاسی ما چیست. در آینده از نظر مذهبی حتما برجستگی بیشتری خواهیم داشت و در کنار یک صفحه اندیشه، یک صفحه نو اندیشی دینی هم خواهیم داشت. من در زندان می گفتم مذهب را غیر مستقیم تبلیغ می کنیم، می گفتند: کو؟ ندیدیم. آنها اصلاً در سطوح مختلف معارف اسلامی تفکیک قائل نمی شدند. یعنی بین اسلام جمعی و مراسمی، با اسلام تحقیقی و اسلام عرفانی هیچ تفاوتی قائل نبودند. ما در تدوین مطالب باید این سطوح گوناگون را مطرح کنیم. از لحاظ سیاسی به عنوان میانه رو مدرن همچنان بر ساز و کارهای دموکراتیک و توسعه سیاسی تاکید می کنیم و نظر مخالف خودمان را به رسمیت می شناسیم و چاپ می کنیم.

— آیا تعطیلی توس و کش دادن بازجوشی ها تا پس از انتخابات مجلس خبرگان به این معنی نیست که همه اقدامات برای خارج کردن شما از انتخابات مجلس خبرگان بود؟

جلالنی پور: من به اندازه جناب عالی انتخابات را در تعطیلی توس موثر نمی دانم، هر چند ممکن است که باعث افزایش سرعت این اقدامات شده باشد. شما

ببینید قبل از دوم خرداد مخالفین حتی سیاست های آقای هاشمی را هم تحمیل نمی کردند. ناگهان آقای خاتمی با بیست میلیون رای افتاد روی دستشان. اینجا که هاشمی را تحمیل نمی کردند حالا باید نیروی عظیم خواهان جامعه مدنی و توسعه سیاسی را با بیست میلیون رای کنترل کنند. تحلیل مخالفین این است که مهمترین برگ برنده نیروی جامعه مدنی خواه و آقای خاتمی لشکر مطبوعات است. ایشان که در جبهه اقتصادی معجزه ای نمی تواند بکند. این لشکر مطبوعات است که فضا را به نفع سیاست های خاتمی نگهداری می کند و به تدریج آنرا متحقق می کند. لذا مخالفین دنبال این هستند که این را جمع کنند. سراغ جامعه و توس آمدند، اگر بتوانند بقیه را هم ول نمی کنند. شاید انتخابات خبرگان فقط یک مقدماتی حرکت را جلو انداخت و اگر نه اصل برای آنها این است که ماشین مطبوعات در جامعه مدنی نورس را از کار بیاندازند و مطبوعات را به مهمیز بکشند که نشد. اینجا معتقدند که برای کنترل جبهه خاتمی یکی باید طرفدارانش را خلع سلاح کرد، تا یک روزی کابینه را هم تحویل بگیرند و به اصطلاح ماجرای دوم خرداد تمام بشود. ببینید آنها به دنبال این هستند که نویسندگان را محاکمه کنند! بسیج که سازمانی است برای ارتقای دفاع ملی، آنرا به صورت یک گروه سیاسی وارد جریان دانشگاهی می کنند! به ناحق تبلیغ می کنند مملکت از لحاظ اقتصادی در حال انفجار است و باعث و بانی آن خاتمی است. آدم احساس می کند که در پشت پرده کارهائی دارند می کنند. یک جریان تخریب متأسفانه به نام دین در برابر اصلاحات همین طور در این دو ساله کارشکنی می کند و جبهه دوم خرداد را می ترساند، حتی وزیر ارشاد آنرا، و متأسفانه ایشان هم جا می خورد.

— آقای هاشمی درست است که یک سری کارها را انجام داد، ولی واقعا توانست یک نیروی سیاسی درست کند. یک جناح سیاسی که دور و بر موحسین موسوی شکل گرفته بودند و الان به جبهه خط امام معروفند در زمان هاشمی کنار زده شدند. عده ای از نیروهای فکری اینجا به گرویشان و افرادی که دور سروش بودند، پیوند خوردند. از طرفی راست، یعنی محافظه کاران که نمی توانست یک نیروی سیاسی داشته باشد که جو جدید را به دست بگیرد، هاشمی هم که عملاً آن نیروی سیاسی فعال را نداشت و ساختن سیاسی را هم که نمی شود به حال خود رها کرد. لذا خاتمی معلول یک چنین بحرانی بود. یعنی نیروی سیاسی که هاشمی آنها را برای سیاست تعدیل حذف کرده بود — از منتظری تا جناح به اصطلاح چپ هیات حاکمان — به صحنه قدرت باز گشتند. آیا تحلیل دستگاه اطلاعاتی این نبود که این ساخت جناح بندی ها باید اصلاح بشود و اپوزیسیون در داخل خود نظام شکل بگیرد؟ چرا که در غیر این صورت جامعه با بحران رو به رو خواهد شد. خوب، با آمدن خاتمی انقلابی بین کارگزاران و یک جناح میانه رو از آن چپی که حذف شده بود صورت گرفت. بنظر می آید دستگاه اطلاعاتی دنبال حذف جبهه دوم خرداد نیست بلکه دنبال بیرون کشیدن یک جناح میانه رو از جبهه خاتمی است تا با کارگزاران وارد ائتلاف شود. آیا فکر می کنید با شعاری که شما مطرح می کنید، یعنی «میانه روی مدرن» حمایت بسیاری از نیروهای درون هیات حاکمه را به دست می آورید و خلاصه اینکه دستگاه اطلاعاتی نمی خواست که توس تعطیل شود بلکه می خواهد شما تعدیل شده و با کارگزاران به ائتلاف برسید.

جلالنی پور: در این که نظر دستگاه اطلاعاتی در باره جناح بندی سیاسی چیست؟ و چه آرایشی را برای جامعه ایران مطلوب میدانند؟ سوالی است که به صورت سرستی الان نمی شود جواب داد. بطور کلی می توانم بگویم آن مسئولانی که با ما در زندان تماس داشتند، بحث های توسعه سیاسی را برای بقا نظام ضروری می دانستند و پیام دوم خرداد را هم خوب فهمیده بودند. ظاهراً، آنها بعد از دستگیری ما، در جریان پرونده روزنامه جامعه و توس قرار داده شدند. به طوریکه گاهی اختلاف ما با آنها تنها اختلاف در مشاغلان بود. البته آنها تکلیف را به لحاظ نظری، با دید آزادی و خصوصاً سطوح مختلف دینداری به خوبی برای خود روشن نکرده بودند. مثلاً نگران دینداری ما بودند! یکی از آنها وقتی می دید من خیلی سفت از آزادی و روش های دموکراتیک برای اداره جامعه دفاع می کنم می گفت که تو به لحاظ فلسفی لیبرال هستی. من به او گفتم: من دموکرات هستم، ولی به لحاظ فلسفی لیبرال نیستم. این برای او جالب بود و می خواست این بحث را بیشتر توضیح دهم.

— به نظر شما حرفه ای عمل کردن باید تا جانی باشد که شما متوجه نشوید چه می گذرد و به سر روزنامه چه خواهد آمد. صرف اینکه تیواژ بالائی داشتید و یا خواننده زیاد داشتید، کفایت می کرد؟

جلالنی پور: به نظر من علت اینکه این روزنامه جایگاه خوبی پیدا کرد، این بود که به آزادی، به جامعه مدنی، به معنای تقویت نهادهای مستقل از دولت، و لوازم توسعه سیاسی اعتقاد داشتیم. با این شعارها بازی نمی کردیم. ما خط قرمز خود ساخته نداشتیم. کلیشه شکنی می کردیم. توده ای عمل نمی کردیم، می خواستیم مدنی عمل کنیم. این خودش باعث شد که جذابیت بیشتری داشته باشیم، ولی از لحاظ حرفه ای خیلی کارها باید می شد. نفس ما را بریدند. نگذاشتند

بسیج شویم، علیه "ارتجاع"

روزنامه "سلام"، در پاسخ به تلفن یک بسیجی که به این روزنامه تلفن کرده و از بسیج و بسیجی دفاع کرده، ضمن اشاره به نقش ارتجاع مذهبی و خطری که از ناحیه آن وجود دارد می نویسد: «آری، بسیجی عزیز!... نویسندگان "سلام" عده ای نیستند که از پشت مرزها آمد باشند. بسیاری از همکاران ما نیروهای جبهه رفته و بسیجی هستند. اگر روزی خطری متوجه انقلاب شود، همین بسیجیان هستند که سینه سپر می کنند، ولی امروز آن روزی است که انقلاب در خطر است، در خطر تاجر، در خطر تحلیل ها و تفسیرهایی که مردم را از صحنه بیرون می کند، در خطر بستن فضای آزادی، در خطر آشفتگی و درهم ریختگی ارزش ها و ضد ارزش ها. خطر به نمایش گذاشتن وحشی گری و کتک زدن مسئولان در برابر چشم مردم دنیا بینه نام دفاع از ارزش ها، خطر رشد جریان بی اعتقاد به انقلاب و امام...»

مردم به روزنامه ها تلفن می کنند و از "رهبر" انتقادهای می کنند!

پس از انتخابات مجلس خبرگان، روزنامه سلام در ستون "الوسلام" خود اعتراف کرد که مردم برای ناسزاگویی به مسئولین طراز اول جمهوری اسلامی به سلام تلفن می کنند و بسیاری نیز تندترین انتقادهای را به رهبر مطرح می کنند، که سلام آنها را سانسور می کند!

از جمله این نوشته ها، در شماره ۲۶ مهرماه سلام، اینگونه آمده است: «...تلفن های فراوانی در طول این سال ها شده است حتی تندترین انتقادهای به مقام رهبری شده است و ما آنها را سانسور کرده ایم...» این نخستین بار است، که مطبوعات داخل کشور، بدین وضوح در باره نظر مردم نسبت به "رهبر" مطلب می نویسند!

(بقیه افریقای جنوبی از ص ۳۲)

با وجود آنکه آن سه در پارلمان و دولت اکثریت دارد، این قانون نوشته نشده وجود دارد، که باید برای هر تغییر بزرگی توافق با سفیدان بوجود آید.

دولت آن سه تحت هدایت نلسون ماندلا در سال های بعد از ۱۹۹۴ عمدتاً به اینکار مشغول بود که به اقدامات واکنشی گروه ها را پایان بخشد، شرایط دموکراتیک را در جامعه توسعه بخشد، با برخوردهای نژادپرستانه در ادارات و مراکز دولتی مبارزه کند، حداقل حقوق را برقرار سازد و روابط قانونی بین سندیکا و کارفرماها را ایجاد کند. تمامی ۱۸ وزیر باید با امکان کشور که برای یک اقلیت ۵ میلیونی سفیدپوست بودند، در خدمت ۳۵ میلیون سیاه پوست دیگر بکار اندازد، در عین شرکت دادن سفیدپوستان، و این وظیفه ای بزرگ است. اولویت ها برای دولت آینده در آن است، که بتوان ارزش های و زیربنای جدیدی ایجاد شود برای: حقوق زنان، دفاع از کودکان و حقوق جوانان، تساوی حقوق گروه های خلقی متفاوت و برخورداری آنها از فرهنگ، زبان خود و حفظ شخصیت انسان.

در سیاست خارجی افریقای جنوبی نقش برجسته ای در سازمان کشورهای افریقایی، در سازمان کشورهای بی طرف و همچنین در مراکز متعدد سازمان ملل همانند کمیسیون قرارداد منع تولید و انتشار سلاح های اتمی و ممنوعیت تولید و بکار بردن مین های ضد نفر بدست آورده است.

در بحران های محلی و جهانی، افریقای جنوبی برای حل معضل به عنوان واسطه بکار گرفته می شود.

امریکا، بطور روزافزون در برابر دولت افریقای جنوبی با وضع پیچیده ای روبرو می شود. این امر بیشتر به موضعی مربوط می شود، که ما اتخاذ می کنیم و برای ما امکان ایجاد توافق های بین المللی را در بحران ها ایجاد می کند. این امر به افراد امریکا و دوستانش می انجامد. این بدلیل موقعیت ویژه نلسون ماندلا و احترامی است، که نیروهای ترقی خواه و بشریت برای او قائل است.

دولت در انتخابات آینده، با این پرسش روبروست، که آیا توانسته است با حل نسبی تضادهای اقتصادی و اجتماعی در تغییرات صلح آمیز و همچنین اجرای سیاست آشتی ملی موفق شود؟ پاسخی که در گرو، توضیح نقش مخرب امپریالیسم جهانی در جریان این روند است!

ما به کیفیت امور بپردازیم. ما در آینده دوست داریم حرفه ای تر بشویم و هویت سیاسی خود را شفاف تر بکنیم. ولی آقای شمس معتقد است که در انصورت روزنامه، بولتن سیاسی می شود!

آقای شمس هنوز خوب بحث های خود را مرتب نکرده است. شما ببینید آقای شمس چند تا حرف درباره جامعه و توس زده که کلی صدای همکاران مطبوعاتی در آمده است. یکی گفته روزنامه جامعه اولین روزنامه جامعه مدنی! یکی گفته تاریخ مطبوعات ایران به دو مرحله تقسیم می شود، یکی به دوره قبل از انتشار جامعه، دومی دوره بعد از انتشار جامعه! گفته ما دو جور روزنامه داریم، یکی روزنامه های جاری که آنها را بیشتر بولتن سیاسی می داند و یکی هم جامعه و توس که روزنامه است!

این حرف ها چکشی است. البته شاید این نظر ها خودش یکی از دلایل دیگری بود که جامعه و توس را در هنگام بحران ها تنها می گذاشت. ولی خوبی شمس این است که به آراء مخالفینش احترام می گذارد و از چاپ آنها نمی ترسد. به نظر من، این یکی از ویژگی های مهم روشنفکران دینی است.

شما در شرایط فشار و شوک اول به روزنامه جامعه، در روزهای آخر به جریان کارگزاران پناهنده شدید و چهره آقای هاشمی در همه جای نشریه به چشم می خورد. تحلیل هایی که ارائه دادید صحبت از میانه مدرن کردید که همان شعار کارگزاران است. در اخباری که از زندان دادید و رویه حمایتی که از تکرش قشر روشن در وزارت اطلاعات کردید و نقلیهایی در جامعه و توس نیز به آقای خاتمی داشتید. آقای هاشمی برای اعمال اراده سیاسی خود، پس از جاگیری در یکی از ارکان های قدرت سیاسی کشور، لازم است تا مشروعیت خود را افزایش دهد. او تلاش می کند تا از خود چهره ای متعادل کننده بحران های ملی تصویر کند و از طرفی باید مشکل آقای خاتمی را به گونه ای در چند سال آینده حل کند. پس آقای هاشمی تلاش خواهد کرد تا به نیروهای میانه رو طرفدار خاتمی اما منتقد، گاه میدان بدهد و جناح رادیکال طرفداران خاتمی را به حاشیه براند و در ماجرای مجلس خبرگان دیدیم که به راحتی برای این منظور تا اتحاد با هیات های موافق و آقای ناطق نوری و رسالت حاضر است سرمایه گذاری کند. رای آقای هاشمی در تهران نشان داد که ایشان بیش از گذشته نیازمند جلب نظر حلقه های واسطه بین خود و فضای پدید آمده بعد از دوم خرداد است. شما نیز آموختید که نمی توان شمیر را به هر سو چرخاند. لذا من معتقدم در آینده این دو یکدیگر را در آغوش خواهند کشید. لذا تقاضای من این است که شما وجوه اشتراک و افتراق خود را با نیروی کارگزاران مشخص نمایید.

جلانی پور: متأسفانه جناح های سیاسی هنوز در کشور به خوبی متمایز نشده اند و هنوز این جناح ها بیشتر حول شخصیت ها قرار دارند. بدون حضور احزاب و جناح های متمایز، مردم در هنگام انتخابات امکان انتخاب گزینه های متفاوت را نخواهند داشت. این جناح بندی ها خوب روشن نشده است. شما اکنون می توانید تنوع و گوناگونی جناح محافظه کاران را در همان گوناگونی گروه های همسو با روحانیت ملاحظه کنید. شما می توانید گوناگونی جناح چپ را در گوناگونی جبهه خط امام ببینید. همانطور که محافظه کاران و چپ ها در حال تغییر و سیلان هستند و هنوز قرار نگرفته اند، همینطور هم میانه روها و یا راست به معنای متداول آن در جهان سیاست، در ایران خوب قرار نگرفته اند.

به نظر من، میانه روهای مدرن در ایران طیفی است متنوع که در یک سر آن کارگزاران قرار دارد، که البته این گروه سرنوشت خود را بیش از اینکه به پایگاه اجتماعی اش در درون جامعه گره بزند به ساخت قدرت گره زده است و لذا این گروه را از کادرسازی در سطوح پایینی جامعه محروم کرده است. در طرف دیگر این طیف، میانه روهای مدرن نهضت آزادی قرار دارد، که در شرایط فعلی امکان ارزیابی میزان قدرت آن فراهم نیست. چون این گروه از نظر ساخت رسمی قدرت غیر قانونی است و در یک شرایط آزاد می توان قدرت یک گروه را ارزیابی کرد. روزنامه جامعه و توس در وسط این طیف متنوع قرار دارد؛ البته با پایگاه قوی اجتماعی در درون قشر تحصیل کرده، خصوصاً دانشجویان. ولی به هر تقدیر جناح های سیاسی هنوز فرآیند استقرار را در کشور به خوبی طی نکرده اند. امیدواریم در سایه حضور دولت خاتمی این فرآیند استقرار، که شرط اساسی توسعه سیاسی است، تحقق یابد. من، این روزها خیلی خوشحال هستم چون هواداران چپ جدید هم در حال سازماندهی حزب و روزنامه هستند. همه این کوشش ها به نفع توسعه سیاسی و جامعه ایران است تا ان شاء الله به روزی برسیم که مخالفان جامعه مدنی براحتی یک روزنامه را نبندند و مسئولان آن را روانه زندان نفرادی نکنند.

* اشاره به اختلاس ۳۵ میلیاردی از حساب دادگستری تهران توسط حجت الاسلام ابراهیم رازی "رئیس دادگستری تهران و یکی از سه حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی است، که گفته می شود از بخشی از بهره این پول هزینه انصار حزب الله را تامین می کرده است. این رقم با بهره اش به ۵ میلیارد رسیده است. بنیادی که از آن صحبت می شود نیز بنیاد مستضعفان است.

جنگ "قانون گرائی" با "قانون شکنی"!

آنچه که امروز تحت عنوان گروه‌های فشار، آدم ربائی، تشکیل جوخه‌های اعدام زیرزمینی و وجود انواع زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های اختصاصی و غیرقانونی در ایران مطرح است، اشکال تکامل یافته همان تحرکات ضد بشری، غیر انسانی و شبه فاشیستی است، که از همان آغاز پیروزی انقلاب شکل گرفت. نخستین شلیک، مغز آیت الله مطهری را متلاشی کرد و آخرین طناب به گردن "محمد مختاری" و "محمد جعفر پوینده" انداخته شد!

در این فاصله ۲۰ ساله، هزاران متفکر، انقلابی، هنرمند، نوادیش مذهبی، مخالف ارتجاع، مبارز راه آزادی، آیت الله و طلبه، مکتلا و معمم در زندان، خیابان، خانه شخصی، بیابان، جاده‌ها، مطب پزشکی، مساجد، نخست وزیری، حزب جمهوری اسلامی، قیام‌های مردمی در شهرها و محلات به خاک و خون کشیده شدند. آنها که در درون نظام جمهوری اسلامی سازماندهنده و هدایت کننده تمام این جنایات بوده و هستند، نه قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول دارند و نه تا تسلط کامل خویش بر تمامی ارکان حکومتی و فشردن گلوئی مردم ایران به هیچ قانون و قراری کردن می‌گذارند. آنها در پی استقرار مطلق "یاسائی" (۱) خویش و غارت و کشتار مغول‌وار مردم ایرانند. ۲۰ سال است که جسدال برای استقرار "یاسائی" سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی و علیه تمامی دست آوردها و انگیزه‌های اصلی انقلاب ۵۷ از یکسو، و مقاومت خونین مردم ایران و آرمان خواهان و مدافعان آماج‌های واقعی انقلاب ۵۷ از سوی دیگر جریان دارد. همه خونی که طی این ۲۰ سال جاری شده، در میدان این نبرد بوده است. نبرد بین توده مردم ایران که در انقلاب شرکت عظیم و سرنوشت ساز داشتند و بازاریان فربه، تجار بزرگ، زمینداران وابسته به روحانیون مرتجع و خود روحانیون مرتجع، که نه تنها نقشی در انقلاب نداشتند، بلکه در ابتدا، مخالف و سپس نقش اصلی را در انحراف آن داشته‌اند. نبرد بین توده مردمی که صدها هزار تن آنها در میدان‌های جنگ با عراق به خاک و خون کشیده شدند و غارتگرانی که پشت جبهه سرگرم انواع توطئه‌ها علیه انقلاب، پرکردن جیب‌های خویش و تصرف سنگرهای حکومتی بودند.

فریاد قانون و قانون گرائی، بدلیل سرانجام نیافتن این نبرد، همچنان در ایران همانقدر جاری است که قانون شکنی و ادامه جنایات و توطئه‌ها، ستیز غارتگران و مرتجعین با قانون و قانون گرائی که به شهادت اسناد و مدارکی انکار ناپذیر، در تمام طول ۲۰ سال گذشته در جمهوری اسلامی جریان داشته، در هر دوره‌ای تحت پوشش‌های مختلف پی گرفته شده است. این ستیز از فردای حضور گسترده مردم در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و پیروزی محمد خاتمی، زیر پوشش شعارهای بی محتوا و عوام فریبانه مبارزه با امریکا، مبارزه با ملی گرائی و فرهنگ غربی جریان یافته است. و کیست که نداند، درد تجار و مرتجعین مذهبی نه مبارزه با سرمایه‌داری جهانی، نه مبارزه با امپریالیسم جهانی، بلکه با جنبش عمومی مردم ایران برای آزادی، لگام زدن به غارتگری، مقابله با مافیای "بازار-ارتجاع" و برقراری حساب و کتاب مالی-سیاسی در جمهوری اسلامی است. آنها با شعار مبارزه با غرب گرائی به میدان آمده‌اند، تا جلوی آزادی‌ها را بگیرند والا چرا در تمام طول گردوخاکی که در این عرصه برپا می‌کنند، صحبتی از غارتگری اقتصادی و نظام اقتصادی غرب نیست؟ آنها با ملی گرائی به ستیز برخاسته‌اند، تا فرهنگ ایران و ایرانی را قربانی ارتجاع مذهبی کنند. آنها می‌کوشند مردم را زیر حجاب ارتجاع نگهدارند و یا به زیر این حجاب باز گردانند، تا از آگاهی‌ها جلوگیری کنند.

شاید در هر کشور دیگری، این جنگ و ستیز ۲۰ سال دوام نمی‌آورد، اما در ایران دوام یافته است، زیرا ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری می‌خواهند بر سرنوشت انقلابی سوار شوند، که علیرغم خون بسیاری که از آن رفته، همچنان از خود دفاع می‌کند و تسلیم نمی‌شود. جامعه ایران، از دل توده‌ای‌ترین و عظیم‌ترین انقلاب نیم قرن اخیر جهان بیرون آمده است. سخنگویان جدیدی که برای مرحله نوین جنبش انقلابی مردم ایران به صحنه آمده‌اند، زلزله عظیمی که در حوزه‌های دینی و مذهبی بوجود آمده، رشد و افق‌های نوینی که در برابر دیدگان نسل مذهبی و اولیه انقلاب ۵۷ باز شده و خواست‌هایی که نسل جدید ایران بر آن پای می‌فشاد، هر کدام کافی است، تا نشان دهد، سوار شدن بر کرده انقلاب ۵۷ و پایان بخشیدن به آن بدان آسانی نبوده و نیست که سرمایه‌داری غارتگر بازاری و مرتجعین مذهبی در اندیشه داشته‌اند. بنابراین سابقه و ارزیابی است، که جنگ بر سر "قانون" و "قانون گرائی"، در مقابل "قانون گریزی" که امروز در جامعه ایران به اوج خود نزدیک می‌شود، بعنوان عرصه بسیار جلی بین انقلاب و ضد انقلاب خود را نشان می‌دهد. تشابه حیرت انگیز اوج گیری همین جنگ و ستیز در نخستین سال‌های پیروزی انقلاب و برای تثبیت دستاوردهای انقلاب از یکسو و ضد انقلاب از سوی دیگر، ما را بر آن می‌دارد، تا

گذشته را یکبار دیگر مرور کنیم. تمامی جسدال خونین سال‌های اول پیروزی انقلاب برای قانون و قانون گرائی، همان انگیزه‌ای را در دنبال می‌کرده است، که امروز می‌کند. مخالفان قانون نیز، در آن سالها، همان‌هایی بوده‌اند که امروز هستند. ابزارهایی که هر دو طرف بکار می‌گیرند نیز وجوه مشترک دارند. یگانه تفاوت اساسی، آن تجربه عظیمی است که اکنون مردم ایران از گذشته دارند و خشونت غریبانی است که از دل زندان‌های جمهوری اسلامی به خارج از زندان‌ها کشیده شده است.

این نبرد، ابزار آن و طرف‌های درگیر با آن، برای حزب توده ایران بسیار آشناست، نه از امروز و دیروز، بلکه از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ تاکنون. صفحات ارگان مرکزی حزب توده ایران "نامه مردم" در سال ۵۸ و ۵۹ سرشار از اخبار، موضع گیری‌ها و توصیه‌های حزب توده ایران مبنی ضرورت قانون گرائی در جمهوری اسلامی و مقابله با قانون شکنان است. در همان ابتدای کار که گروه‌های فشار علیه نیروهای انقلابی و در رأس همه آنها، حزب توده ایران وارد میدان شده بودند و شعار برخاسته از فرار شاه و در آستانه پیروزی انقلاب، یعنی "بحث بعد از سرک شاه" را به مرگ برتوده‌ای و فداکاری "فرا رویانده بودند و به متینگ‌ها، جلسات سخنرانی، کتابفروشی‌ها و کلپ احزاب و ساختمان روزنامه‌ها حمله می‌کردند، حزب توده ایران این اعمال غیر قانونی را نه بسود انقلاب، بلکه به ضرر انقلاب اعلام داشت. هر مقام و مرجعی که در جمهوری اسلامی، به هر شکل و سبخی از این قانون شکنی‌ها دفاع کرد، مورد انتقاد جلی حزب ما قرار گرفت و هر کس با آن، به هر شکل و شیوه‌ای به مقابله برخاست، با تأیید و دفاع حزب توده ایران روبرو شد. امثال دکتر حسن آیت و حجت الاسلام هادی غفاری همانقدر با مقابله و مخالفت حزب ما روبرو بودند، که امثال آیت الله موسوی اردبیلی و یا آیت الله منتظری هر گاه به مقابله با قانون شکنان - حتی در حد حرف - بر می‌خاستند با تأیید حزب ما روبرو می‌شدند.

ما به همه منتقدان حزب توده ایران و همه آنها که اکنون می‌بینند سیر قانون شکنی در جمهوری اسلامی چگونه به سوی یک جنگ داخلی خونین پیش می‌رود، توصیه می‌کنیم، برای یکبار هم شده به کتابخانه‌ها و آرشیوها مراجعه کرده و نشریات سالهای ۵۸-۵۹ حزب توده ایران را مطالعه کنند. بویژه آنها که حزب توده ایران را متهم به دنباله روی از جمهوری اسلامی می‌کنند و یا آن را بر صندلی عدم پیگیری در دفاع از آزادی‌ها می‌نشانند. بعنوان نمونه، از نامه مردم شماره ۴۴۶، سال دوم، ۲۸ بهمن ۱۳۵۹، در زیر می‌آوریم. این مطلب با عنوان بزرگ "امنیت کشور را با حاکمیت قانون حفظ کنیم" که در صفحه نخست آن چاپ شده، منتشر شده است. بخش‌هایی از این مطلب را عیناً، از شما ۲۸ بهمن ۵۹ "نامه مردم" با هم بخوانیم:

ضرورت حاکمیت قانون!

"نامه مردم" (سال ۵۸): امنیت کشور را با حاکمیت قانون حفظ کنیم

همانگونه که آیت الله موسوی اردبیلی می‌گوید: «تا حکومت قانون صد درصد در نظام ما حکمفرما نیست و امنیت قضائی تأمین نشده، مشکلات دیگر ما حل نمی‌شود، حتی مشکلات تجاری، زراعت، خدمات، صنعت، اداری و غیر اینها. اگر ما امنیت قضائی و حکومت قانون را نداشته باشیم، خود عدم حکومت قانون موج اعتراض را بالا می‌برد» (نماز جمعه ۲۴ بهمن ۵۹)

از نظر حزب توده ایران، حداقل امر دلخواه امپریالیسم این است که با استفاده از بی قانونی و هرج و مرج، ابتدا طبقات بینایی و سپس توده‌های زحمتکش را نسبت به انقلاب بی تفاوت کند (راه توده: امروز و در شرایط کنونی بخواهید: مردم را از جنبش نوین تحول طلبی و آزادخواهی و سرانجام ضربه نهائی را بزند. این سیاست که در مرحله اول به پایگاه‌های داخلی امپریالیسم، سارقین و اوباشان متکی است، برای مثال در شیلی با موفقیت کامل انجام شده است.

ما با این سخنان آیت الله موسوی اردبیلی، در نماز جمعه ۲۴ بهمن ۵۹ در بهشت زهرا موافقت می‌کنیم که گفت: «دو سال از انقلاب ما گذشته، مسائل زیادی حل نشده، پاره‌ای از مسائل حل نشده داریم. از مسائلی که حل نشده، یکی مسئله قانون است. برادرها و خواهرها، در جامعه ما، تا قانون جای هر عمل بی قانونی را نگرفته، تا نظم و انضباط جای هر گونه هرج و مرج را نگرفته، ما مشکلات دیگر را شاید نتوانیم حل کنیم».

به نظر ما این سخنان کاملاً درست است، زیرا شرط اول برقراری امنیت، چیزی جز حاکمیت قانون نیست. در شرایط موجود، ضد انقلاب، بویژه با استفاده از جنگ تحمیلی، در دو زمینه سعی در از میان بردن امنیت دارد: اول از راه دامن زدن به درگیری‌ها و تشنج‌های سیاسی؛ دوم از طریق افزایش قتل، راهزنی، دزدی، حمله در معابر عمومی به مردم و... که فعالیت نوع دوم نیز می‌تواند مورد بهره برداری سیاسی قرار گیرد و می‌گیرد. به نظر ما، برای انقلاب ضرورت حیاتی دارد که مسئولان کشور، بدون فوت یک لحظه، با هوشیاری و قاطعیت با این توطئه روبرو شوند و آن را خنثی کنند... لازم است که در این موارد، از طریق رسانه‌های گروهی، بویژه رادیو و تلویزیون، برای توده‌ها افشاکاری و ماهیت اصلی این عوامل فاش شود.

"تأثرات الحسین"، "شلمچه" و "جمهوری اسلامی" اصرار دارند اذهان عمومی را متوجه دست‌هایی در خارج از کشور کنند و گروه‌های فشار و جبهه ارتجاع-بازار را از زیر نورافکن بیرون بکشند! در میان این روزنامه‌ها و نشریات، بیش از همه، روزنامه "کیهان"، که هدایت‌کننده دو نشریه "تأثرات الحسین" و "شلمچه" است و گردانندگان آن، خود متهم به دست داشتن در تمام این جنایات می‌باشند، بیش از بقیه روزنامه‌ها و نشریات می‌کوشند اذهان عمومی را متوجه خارج از کشور کنند. (در این ارتباط نیز خبری را که در داخل کشور و در محافل مطبوعاتی بر سر زبان‌هاست، در همین شماره راه توده می‌خوانید)

واکنش عمومی

شرکت وسیع مردم در تمامی مراسمی که برای خاکسپاری و یادبود شهدای اخیر راه آزادی و ارتجاع ستیزی ایران برپا شد، نشان داد که نفرت عمومی نسبت به طردهندگان انتخابات ریاست جمهوری و آگاهی عمومی از انگیزه‌های سازماندهندگان این جنایات و شناخت این سازماندهندگان در حاکمیت چه وسعتی در ایران یافته است. وسعت این نفرت و شناخت در بیانیه‌ها و نامه‌های سرگشاده‌ای و اظهار نظرهای روشنفکران مذهبی، و در سخنان پرشوری که از سوی برگزار کنندگان مراسم یادبود و تدفین محمد مختاری و محمد جعفر پورینده بر زبان آورده شد، بیش از هر زمان دیگری آشکار شد. علاوه بر مقالات حجتی کرمانی در روزنامه "اطلاعات"، سرمقاله بسیار مهم حجت الاسلام عبدا لله نوری در روزنامه "خرداد"، موضع‌گیری‌های دو روزنامه "سلام" و "جهان اسلام" و آخرین و افشاگرانه‌ترین اظهارات مصطفی تاج زاده، معاون سیاسی وزارت کشور و یک سلسله مطالب و اظهار نظرهای دیگر، پیرامون جنایات اخیر، برای نخستین بار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بیانیه‌ای در محکومیت این جنایات منتشر ساخت، که پیام آور پشت سر گذاشتن مرزبندی مغرب و ارتجاع شاد کن "خودی" و "غیر خودی" بود! همین موضع در حد قابل توجهی در بیانیه مجمع روحانیون مبارز و مجمع مدرسین حوزه علمیه قم نیز انعکاس یافت.

سخنان دلسوزانه و مدبرانه آقایان محمود دولت‌آبادی، علی اشرف درویشان (داستان نویس) و جواد مجابی (مترجم و پژوهشگر) در مراسم تدفین محمد مختاری نیز سخنانی در تائید ضرورت اتحاد عمل نیروهای ضد ارتجاع، در تمامی عرصه‌ها و با هر نوع گرایش مذهبی و غیر مذهبی بود.

*** آن کسانی که در جبهه ارتجاع-بازار، با قتل‌ها و آدم ربائی‌ها و انفجارهای جدید، خیال برقرار حکومت "قلدر" را در سر می‌پروراند، در واقع ایران را به سمت یک جنگ داخلی و پایان مبارزه مسالمت آمیز برای تحولات اجتناب ناپذیر هدایت می‌کنند!**

علی اشرف درویشان گفت: ما، جمعی تلم بدستیم که نه آلترناتیوی برای حکومت بوده ایم، نه خطر سیاسی برای حاکمیت داشته ایم. مجهز به مسلسل و نارنجک هم نبوده و نیستیم. از هر جمع دیگری هم بی‌پناه‌تر هستیم. ربودن ما، قتل ما و افزودن مصیبتی بر مصیبت‌های ما چه معنی و مفهومی دارد؟ جز آنست که ما را بلا گردان کرده‌اند! آنها با ما شروع کرده‌اند، تا زمینه را برای گرفتن، ربودن، به بند کشیدن و کشتن معترضان روشنفکر مذهبی فراهم سازند. ما را می‌ربایند و می‌کشند، تا پیامی به آنها که هدف بزرگترند، بدهند. ما را می‌ربایند و می‌کشند، تا برای رفتن به سراغ نیروهای روشنفکر مذهبی هواسنجی کنند!

جواد مجابی گفت: آن راهی که مردم انتخاب کرده و می‌روند، بازگشت ناپذیر است. نه با ربودن و به قتل رساندن روشنفکران و نویسندگان مردم از راهی که انتخاب کرده‌اند باز خواهند گشت و نه این روند قابل بازگشت است. این ضرورت زمانه است! من به همه کسانی که فکر می‌کنند، می‌توانند در برابر این روند و در برابر خواست عمومی مردم ایران مقاومت کنند، رفتاری را توصیه می‌کنم، که فضائی برای آنها نیز در جامعه باقی بگذارد!

همزمان با این اظهارات، نامه‌ای خطاب به مردم ایران، از سوی ۵۰ تن از نویسندگان ایران انتشار یافت، که در آن، از مردم ایران طلب حمایت و دفاع از نویسندگان ایران شده است. تاکنون این نوع نامه‌ها، خطاب به محمد خاتمی نوشته می‌شد، اما این بار بدرستی همزمان با دولت، مردم ایران مخاطب قرار گرفتند.

روشنفکران و نویسندگان مذهبی، برای نخستین بار و در جریان محکوم ساختن جنایات اخیر، مرزهای "خودی" و "غیر خودی" را پشت سر گذاشته و از سیاست "اتحاد برای مبارزه با ارتجاع مذهبی" پیروی کردند!

چرا ربودند؟ چرا کشتند؟

*** اگر رهبر جمهوری اسلامی واقعا معتقد است، آدم ربائی‌ها و قتل‌های اخیر در جهت سیاست‌های امریکا در ایران بوده، اکنون و بصورت بسیار طبیعی باید حساب خود را از ارتجاع و بازار جدا کرده و سازماندهندگان امریکائی این حوادث را از میان جبهه ارتجاع-بازار بیرون کشیده و بدست عدالت بسپارد!**

قتل فجیع دو عضو فعال کانون نویسندگان ایران در داخل کشور، برگ دیگری بر پرونده جنایات در جمهوری اسلامی افزود. محمد مختاری و محمد جعفر پورینده، دو نویسنده، پژوهشگر و مترجمی بودند، که در سال‌های اخیر و در راه احیای فعالیت کانون نویسندگان ایران به جان کوشیدند. جوخه‌های مرگ و تاریک اندیشی، آنها را به شیوه‌ای مشابه رسیده و پس از شکنجه در خانه‌های تیمی-امنیتی با کابل خفه کردند. پیکر آنها، به فاصله چند روز در بیابان‌های اطراف تهران یافت شد.

قتل محمد مختاری و محمد جعفر پورینده، دنباله سلسله جنایات جدیدی بود، که با قتل داریوش و پروانه فروهر (رهبران حزب ملت ایران) و مجید شریف آغاز شد. پیش از آنها، "پیروز دوانی"، موسس شرکت انتشاراتی "پیروز" در خیابان ربوده شده بود، که هنوز از سرنوشت او اطلاعی در دست نیست. "پیروز دوانی"، از زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی بود، که پس از رهائی از زندان به فعالیت‌های سیاسی، در چارچوب انتشار دیدگاه‌های احزاب و گروه‌های چپ در داخل کشور پرداخته بود.

آدم ربائی‌ها و قتل‌های فجیع اخیر، موجی از نفرت را در داخل و خارج از کشور بدنبال آورد. این نفرت، بویژه در داخل کشور، عمدتاً متوجه بازندگان انتخابات ریاست جمهوری و ارتجاع مذهبی-بازاری شد. انگشت‌های اشاره چنان صریح و آشکار طیف‌بندی ارتجاع-بازار را هدف قرار داد، که رهبران این جبهه نیز، در ظاهر چاره‌ای جز محکوم ساختن این جنایات نیافتند و بیمناک از باز شدن مشت‌های بسته مافیای مالی-جنائی در جمهوری اسلامی، آنها را به عوامل خارجی و باصطلاح استکباری نسبت دادند.

از فردای قتل داریوش و پروانه فروهر و در طول همه جنایات جدیدی که در جمهوری اسلامی روی داده است، بحث و جدال بر سر نسبت دادن این جنایات به عوامل خارجی و یا عوامل داخلی این جنایات بین دو جناح عمده حکومتی آغاز شد، که همچنان ادامه دارد و در مطبوعات وابسته به جبهه ارتجاع-بازار از یکسو و مطبوعات طرفدار دولت خاتمی از سوی دیگر بجشم می‌خورد. (نمونه‌هایی از موضع‌گیری مطبوعات طرفدار دولت خاتمی را در همین شماره راه توده می‌خوانید.)

روزنامه‌هایی نظیر "سلام"، "خرداد"، "صبح امروز" و حتی در مقالات آیت الله حجتی کرمانی در روزنامه اطلاعات، همصدا با مردم ایران این جنایات را با لغات و اصطلاحات خاص خود، کار گروه‌های فشار و حامیان آنها در مراکز قدرت معرفی کرده‌اند، و روزنامه‌هایی نظیر "کیهان"، "رسالت"،

روشنفکران و نویسندگان مذهبی

بی شک در میان واکنش‌هایی که نسبت به جنایات اخیر نشان داده شد، نامه صریح و افشاگرانه نویسندگان و روشنفکران مذهبی ایران، خطاب به "رهبر"، اعتباری در حد عبور از خط قرمز دارد. خطی، که جبهه ارتجاع-بازار، بعنوان حصاری از قداست، در اطراف علی خامنه‌ای کشیده است، تا پشت او پنهان شده و به رهبری خود در جمهوری اسلامی ادامه دهد. نویسندگان امضاءکنندگان این نامه، برای نخستین بار و صریحا "رهبر" را مسئول امور امنیتی و انتظامی مملکت اعلام داشته و از او خواستند تا به وظائف خود عمل کند. در همین نامه، از علی خامنه‌ای خواسته شد، تا به سکوت خود خاتمه بخشد و این جنایات را محکوم کند. (بخش‌هایی از این نامه را نیز در همین شماره راه توده می‌خوانید)

پس از این نامه، علی خامنه‌ای در یک سخنرانی پرتناقض، ضمن آنکه ترورها را به خارج از کشور وصل کرد، نیروهای نادان داخلی را در همین رابطه محکوم کرد!

پس از سخنان علی خامنه‌ای، روسای قوه قضائیه و مقننه نیز طوطی وار، بخش‌هایی از نظرات رهبر را تکرار کردند و انگشت اتهام را به سوی خارج از کشور دراز کردند.

راه‌گریزی که جبهه ارتجاع-بازار برای فرار از پیگیری قتل‌ها و دستگیری و محاکمه عاملان اجرا و طراحان حکومتی آن یافتند، پیامدهایی داشت، که نیروهای طرفدار تحولات، رهبران جناح‌های طرفدار دولت و نشریات وابسته به این جناح‌ها، آگاهانه از آن پرهیز کردند و همچنان بر ایرانی بودن عاملین جنایات و سازماندهندگان این جنایات در داخل کشور پای فشرده.

عاملین آمریکا کیستند؟

ادعای رهبر جمهوری اسلامی، مبنی بر دخالت عوامل آمریکا در قتل‌ها و آدم‌ربایی‌های اخیر، و در عین حال محکوم کردن نیروهای نادان "خودی"، اعترافی بود صریح به حضور عوامل آمریکا در میان مخالفان تحولات و در قلب جناح بازنده انتخابات ریاست جمهوری!

جنایات اخیر، که پس از قتل‌ها و آدم‌ربایی‌ها، در اشکال انفجار در مساجد و پایگاه‌های بسیج دنبال شده است، به تعبیری می‌تواند در جهت اهداف آمریکا، برای برپایی جنگ داخلی در ایران باشد. رهبر جمهوری اسلامی، که تحلیلی اینگونه از اهداف جنایات اخیر و حادثه آفرینی‌های انفجاری در زاهدان و قزوین داشته، بی شک باید نگاهی موشکافانه به وابستگی و ارتباط‌های نیروهای امنیتی و انتظامی انداخته و طراحان آمریکایی این ترورها و انفجارها را در درون جبهه ارتجاع-بازار بازشناخته و به دست عدالت بسپارد. این عدالت نیز تا وقتی قوه قضائیه از چنگال ارتجاع و بازاری‌های متحد آن بیرون کشیده نشده، ممکن نیست. بدین ترتیب است، که اگر رهبر دست آمریکا و بقول خود وی "استکبار" را در این ماجراها می‌بیند، ابتدا باید حساب خود را از جبهه توطئه علیه نتایج انتخابات دوم خرداد جدا کند. کمتر نیروی ملی و واقع بین است، که نداند این ترورها، مقاومت در برابر خواست مردم برای تحولات، اجرای توطئه‌های گوناگون علیه محمد خاتمی، و برخلاف شعارهای ضد استکباری که سردمداران بازار و ارتجاع مذهبی سر می‌دهند، همگی در خط و در جهت خواست و سیاست آمریکا در ایران و در منطقه است. کدام نیرو میهن دوستی است که نداند و نگوید، که ایجاد گروه‌بندی‌های نظامی انصار حزب الله، نقشه تبدیل ایران به لبنان را ندارد. کدام میهن دوستی است که نداند بیشترین بهره را از حضور طالبان در افغانستان آمریکا می‌برد و وجود گرایش‌های طالبانی در ایران در خدمت آمریکاست. حوادث شرم آور اخیر، اگر اینگونه بررسی و تحلیل و پیگیری شود، آنوقت سدهای موجود بر سر راه تحولات، آزادی‌ها، وحدت ملی و اتحاد ملی درهم شکسته می‌شود و گام‌های اساسی برای خنثی سازی توطئه‌های آمریکا برداشته می‌شود.

انگشت اتهام به سمت خارج از کشور دراز کردن، برای فرار از پایان بخشیدن به توطئه‌های جبهه ارتجاع-بازار، نه تنها هرگز در جهت خنثی سازی توطئه‌های آمریکا و هر قدرت خارجی دیگری نیست، بلکه برعکس در جهت تکمیل این توطئه‌هاست. وقتی از دستگیری و محاکمه عاملین و سازماندهندگان این جنایات طفره رفته می‌شود و آنها در پناه قدرت مخالفان تحولات باقی می‌مانند، بصورت بسیار طبیعی مقدمات دخالت مستقیم و حتی نظامی آمریکا و انگلستان و دیگر قدرت‌های جهانی در امور داخلی ایران فراهم می‌آید. حتی اگر یک دلیل برای نشان دادن انواع نسنجیده گوتی‌های "رهبر" کافی باشد، همین مورد آخر است، که با نسبت دادن ترورها و آدم کشی‌های اخیر به خارج از کشور و آمریکا، عملا دست آمریکا و این قدرت‌ها را برای

دخالت در امور داخلی ایران، حتی زیر پوشش مقابله با شبکه‌های ترور در ایران باز کرد. از جمله انگیزه‌های فرود موشک آمریکایی در قلب خرمشهر و در جریان بمباران اخیر عراق را باید در همین ارتباط نیز دانست!

این نوع سفسطه بافی‌ها برای فرار از واقعیات، آنجا که اشاره به حضور عوامل آمریکایی در ایران و در میان نیروهای امنیتی حکومت دارد نیز، خود اعتراف به نفوذ عمیق آمریکا در عالی‌ترین و حساس‌ترین ارگانهای نظامی و امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی است. اگر این واقعیت پذیرفته شود، آنوقت باید پرسید آنچه که در زندان‌ها گذشته و آنچه که در خیابان‌ها و تحت رهبری نیروهای ضد اطلاعات انتظامی و بخش‌های اطلاعاتی-امنیتی می‌گذرد، همگی اجرای اوامر آمریکا نیست؟

انفجار، پس از قتل‌ها و آدم‌ربایی‌ها

پس از متوقف شدن آدم‌ربایی و قتل‌های سیاسی-حکومتی اخیر (که معلوم نیست تا چه وقت متوقف خواهد ماند!) چند انفجار در شهرهای قزوین و زاهدان، آذغان عمومی را متوجه اجرای بخش دیگری از توطئه کشاندن ایران به سمت یک جنگ داخلی کرده است.

انفجار در شهر زاهدان، در کنار پایگاه بسیج و در فاصله آن تا مسجد بزرگ اهل سنت این شهر روی داد و موجی از خشم اهل تسنن را در این شهر در پی آورد.

گزارش‌های اولیه و رسمی حاکیست که در شهر قزوین نیز، اصابت گلوله توپ به منطقه‌ای از شهر تلفاتی همراه داشته است.

شواهد نشان می‌دهد، که موج انفجارهای اخیر، دنباله همان توطئه‌ایست که با قتل‌های سیاسی اخیر در ارتباط است و هدف نهایی آن بی‌ثبات ساختن ایران، تضعیف دولت، سقوط دولت، خشم و انفجار عمومی و رفتن به سمت یک حکومت سرکوبگر و قتل‌دوست، که بصورت بنسیر طبیعی مقابله با آن، دیگر اشکال مطبوعاتی نخواهد داشت و ایران وارد مرحله تازه‌ای از مقاومت‌های غیر مسالمت آمیز با حکومت خواهد شد و بذره‌های کینه و نفرتی که در سراسر کشور پاشیده شده است، محصول طبیعی خود را که جنگ‌های داخلی باشد به بار خواهد آورد!

سرنوشت نامعلوم "پیروز دوانی"

همزمان با قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر (اسکندری) ربودن و به قتل رساندن نویسندگان، پرسش از مقامات قضائی پیرامون ناپدید شدن "پیروز دوانی" نیز وارد مرحله تازه‌ای شد. پیروزی دوانی، موسس شرکت انتشاراتی "پیروز" بود و بولتنی را در داخل کشور منتشر می‌ساخت که در آن نقطه نظرات و دیدگاه‌های طیف گسترده چپ غیر مذهبی ایران درج می‌شد. وی در شهریور ماه گذشته و در راه خانه خواهر خود ربوده شده و تاکنون از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست. ربودن و به قتل رساندن محمد مختاری و محمد جعفرپورینده و همچنین مرگ بسیار مشکوک "مجید شریف" (نویسنده و محقق اسلامی، که شرح کامل فعالیت‌های او در شماره ۷۸ راه توده منتشر شد)، اکنون و پس از چندین ماه سکوت و تعلل مساله سوال از ارگان‌های حکومتی پیرامون سرنوشت "پیروز دوانی" را وارد مرحله جدیدی کرده است. اکنون این احتمال قوی شده است، که پیروز دوانی نیز سرنوشتی مشابه دیگر ربوده شدگان یافته باشد. پیروز دوانی، با انتشار بولتنی با امضای "اتحاد دموکراتیک"، انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را تحریم کرده بود. نگرش وی نسبت به رویدادها و تحولات ایران، مغایرت کامل به نحوه نگرش حزب توده ایران نسبت به این رویدادها داشت و اساسا نگرشی چپ روانه بود.

گروهی از نویسندگان و فعالان سیاسی داخل کشور، طی نامه‌ای خطاب به ریاست جمهوری، خواهان آگاهی از سرنوشت "پیروز دوانی" شده‌اند. این نامه، که بر قرار اطلاع، برای کلیه نشریات داخل و خارج کشور ارسال شده است، تاکنون در مهاجرت، تنها در دو نشریه انقلاب اسلامی (بسیار مختصر) و در نشریه کار، ارگان سازمان اکثریت بازتاب یافته است. البته در داخل کشور، تعدادی از نشریات غیروابسته به طرده شدگان انتخابات ریاست جمهوری، یا بخش‌هایی از این نامه را منتشر ساخته‌اند و یا به آن اشاره کرده‌اند. بسیاری از امضاءکنندگان این نامه، بعنوان رهبران و اعضای نهضت آزادی ایران، برخی میلیون ایران، برخی روحانیون دگراندیش و رهبران ملی-مذهبی می‌باشند. از جمله: عبدالعلی بازرگان، محمد بسته نگار، دکتر حبیب الله پیمان، غلام عباس توسلی، مهندس محمد توسلی، عبدا الله رادینا، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت الله سبحانی، حسین شاه حسینی، مهندس هاشم صباغیان، صدر

ستاد مستقر در موسسه کیهان، با معاونت سیاسی ولی فقیه در "قرارگاه تارا" سپاه پاسداران ارتباط دارد و امکانات نظامی و تسلیحاتی خود را از این طریق تامین می کند. تمرین عملیات ویژه نیز در این ستاد صورت می گیرد. گفته می شود، جنایتکارانی که داریوش فروهر و پروانه فروهر را به قتل رساندند در همین قرارگاه مستقر هستند و دو نویسنده ربوده شده و به قتل رسیده اخیر، یعنی محمد مختاری و محمد جعفر پوینده نیز، پس از ربوده شدن، به این قرارگاه انتقال یافته و پس از شکنجه به دار کشیده شده اند. زندان گوهر دشت، برای این نوع عملیات در اختیار قرارگاه "تارا" است.

اخیرا یک جزوه ۳۰ صفحه ای علیه مطبوعات، نویسندگان و هنرمندان کشور منتشر شد، که امضای معاونت سیاسی قرارگاه "تارا" را داشت. این امضاء و تهیه جزوه مزبور، که در "مرکز پژوهش های" موسسه انتشاراتی کیهان و زیر نظر حسن شایانفر تهیه شده، خود گویای همه نوع رابطه و ارتباط بین گردانندگان موسسه کیهان، قرارگاه تارا و جنایتکارانی است که قتل های اخیر را به اجرا گذاشتند. جزوه ۳۰ صفحه ای مذکور، در نوع خود مجموعه ای از احکام برای یورش به مطبوعات و نویسندگان و هنرمندان می باشد.

معاون سیاسی وزارت کشور:

عاملین قتل ها در داخل کشورند!

در آستانه جنایات اخیر، گروه های فشار با هدف تخریب سیاست خارجی دولت خاتمی و با نقاب ضد آمریکائی به چهره خویش، به اتومبیل یک هیأت آمریکائی که به تهران سفر کرده بود، حمله کردند. آنها سپس با صدور بیانیه ای، خود را ذناتیان اسلام ناب محمدی - شاخه نواب صفوی - اعلام داشته و مسئولیت این حمله را قبول کردند. مصطفی تاج زاده، معاون سیاسی - اجتماعی وزارت کشور در تشریح موقعیت وزارت اطلاعات و در اشاره به وابستگی گروه های فشار (از قماش فدائیان اسلام و انصار حزب ا) (لله) و جنایتکاران به وزارت اطلاعات و مراکز متعدد امنیتی - اطلاعاتی در جمهوری اسلامی، با هر گونه تلاش برای وصل کردن این جنایات به خارج از کشور گفت: «آنان عده خاص و گروه فشار هستند که به راحتی قابل شناسائی هستند. گروه حمله کننده به جهانگردان آمریکائی در مجموع شش نفر مسلح بودند که شبانه با تهدید اسلحه جلوی خودروی حامل جهانگردان را گرفتند. اینکه برخی می خواستند این حمله را به مردم نسبت دهند، بیشتر به یک شوخی شبیه است، زیرا این حادثه در ساعت ۴۵ دقیقه بامداد و زمانی که مردم در خواب بودند اتفاق افتاد. افزون بر این، حمله کنندگان حتی از ساعت و شماره پرواز هواپیما، زمان حرکت و هتل محل اقامت آنان هم با خبر بودند. شناسائی و معرفی این افراد کار پیچیده ای نیست. شناسائی و معرفی این افراد از سوی وزارت اطلاعات ثابت می کند که این دستگاه نسبت به همه حوادث مسلط است و این به نفع کل نظام است.»

درباره قتل های سیاسی - حکومتی اخیر نیز تاج زاده، با اشاره غیر مستقیم به اظهار نظرهای اخیر حبیب ا لله عسگرآبادی، دبیرکل موفتلفه اسلامی که از جلسه پرسش و پاسخ محمد خاتمی با دانشجویان انتقاد کرده بود و به پخش آن از رادیو نیز اعتراض کرده بود، گفت:

«... اینکه برخی افراد خود را نماینده و سخنگوی علما و حزب الهی ها معرفی می کنند و علیه آقای خاتمی و دولت او سخن می گویند، سخنان آنان خواسته روحانیون، علما و حزب الهی ها نیست و اساسا این عزیزان سخنگوی این چنینی نمی خواهند.»

این صریح ترین و آشکارترین موضع گیری یک مقام دولتی در برابر دبیرکل موفتلفه اسلامی است که در مطبوعات کشور انتشار می یابد. مصطفی تاج زاده که سخنانش در روزنامه خرداد ۲۸ آذر منتشر شده، همچنین گفت:

«... قوه قضائیه در رسیدگی به پرونده هایی نظیر عاملان تعرض به سیدعطاء ا لله مهاجرانی و عبدا لله نوری و حادثه ۱۱ اسفند که توسط وزارت کشور به دستگاه قضائی تحویل شده، تاخیر کرده است. رسیدگی به موقع به این پرونده ها، در ایجاد نظم و امنیت در جامعه و جلوگیری از رخ دادن حوادث مشابه تاثیر مهمی دارد. عاملان جنایات اخیر کسانی نیستند که از خارج آمده باشند، بلکه تعدادی ایرانی هستند.»

حاج سید جوادی، اعظم طالقانی، مهندس علی اکبر معین فر، دکتر ابراهیم یزدی، حجت الاسلام یوسفی اشکوری و...

در این نامه آمده است: یکی دیگر از فعالین سیاسی چپ به نام آقای پیروزی دوانی "مفقود" گردیده است. بنا به پیگیری های خانواده وی، ارگان های سیاسی و امنیتی به صراحت اعلام کرده اند که آن ها وی را دستگیر نکرده اند. بدنبال تماس های تلفنی مشکوکی از سوی افرادی ناشناس مبنی بر بازداشت پیروز دوانی، و سپس اعدام وی، مادر ایشان که سابقه ناراحتی قلبی داشته است، در اثر شنیدن این خبر، با کمال تاسف سکنه کرده و فوت می نماید. تاکنون مشخص نشده است که وی از طرف چه نهاد، فرد یا افرادی دستگیر شده و به کجا اعزام گردیده و چه سرنوشتی پیدا کرده است. ما امضاء کنندگان این نامه، ضمن تصریح بر تفاوت های عقیدتی و سیاسی خود با آقای پیروز دوانی، نگرانی شدید خود را از مفقود الاثر شدن ایشان اعلام می کنیم.

پیروز دوانی به دادگاه احضار شده بود!

در برخی محافل سیاسی - انتشاراتی ایران گفته می شود، پیروزی دوانی پیش از ناپدید شدن، به دادستانی انقلاب احضار شده و به وی اخطار شده بود که از انتشار بولتن و یا هر نوع جزوه ای خود داری کند. در جریان این احضار، ضمن بازجویی چندین ساعت، به وی گفته شده بود، که از تهران خارج نشود و منتظر حکم احضار برای رفتن به دادگاه باشد. از جمله اتهامات وی که در این احضار و بازجویی با وی در میان گذاشته شده بود، تهیه و تکثیر نوار سخنرانی آیت ا لله منتظری در سال گذشته بوده است.

همچنین، از قول برخی دوستان وی در داخل کشور، گفته می شود، که طی روزهای پیش از ناپدید شدن، پیروز دوانی چندین بار نسبت به سرنوشت خود ابراز نگرانی کرده و گفته بود که به من تلفن کرده و گفته اند که منتظر مرگ باشم! او این تلفن ها و تهدیدها را در ارتباط با دادستانی انقلاب تهران و پرونده ای می دانست که برایش تشکیل داده بودند.

از قول محافل نزدیک به خانواده وی نیز گفته می شود، که "پیروز دوانی" با حدس و گمان هایی که پیرامون بازداشت خیابانی خود داشته، در هفته های پیش از ناپدید شدن، هرگاه از خانه خارج می شده، مسیر حرکت و مقصد خود را اطلاع می داده است. در آخرین روز نیز گفته بوده که برای ناهار به خانه خواهرش می رود.

نقش مسئولین روزنامه "کیهان" در جنایات اخیر!

پیرامون جنایات اخیر و وجود یک لیست ۴۸ نفره برای ترور و ایجاد انفجار و حریق در ساختمان برخی مطبوعات غیروابسته به جناح راست حکومت و عاملین و سازماندندگان این عملیات، اخبار و گمانه زنی های بسیاری در ایران جریان دارد.

از جمله گفته می شود فتوای مذهبی آیت ا لله واعظ طبسی، تولیت آستان قدس رضوی پشتوانه مذهبی این جنایات است و سرمایه مشترک همین تولیت، بنیاد مستضعفان و کمیته امداد هزینه آن را تامین می کند!

درباره کانون طرح و اجرای این جنایات، همچنین انگشت اتهام به طرف گردانندگان اصلی روزنامه "کیهان" بلند است. یعنی حسین شریعتمداری و حسن شایانفر. دو نشریه وابسته به انصار حزب ا لله، یعنی نشانات الحسین و شلمچه در موسسه کیهان و زیر نظر حسن شایانفر منتشر می شوند و همسوا با روزنامه کیهان، در تمام سال های اخیر علیه مبارزان سیاسی و روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی ایران مطالب تحریک آمیز منتشر ساخته و پرونده های امنیتی ساخته اند.

گفته می شود در موسسه کیهان، قسمتی از ساختمان قدیمی این موسسه که اختصاص به کتابخانه داشته، اکنون به آرشیو اطلاعاتی - امنیتی علیه روشنفکران و نویسندگان ایران اختصاص یافته است. همچنین، بخشی از ساختمان متعلق به نشریه "زن روز" وابسته به موسسه انتشاراتی کیهان نیز، به ستاد طرح و هدایت عملیات تبدیل شده است.

دبیر کل "موتلفه اسلامی" در نقش مظفر بقائی!

جمعیت موتلفه اسلامی، خود را وارث "فدائیان اسلام" و همان خطی می‌داند که با تفتین بین مصدق و آیت الله کاشانی کمر جنبش دهه ۳۰ را شکست و کودتای ۲۸ مرداد را روی دست مردم ایران گذاشت. ستیز با ملی گرائی و مصدق را در ابتدای پیروزی انقلاب، دکتر حسن آیت رهبری می‌کرد که سایه دکتر مظفر بقائی رهبر حزب زحمتکشان ایران بود. در همین دوران، نزدیک‌ترین متحدان حسن آیت و فراکسیونی که او در حزب جمهوری اسلامی داشت، سران موتلفه اسلامی بودند.

بدنبال جلسه پرسش و پاسخ ریاست جمهوری در سالگرد ۱۶ آذر، که با استقبال وسیع مردم ایران روبرو شد، حبیب الله عسکراولادی طی سخنانی که از آن بوی تحریک روحانیون علیه محمد خاتمی برخاسته بود، به انتقاد از پاسخ‌های خاتمی در این جلسه برخاست. بلافاصله پس از این ایرادهای تحریک آمیز، محمد خاتمی راهی قم شد و در دیدار با روحانیون، برای طلاب نیز جلسه پرسش و پاسخی برپا کرده و به سؤالات آنها نیز پاسخ گفت و توطئه طراحی شده عسکراولادی را خنثی ساخت. عسکراولادی پس از درگذشت آیت الله خمینی توانست حزب سراسری خود را از پشت صحنه بیرون آورده و علنی کند، از قول آیت الله خمینی، دکتر مصدق را مظلوم امام معرفی کرد، در حالیکه آیت الله خمینی نه تنها در پاریس با ملیون میثاق امضاء کرد، بلکه در جمع ملیون ایران، اتفاقاً بیشتر و نزدیک‌ترین مناسبات را با داریوش فروهر داشت. حتی همین تحریکی که عسکراولادی علیه ملیون در اطلاعیه خود بنان دست می‌زند، به آسانی می‌تواند راهنمای شناخت دست‌های هدایت‌کننده حذف فیزیکی ملیون داخل کشور باشد!

این نوع تحریکات عسکراولادی در حالی بیان می‌شود و در روزنامه رسالت منعکس می‌شود، که سران و وابستگان درجه اول انجمن "حجتیه"، که آیت الله خمینی هرگز با آن کنار نیامد و پیوسته یاران و همکاران خویش را به حفظ فاصله از آنان توصیه می‌کرد، اکنون در شورای رهبری موتلفه اسلامی نشسته‌اند. از آن جمله اند علی اکبر پرورش که اکنون جانشین دبیرکل موتلفه اسلامی است!

فدائیان اسلام ناب محمدی، که به تازگی و با حمله به اتومبیل حامل امریکایی‌ها و با احتمال بسیار قتل‌های اخیر وارد میدان شده، با این پیش زمینه‌ها و افکاری که موتلفه اسلامی مبلغ آن است، از سوی مردم، شاخه نظامی موتلفه اسلامی شناخته شده است. بدین ترتیب است که قتل‌های اخیر، به نوعی در ارتباط با موتلفه اسلامی قلمداد شده است. در حقیقت وحشت و انتقاد عسکراولادی، اگر می‌توانست آن را با صراحت بیان کند، آنست که خاتمی در جلسه پرسش و پاسخ دانشجویان، در اشاره به قتل‌های اخیر و اشاره‌ای که همگان دانستند منظور نشریاتی نظیر کیهان و شلمچه و رسالت است، گفت که وقتی افراد را مرتد، بی‌دین، ضد انقلاب و هر نوع که دلتان خواست معرفی می‌کنید، عده‌ای نادان هم پیدا می‌شوند که فکر می‌کنند اگر آنها را به جزایشان برسانند، خدمت کرده‌اند!

وحشت عسکراولادی از نزدیک شدن زمان اعلام صریح نام و مشخصات طراحان توطئه است. او بیمناک از پخش خواست‌های دانشجویان و جوانان از صدا و سیما و عمیق تر شدن جنبش عمومی مردم ایران، با پخش این مراسم از صدا و سیما به مخالفت برخاسته و سؤالات را هدایت شده معرفی کرده است.

حال ببینیم، عسکراولادی چگونه خود را خط نگهدار فاصله ملیون و مذهبیون می‌شناساند و خط نفرته ملی و تحریک روحانیون علیه دولت خاتمی را با اتهام مداخلات با ملیون دنبال می‌کند. یعنی همان نقشی که مظفر بقائی و روحانی فاسد و درباری دوران جنبش نفت، "شمس قنات آبادی"، دنبال می‌کرد.

عسکراولادی انتقادات خود را نسبت به جلسه پرسش و پاسخ محمد خاتمی، بصورت اطلاعیه ویژه جمعیت موتلفه اسلامی منتشر ساخته و روزنامه "رسالت"، که با خرج بازار منتشر شده و صاحب‌های عسکراولادی در آن منتشر می‌شود، بلافاصله این اطلاعیه را منتشر ساخت.

قسمت‌هایی از این اطلاعیه تحریک آمیز را، که برای نخستین بار در جمهوری اسلامی خطاب مستقیم به شخص محمد خاتمی دارد، در زیر می‌خوانید. پس از این اطلاعیه است که روزنامه‌های رسالت و کیهان ملاحظات گذشته را کنار گذاشته و با خط گیری از عسکراولادی، به انتقادهای صریح و با نام از محمد خاتمی برخاسته‌اند!

عسکراولادی در اطلاعیه‌اش می‌گوید:

«... پخش کامل این برنامه از صدا و سیما در میان متدینین، علما و حزب اللهی‌ها موجب نوعی نگرانی شده است...» (به این قسمت از سخنان عسکراولادی، مصطفی تاج زاده پاسخ داده است که در همین شماره راه توده می‌خوانید)

شعار درود بر مصدق، سلام برخاتمی، در این مراسم، نشان دهند فعال شدن عده‌ای از ملی گراهایی است که مظلوم امام و امت در آغاز انقلاب برده‌اند...»

حال باید از مقامات قضائی جمهوری اسلامی و شخص "رهبر" که رئیس قوه قضائیه را بر گمارده، پرسید، چگونه می‌تواند دبیر اجرایی جمعیت موتلفه اسلامی و مدیر مسئول ارگان مرکزی این جمعیت، یعنی اسد الله بادامچیان، در کمیسیون ماده ۱۰ احزاب نشسته و تعیین کند که به چه حزبی می‌توان اجازه فعالیت داد و به چه درخواستی پاسخ رد. حزبی که تاب تحمل شنیدن نام یکی از شخصیت‌های سیاسی بارز تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه را ندارد و معلوم نیست در پشت صحنه چه توطئه‌هایی را برای ترور شخصیت‌های ملی ایران رهبری می‌کند، بر اساس کدام ضابطه قضائی می‌تواند در هیات منصفه مطبوعات و کمیسیون ماده ۱۰ احزاب حضور تعیین کننده داشته باشد. در کدام کشور دنیا چنین است که یک حزب اختیار دادن اجازه فعالیت به احزاب دیگر را داشته باشد؟ حبیب الله عسکراولادی که دبیر اجرایی حزبی کمیسیون ماده ۱۰ احزاب را در اختیار دارد، خودش عضو هیات منصفه مطبوعات است!

تشکل‌های خود جوش جوانان در ایران

اخیرا، اخبار و گزارش‌هایی بر سر زبانهاست مبنی بر تشکیل گروه‌ها و جمعیت‌ها و حتی احزاب خود جوش در شهرستان‌ها و شهرهای کوچک ایران. بسیاری از این گروه‌ها و جمعیت‌ها، که آمیدی به صدور مجوز فعالیت از کمیسیون ماده ۱۰ احزاب ندارد و در واقع از ارگان‌های قضائی در این ارتباط نیز قطع امید کرده‌اند، خود را برای شرکت در انتخابات شوراها آماده می‌کنند.

همزمان با این اخبار، خبرهای نگران کننده دیگری نیز در ایران بر سر زبان‌هاست، که بدنبال قتل‌های سیاسی حکومتی اخیر، جنبه‌های بسیار جدی به خود گرفته است. بوجوب این اخبار، در محلات تهران و برخی شهرهای بزرگ و کوچک ایران جوانان در گروه‌ها و دسته‌بندی‌ها و با نام‌های مختلف متشکل شده و نوعی تشکیلات مخفی را تشکیل داده‌اند. فشارهای انصار حزب الله و آدم کشی و آدم ربائی اخیر، که قوه قضائیه و نیروهای انتظامی، عملاً مشوق و سازمانده آن شناخته شده‌اند، به این روند بسیار خطرناک دامن زده است.

محمد خاتمی با احتمال بسیار، با اطلاع و آگاهی از همین امر، در جلسه پرسش و پاسخ خود با دانشجویان، بمناسبت ۱۶ آذر بود که گفت خشونت، خشونت را بدنبال می‌آورد و از این طرف هم خطر شکل گیری خشونت‌ها وجود دارد.

همه شواهد نشان می‌دهد که در صورت ادامه جلوگیری از فعالیت آزاد احزاب و سازمان‌های سیاسی واقعی، مخالفان آزادی‌ها، عملاً مشوق تشکیل هسته‌ها و گروه‌های مخفی - پیوسته در میان جوانان - شده و زمینه‌های جنگ داخلی را در ایران فراهم می‌آورد. خشونت گروه‌های نیمه مخفی انصار حزب الله و هسته‌های مخفی آدم ربائی و آدم کشی، که دست‌های پشت پرده هدایت کننده آنها در میان طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری و جناح بازار و ارتجاع است، به این روند جنبه‌های خونی می‌دهد. بی‌تردید حمله به اجتماعات دانشجویی، که مرزهای هر نوع ملاحظات انتظامی و قضائی را نیز پشت سر گذاشته، مشوق این روند است.

متأسفانه، مقامات رسمی کشور، اطلاعات دقیق خود را در این باره منتشر نمی‌کنند و تغییرات در قوه قضائیه و تغییر ترکیب کمیسیون ماده ۱۰ و تضمین فعالیت‌های آزاد و قانونی احزاب نیز با مقاومت جناح راست همچنان ادامه دارد.

علاوه بر سخنان اشاره گونه محمد خاتمی در مراسم ۱۶ آذر، تاکنون صریح‌ترین سخنان در این ارتباط از دهان مصطفی تاج زاده، معاون سیاسی وزارت کشور بیرون آمده است.

مصطفی تاج زاده در نشست "مشارکت، جوانان و شوراها" گفته است:

«... اگر یک حزب یا تشکل سیاسی مجوز فعالیت می‌گیرد، دلیلی وجود ندارد که فردی را به دلیل عضویت در آن، مورد سؤال قرار دهیم. متأسفانه هنوز پدرها و مادرها به فرزندان خود توصیه می‌کنند که روزنامه بخوانند و از جریان‌های سیاسی کشور مطلع باشند، ولی در هیچ گروه سیاسی عضو نشوند. این وضع به گونه‌ایست که حتی در دولت نیز کمتر فردی در یک تشکل سیاسی عضویت دارد، در حالیکه در کشورهایی که تریبون‌ها، روزنامه‌ها و احزاب متنوع وجود دارند، گروه‌های سیاسی کادزهای اصلی حکومت را تشکیل می‌دهند. ما معتقدیم که شرایط کنونی مملکت فضا را بتدریج برای فعالیت گسترده احزاب آماده می‌کند. گزارش‌هایی از سراسر کشور به ما می‌رسد که نشان می‌دهد جوانان به صورت خود جوش تشکل‌هایی را تأسیس کرده‌اند...»

گزارش زیر در ارتباط با حمله به هیات امریکائی در تهران و صحنه سازی ضد امریکائی جناح بازار-ارتجاع، و بر اساس اطلاعاتی که یکی از همکاران "راه توده" جهت انتشار، برای راه توده ارسال داشته، تنظیم شده است. این اطلاعات عمدتاً در داخل کشور بدست آمده است.

مناسبات امریکائی از نوع ارتجاعی و بازاری آن!

* ۱۰ درصد بودجه دولت، مطابق مصوبه های مجلس اسلامی، رسماً در اختیار بنیاد مستضعفان است تا به تجارت پنهان با امریکا و اروپا ادامه بدهد. مناسبات اقتصادی و سیاسی بنیاد مستضعفان با امریکا چنان است، که کسی نمی تواند محسن رفیق دوست را بدلیل این مناسبات، از جایش تکان بدهد!

در پی حمله یک گروه مسلح به اتوبوس حامل گروهی امریکائی که در تهران بسر می بردند و اظهارنظرهایی که در نشریات داخل کشور (هم در نشریات جناح ارتجاع و هم در نشریات هوادار دولت خاتمی) منتشر شد، مجموعه سؤالاتی برای مردم مطرح شد که البته اکثر آنها بدون جواب ماندند. با توجه به اهمیت افشای ماهیت باندهای وابسته به جناح ارتجاع و ارتباط مستقیم آنها با سرپرست بنیاد مستضعفان و گروهی از فرماندهان سپاه و حتی بخش هایی از وزارت اطلاعات و امنیت، با توجه به محدودیت های موجود در اینجا برای افشاگری هایی که این گزارش شمه ای از آنها را منعکس می کند، گزارش پیوست را در صورت صلاحدید خودتان منتشر کنید.

مقدمتا مهمترین سؤالاتی که در جریان این حمله و بحث هایی که در ارتباط با آن مطرح شدند را به نقل از نشریات مختلف طرح می کنم. روزنامه رسالت که تلویحا از این حمله دفاع کرد، طی نوشته ای ضمن حمله به "علی سبزهعلیان"، فردی که این گروه امریکائی را به ایران دعوت کرده و امکانات سفر آنها را فراهم کرده بود، پرسید: «این آقای سبزهعلیان کیست؟ ماموریت او چیست؟ وزارت امور خارجه چه موضعی در مورد هیات دارد؟ گروه توریستی چرا با مسئولین اقتصادی تماس گرفته اند؟»

وزارت خارجه، در ابتدا بجای برخورد روشن و شفاف با این مساله و جنجالی که محافل وابسته به جناح ارتجاع پیرامون آن برپا کردند، بدست یک هفته سکوت کرد و حتی از زبان رئیس جمهور، این گروه را جهانگردانی معرفی کرد که برای دیدار از ایران سفر کرده اند.

* سرمایه داری تجاری ایران، که شبکه تجاری خود را از طریق بنیاد مستضعفان در امریکا و اروپا بوجود

آورده است، مخالف پایان محاصره اقتصادی ایران توسط امریکاست و تمام صحنه سازی های ضد امریکائی که در ایران می کند، برای ادامه مناسبات پنهان اقتصادی-تجاری با امریکا و ادامه محاصره اقتصادی مردم محروم ایران از خارج توسط امریکا و از داخل توسط شبکه توزیع و تجارت خویش است!

روزنامه سلام طی چند شماره سؤالات زیر را مطرح کرد: «چرا وزارت امور خارجه در قبال پرسش هایی که درباره هویت و انگیزه سفر این عده از سوی برخی مطبوعات مطرح شده بود، اظهار بی اطلاعی کرد؟ چنانچه ادعاهای مطروحه درباره رده و سمت این افراد و هدف و انگیزه های سیاسی سفر و ملاقات های انجام شده با بعضی مسئولان صحت داشت، چرا موضوع را در پشت پرده ابهام نگاه داشتند؟ اگر این رفت و آمد در چارچوب سیاست های مصوب نظام است، چرا وزارت امور خارجه یا هر ارگان مسئول حاضر به برخورد شفاف با مساله نیست؟ و حتی حاضر نیستند به کمترین مسئولیت های خود که اذعان به آگاهی از سفر این افراد است، عمل نمایند و پاسخگوی سؤالات و شبهات باشند؟ وزارت امور خارجه، از آنجا که ویزای ورود این افراد را صادر می کند، طبیعتاً در جریان امر بوده و در صورتی که نفس این رفت و آمد دلیل منطقی و موجهی دارد، باید پاسخگوی انتقادات باشد، نه اینکه مسئولان در پشت درها کمین بگیرند و از ارائه پاسخ عاجز و ناتوانی از خود بروز بدهند. نکته مهم دیگر در این رابطه نقش وزارت اطلاعات است. حسب اطلاع، قبل از وقوع حمله به اتوبوس امریکائی ها، به وزارت اطلاعات اطلاع داده شده بود که گروهی تصمیم گرفته اند در مسیر فرودگاه به هتل، به هیات مذکور حمله کنند و علیرغم این اطلاع، گروه مهاجم که مسلح به سلاح گرم هم بوده اند، بدون هیچ مشکلی برنامه خود را عملی کرده اند. سؤال از وزارت اطلاعات این است که این گروه که مسلح به سلاح گرم (ظاهراً ۳-۴) بوده اند، بطور قانونی مسلح بوده اند یا بطور غیر قانونی؟ اگر بطور قانونی سلاح در اختیار آنان بوده است، با اجازه چه مرجعی دست به چنین اقدامی زده اند؟ و اگر داشتن سلاح آنها غیر قانونی بوده و یک گروه مسلح غیر قانونی در کشور وجود دارد که قادر است به چنین اقداماتی دست بزند، وزارت اطلاعات چه توضیحی برای مردم دارد؟ آیا این اقدام منافاتی با امنیت ملی ندارد؟»

بدنبال این سؤالات مطبوعاتی، علی سبزهعلیان طی نوشته ای که در روزنامه ها انتشار یافت اعلام کرد که این گروه جهانگرد نبوده و بلکه نمایندگان شرکت های امریکائی هستند که جهت بررسی امکانات سرمایه گذاری به ایران سفر کرده بودند. یک هفته بعد از وقوع حادثه وزارت امور خارجه نیز اعلام کرد که این گروه جهانگرد نبوده است.

همانطور که در بالا گفته شد، اکثر سؤالات مطرح شده در مطبوعات بدون جواب ماند و در اذهان عمومی شبهاتی پیرامون عملکرد برخی از اعضای دولت خاتمی باقی ماند. در مورد سؤالات روزنامه رسالت لازم به یاد آوری است که نویسندگان و گردانندگان روزنامه رسالت و جناح ارتجاع باید بهتر از هر کس دیگری بدانند که آقای "علی سبزهعلیان" کیست و ماموریت او چیست؟

* "سبزهعلیان"، دعوت کننده هیات اخیر امریکائی به ایران، از ۱۰ سال پیش در ارتباط با بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیق دوست مناسبات اقتصادی-تجاری ایران و امریکا را در واشنگتن اداره می کرده است!

علی سبزهعلیان، از آغاز دهه ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۹ سرپرستی دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی در واشنگتن را برعهده داشت. پس از انتصاب فرامرز فتح نژاد به سمت سرپرست دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی در واشنگتن در سال ۱۳۶۹ و در آغاز ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی و تشکیل دولت ائتلافی وی با روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی، به سبزهعلیان، مسئولیت گسترش همکاری تجاری بین ایران و امریکا واگذار شد. او با تأسیس موسسه غیر انتفاعی "ایران ۲۰۰۰" و انتشار ماهنامه تجاری که شبیه نشریه اتاق بازرگانی در زمان شاه بود، معرفی امکانات سرمایه گذاری در ایران را شروع کرد. تمامی این برنامه مطابق برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود و دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی از آن

"حبل علی" در اختیار دارد که از طریق آنها بیش از ۱۰ شرکت کوچکتر دیگر فعالیت می کنند.

در اروپا، صنایع "دنا" و باند هوانی خصوصی "هارتن هولم" در بخش شمالی هامبورگ آلمان، در اختیار بنیاد بوده و با استفاده از آن خریدهای نباید با استفاده از هواپیمای ملی ایران به کشور منتقل می شوند.

فعالیت های بنیاد، در شرق آسیا (چین، ژاپن، کره جنوبی) از طریق "شرکت صنایع بنیاد"، با مسئولیت محدود اداره شده و کامپیوتر، تجهیزات الکترونیکی از این طریق به ایران منتقل می شود.

در آمریکای شمالی، بنیاد مستضعفان از طریق بنیاد علوی در نیویورک و در ارتباط با شرکت "تفت کالا" در کانادا، کالاهای ساخت آمریکا را تهیه می کند. بعنوان مثال همه ساله هیاتی از جانب شرکت نفت به آمریکا سفر کرده و پس از انتخاب تجهیزات مورد نیاز صنایع نفت، خرید آنها با کمک بنیاد علوی و بنام شرکت "تفت کالا" در کانادا صورت می گیرد.

بنیاد علوی بطور مستقیم در خرید اقلام مصرفی، مانند مرغ و برنج از آمریکا درگیر بوده و دولت آمریکا هم حساسیتی در زمینه این اقلام نشان نمی دهد.

تا اینجا نشان داده شد که سبزعلیان از جانب خاتمی منصوب نشده و نزدیک به ۱۰ سال است که به اینگونه فعالیت ها مشغول است. بعنوان مثال، سال گذشته او ترتیب شرکت نمایندگان سه شرکت نفتی موبیل، آموکو و کونوکو در کنفرانس نفت و گاز اصفهان را داد. از طریق سبزعلیان، کونوکو هزینه سفر تیم کشتی ایران به آمریکا را تامین کرد. (نگاه کنید به مقاله "چرا هزینه سفر تیم کشتی ایران به آمریکا را یک شرکت آمریکایی پرداخته راه توده شماره ۷۲)

سؤال مهمی که به آن باید جواب داد این است که چرا اکنون جناح ارتجاع از فعالیت های سبزعلیان به خشم آمده و این چنین جنجال بپا می کند؟ پاسخ به این سؤال را باید در سیاست دولت خاتمی در رابطه با آمریکا جستجو کرد. شواهد موجود نشان می دهد، که دولت خاتمی از یک طرف عجله ای برای برقراری روابط با آمریکا نداشته و براساس همه شواهد موجود تحقق این امر را موقوف به نهادینه کردن دموکراسی در داخل کشور کرده است؛ و از طرف دیگر، هم به دلیل مقابله با مشکلات اقتصادی دولت و هم به خاطر قطع نفوذ باند های خارج از دولت، خواهان پایان دادن هرچه زودتر به تحریم اقتصادی آمریکاست.

دولت خاتمی ماه گذشته ضمن تسلیم یادداشت اعتراضی به سازمان ملل، تحریم آمریکا را موجب نابسامانی اقتصادی ایران، کاهش رشد تولید ناخالص ملی و کمبود اقلام اساسی مورد نیاز مردم ایران اعلام کرد. پایان دادن به سیاست غیر قانونی و تجاوزکارانه تحریم از جانب آمریکا، خواست مردم ایران و همه نیروهای ملی و میهن دوست کشور است. واقعیت این است که دولت خاتمی در پیشبرد این سیاست ناگزیر از استفاده از ابزارها و کانال های موجود است. با پایان سیاست تحریم اقتصادی ایران، زمینه ها و بهانه های فعالیت فرا دولتی بنیاد مستضعفان و موتلفه اسلامی از میان برداشته شده و دولت قادر خواهد شد، بدون نگرانی از چماق به خطر انداختن مصالح عالیه نظام، در جهت محدود کردن دامنه فعالیت های مافیای سیاسی-مالی جمهوری اسلامی در سراسر جهان و با همه کشورهای بزرگ سرمایه داری و بویژه آمریکا، گام های موثری بردارد.

با نگرانی از چنین احتمالی، موتلفه اسلامی و رفیق دوست، که از طریق شعبه بنیاد مستضعفان در نیویورک در جریان سفر هیات آمریکایی به ایران بود، با استفاده از افراد مسلح تحت فرمان خود، با حمله به اتوبوس این گروه، به فعالیت هائی که در جهت پایان بخشیدن به تحریم غیر قانونی ایران از جانب آمریکا انجام می شود ضربه زد. آنها زیر عنوان مبارزه با آمریکا و مخالفت با داشتن رابطه سیاسی با آمریکا وارد عمل شدند تا از منافع موقعیت اقتصادی و سیاسی خود دفاع کنند.

ریشه های حوادث داخل کشور در این زاویه های پنهان تسلط سرمایه داری تجاری ایران بر قدرت حاکمه در جمهوری اسلامی قرار دارد و وظیفه تمام نیروهای مترقی و تحول طلب - در خارج و داخل کشور - یافتن این ریشه ها و افشاگری پیرامون آنهاست. مبارزه با ارتجاع مذهبی - بازاری از نظر حزب توده ایران، دارای چنین کیفیتی است!

مطبوعات وابسته به جناح ارتجاع، در جهت پنهان کردن انگیزه واقعی خود، امکان جاسوس بودن بعضی افراد هیات آمریکایی را مطرح کردند. البته امکان اینکه جاسوس و یا جاسوسانی هم در میان این هیات بوده باشد، وجود دارد، همچنان که در میان اعضای هر هیات دیگری که از هر کشور جهان به ایران سفر کنند، چنین احتمالی وجود دارد. اما جلوگیری از ورود یک چنین هیاتی به ایران، به هیچ وجه بمعنای خنثی کردن فعالیت های جاسوسی مأمورین

حمایت می کرد. سبزعلیان، از این طریق تماس با شرکت های آمریکایی را پیش برد. سبزعلیان، که روزنامه رسالت خود را به ناآگاهی می زند و نسبت به هویت او ابراز بی اطلاعی می کند، طی ۸ سال گذشته، در این زمینه نقش رابط بین مجریان برنامه اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران و بانک ها و شرکت های آمریکایی را ایفاء کرده است. یکی از اقدامات او برگزاری کنفرانسی بود از سرمایه داران ایرانی مقیم آمریکا که مدیرعامل بانک مرکزی با شرکت در آن، از سرمایه داران ایرانی دعوت کرد برای فعالیت به ایران بر گردند. البته این سیاست از ابتدا محکوم به شکست بود، چرا که این گروه از سرمایه داران ایرانی بدون اجازه دولت آمریکا و بدون حضور اقتصادی آمریکا در ایران، علاقه و تضمینی برای سرمایه گذاری در ایران ندارند!

سبزعلیان، همچنین سرپرستی شبکه تلویزیونی آفتاب را عهده دار است که برنامه ای هفتگی برای ایرانیان مقیم آمریکا تهیه می کند. دفتر کار سبزعلیان نیز در ساختمان ۲۴ طبقه بنیاد علوی در خیابان پنجم نیویورک است. اتاق او نیز در کنار اتاق سرپرست بنیاد علوی قرار داشته و بودجه فعالیت های او نه از طریق وزارت امور خارجه، بلکه از طریق بنیاد علوی تامین می شود. بنیاد علوی نیز همان بنیاد مستضعفان است که در سال ۱۹۹۴ تغییر نام داد. سبزعلیان از طریق سرپرست بنیاد علوی بطور غیر مستقیم با محسن رفیق دوست کار کرده و در این ۸ سال، و بویژه در چند سال اخیر که آمریکا سیاست تحریم اقتصادی ایران را پیش گرفته، نقش مهمی در تامین سفارشات اقتصادی رسیده از ایران را ایفاء کرده است.

تماسی این اطلاعات را نویسندگان روزنامه رسالت و سران تجارت پیشه جمعیت موتلفه اسلامی در اختیار دارند و ظاهراً این ارتباط ها و امکانات را بصورت اختصاصی می خواهند در اختیار خود داشته باشند و همه صحنه سازی هایی که بعنوان مخالفت با هر گونه تماسی با آمریکایی ها از خود نشان می دهند، همانا تلاش برای حفظ این موقعیت در مناسبات با آمریکا برای خویش است.

*** آمریکائی ها، در طول دولت ائتلافی "رفسنجانی-موتلفه اسلامی" و در پی توافق با صندوق بین المللی پول، با گذرنامه های غیر آمریکائی در ایران مستقر شده و به ایران سفر می کردند. یک آگهی شرکت نفتی "شل" پرده از این مناسبات بر می دارد! جنجال های اخیر و حمله به اتوبوس آمریکائی ها، اهداف ضد مردمی دیگری را دنبال می کند!**

لازم به یاد آوری است که بنیاد مستضعفان که بودجه ای بالغ بر ۱۰ درصد بودجه سالانه دولت را در اختیار دارد، بطور غیر قانونی بخشی از فعالیت هائی را که طبیعتاً متعلق به وزارت خانه های اقتصاد، دارائی و تجارت خارجی و یا نفت است را به خود اختصاص داده و به همین دلیل هم رفیق دوست و باند او تقریباً غیر قابل دسترسی شده اند. هر بار که رسیدگی به تخلفات غیرقانونی و سوء استفاده های رفیق دوست و باند او مطرح می شود، دفتر رهبری از ترس مختل شدن جریان دریافت ابزار و تجهیزات خارجی که بنیاد بر ورود آنها دست انداخته، تجهیزاتی که برخی از آنها برای اقتصاد و امنیت ملی از اهمیت ویژه ای برخوردارند، رفیق دوست را از زیر ضربه خارج می کند. به همین دلیل مهم و ضروری است که خواست جوابگویی بنیاد به دولت و واگذاری بعضی از فعالیت های خارجی آن به وزارت خانه های مربوطه، باید به خواست عمومی مردم ایران تبدیل شود. حمله به گروه آمریکائی را هم باید از همین زاویه و با توجه به ترس رفیق دوست و باندش از امکان از دست دادن بخشی از نفوذ غیرقانونی اش در کل حاکمیت جمهوری اسلامی بررسی کرد.

تحریم اقتصادی ایران از جانب آمریکا، تنها به سود جناح ارتجاع و باندهای وابسته به آن است، و یکی از دلایل پافشاری سرمایه داری تجاری ایران برای حفظ این تحریم و تحریک آمریکا به ادامه آن، همین سودی است که از این طریق می برد. بدلیل این تحریم، تهیه تجهیزات و کالاهای مورد نیاز ایران، بخصوص قطعات یدکی ادوات و ماشین آلات و تجهیزات نظامی ساخت آمریکا، کامپیوتر، تجهیزات الکترونیکی، تجهیزات نفتی و حتی ورود مرغ و برنج آمریکائی به بنیاد مستضعفان واگذار شده است. بنیاد در چهار گوشه جهان مراکز تهیه و انتقال این اقلام به ایران را اداره می کند. در منطقه خلیج فارس نیز بنیاد مستضعفان دو شرکت، یکی در دوی و یکی در منطقه آزاد تجاری

مستقیم به بیت رهبری و اتاق کار آیت الله واعظ طیبسی، تولیت آستان قدس رضوی در مشهد وصل است. بسیاری از جلسات مهم حکومتی در این دانشگاه و در همین اتاق تشکیل می شود. از جمله، جلسه شورای مرکزی روحانیت مبارز، سیاستگزاری برای نماز جمعه های تهران، تصمیم گیری پیرامون آنچه که نباید در شورای نگهبان به تصویب برسد و...

آنچه که آیت الله مهدوی کنی پیرامون مخالفت با اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ گفته است، تکرار واقعی است که همه دست اندکاران مهم جمهوری اسلامی از آن اطلاع دارند. حتی در ابتدای اشغال سفارت آمریکا نیز مسئله فقهی مخالفت با این حرکت و غصبی بودن ملکی که به تصرف دانشجویان درآمده، از زبان آیت الله کنی در مطبوعات وقت منتشر شد. از جمله دلائل دخالت فوری آیت الله حسینی و حمایت وی از اشغال سفارت، همین مخالفت های سیاسی بود که زیر پوشش فقهی مطرح شده بود. در همین شماره راه توده، از قول آیت الله منتظری هم می خوانید که اشاره به همین موضع گیری امثال مهدوی کنی می کند. یعنی کسانی که در ابتدا مخالف اشغال سفارت آمریکا بودند اما بعدا کاسه داغ تر از آش شدند!

استدلال های مذهبی آیت الله کنی در غیر فقهی بودن اشغال سفارت آمریکا، کسانی جلو انداختند، که خودشان از موضع گیری قاطع و حذف از صحنه سیاسی ایران وحشت داشتند، و در آن زمان چیز حمایت آیت الله حسینی هیچ پناهنگایی نداشتند. امثال هاشمی رفسنجانی، علی خامنه ای و...

مخالفت با اشغال سفارت آمریکا، که آیت الله کنی امروز و در گرماگرم صحنه سازی های جناح راست جمهوری اسلامی برای مخالفت با هر نوع مناسباتی با آمریکا می کند، معنی و مفهومی جدی تر از مخالفت های وی در زمان تصرف سفارت آمریکا دارد. اگر افتادن اسناد داخل سفارت آمریکا به دست نامحرمان در سال ۵۸ انگیزه بسیاری از مخالفت ها بود، امروز که همان مخالفان با اشغال سفارت آمریکا به مدافعان عدم هر نوع مناسباتی با آمریکا تبدیل شده اند، انگیزه های بسیار جدی دیگری دارد. انگیزه ای که در تمام ۱۲- ۱۰ سال گذشته منجر به استوار شدن پایگاه جناح راست و سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی شد. انگیزه های این مخالفت بازاری ها و جناح راست با هر نوع مناسبات با آمریکا را باید در زویندهای پنهان با سرمایه داری آمریکا جستجو کرد، که در همین شماره "راه توده" گزارش مهمی را در ارتباط با آن می خوانید. (مناسبات با آمریکا، از نوع بازاری و ارتجاعی آن)

آیت الله کنی، زبان دیپلماتیک چندان پیچیده ای را برای رساندن پیام جناح راست و طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم به آمریکا انتخاب نکرده است. ایشان به زبان ساده می گوید:

۱- دولت خاتمی و بسیاری از کارگزاران وابسته به خط امام آن، همان ها هستند که سفارت آمریکا را گرفتند و حالا مدافع گفتگوی فرهنگ ها و مناسبات با مردم آمریکا و تنش زدایی در روابط بین المللی شده اند.

۲- جناح طرد شده انتخابات ریاست جمهوری و بقول غریبی ها "محافظه کاران" و "سنت گرایان" از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی طرفدار حفظ مناسبات با آمریکا بوده اند و بر خلاف خط امامی ها، تازه به این نتیجه رسیده اند.

۳- مخالفت هائی که جناح راست، اکنون با هر نوع ارتباط و مناسباتی با آمریکا می کند و حتی افراد مسلح وزارت اطلاعات را به سراغ اتویوس حامل هیات اقتصادی آمریکا در تهران می فرستد، با اصل مناسبات موافق است، اما این مناسبات را الان که قدرت مطلق در اختیار آنها نیست و هر حرکتی در مطبوعات منعکس می شود، صلاح نمی داند.

۴- اگر از یورش به دولت و جناح مقابل، بستن مطبوعات و بریدن زبان ها و شکستن قلم ها، بصورت همه جانبه حمایت شود، آنوقت این مناسبات به دور از جنجال های کنونی و در عمیق ترین سطح آن برقرار خواهد شد. مناسباتی که ریشه اش به مخالفت با اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ باز می گردد.

پیام دیگری که در این سخنان آیت الله کنی در درس اخلاق وی در دانشگاه امام صادق نهفته است، آن است که حمایت جناح راست جمهوری اسلامی از همه نوع مناسبات با انگلستان - که در مذاکرات لاریجانی با نیک براون انگلیسی و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری فاش شد - هرگز به معنی تیرگی مناسبات با آمریکا نیست و این جناح خوب می داند که انگلستان متحد نزدیک آمریکا در اروپاست!

بنابراین، دعوا نه بر سر مناسبات با آمریکا - از هر نوع آن -، بلکه بر سر آنست که آنرا جناح راست بعنوان برگ برنده ای در یورش به جنبش مردم و برقراری یک حکومت مطلق و شبه سلطنتی برای خود می خواهد حفظ کند!

امریکائی نیست. بعنوان مثال، گفته می شود که یکی از ماموران سازمان جاسوسی آمریکا که در اوایل دهه ۱۹۹۰ بطور مخفیانه و در پوشش بازرگان غیر امریکائی به ایران و برای یک ماموریت سفر کرده بود، اخیرا و پس از استعفا از "سیا" کتاب خاطرات خود را منتشر کرده و در آن به سفر مخفیانه خود به ایران اشاره کرده است.*

در حال حاضر بسیاری از نمایندگان شرکت های امریکائی با استفاده از گذرنامه های غیر امریکائی در ایران حضور دارند. بعنوان مثال، نمایندگان سابق شرکت سیگار سازی وینستون آمریکا، با داشتن گذرنامه سوئیسی در ایران زندگی می کنند. شرکت های خارجی فعال در ایران، آشکارا به این نکته اشاره می کنند. اخیرا در یکی از ادارات تابعه وزارت نفت، نسخه ای از ماهنامه "تکنولوژی نفت" بدستم رسید که در آن شرکت "شل" ضمن انتشار یک آگهی، خواهان استخدام یک مهندس نفت، برای اعزام به تهران شده بود. بخش مهم این آگهی استخدام چنین است: "شل" در ۶ سال گذشته یک دفتر در تهران داشته... و ایران اهمیت کلیدی برای طرح های بلند مدت ما، در خاورمیانه دارد. نتیجتا، ما در جستجوی یک مهندس نفت با خصوصیت زیر هستیم: داشتن گذرنامه غیر امریکائی."

با توجه به همزمان بودن حمله این گروه مسلح به اتویوس حامل هیات امریکائی با قتل سیاسی-حکومتی داریوش فروهر و پروانه فروهر، به روشنی می تواند دید که هدف دیگر این تهاجم لطمه زدن به اقتدار دولت خاتمی در اذهان عمومی است.

متأسفانه با توجه به نظرات موجود بین مردم که ناشی از عملکرد دو وزارتخانه اطلاعات و امنیت و امور خارجه، در رابطه با این حادثه داشتند، به نظر می رسد که ارتجاع به این مقصود خود رسیده باشد. مردم از اینکه وزارت اطلاعات قبلا در جریان این حمله بوده و هیچ اقدامی برای متوقف کردن آن نکرده، نگرانند. از طرف دیگر، عملکرد وزارت امور خارجه در این مورد مغایر سیاست دولت در زمینه شفافیت سیاست های دولت است. وزارت امور خارجه با پنهان کردن سفر این هیات به ایران و با انکار اولیه ماهیت اعضای آن، درعمل برای جناح ارتجاع امکان برپا کردن جنجال و عوام فریبی را فراهم کرده و به سیاست منطقی دولت در استفاده از همه امکانات جهت پایان دادن به تحریم اقتصادی ایران از جانب آمریکا لطمه زده است.

* فردی بنام "روبل گرش" مامور سابق "سیا" در اوایل دهه ۱۹۹۰ مخفیانه به ایران سفر کرده و اخیرا کتابی تحت عنوان "رو دروئی ایرانی-امریکائی" شامل خاطرات این سفر خود منتشر کرده است. راه توده، در آینده مندرجات این کتاب را بررسی خواهد کرد.

پیام آیت الله کنی برای آمریکا!

آیت الله مهدوی کنی، به نوشته هفته نامه "آبان"، طی سخنانی در دانشگاه امام صادق، گفته است: «... من معتقدم با وضع موجود نمی شود با آمریکا رابطه برقرار کرد. الان اینطور شده که آنها که سفارت را گرفتند، حالا دعوت می کنند و ملاقات می کنند. ما از اول با گرفتن سفارت آمریکا مخالف بودیم و مخالفت کردیم. نگه داشتن گروگان ها بمدت ۴۴۴ روز کار درستی نبود و تاوان زیادی بابت آن دادیم. ما از اول این موضع را داشتیم اما حالا آقایان اظهار پشیمانی می کنند. سفارت ملک و خانه یک کشور است. گرفتن و بستن یک سفارت خانه اعلام جنگ است.»

آیت الله کنی این سخنان را در درس اخلاق خود، در دانشگاه امام صادق بیان داشته است. این دانشگاه را خود وی بنیانگذاری کرده و یکی از چند مرکز مهم قدرت و رهبری جمهوری اسلامی، اتاق بزرگی است که آیت الله کنی در این دانشگاه دارد. اتاقی که به چند خط تلفن بین المللی و دو خط تلفنی

بازاری ها و مرتجعین چگونه می توانند مخالف امریکا باشند؟

رهبان دانشجویان اشغال کننده سفارت امریکا در تهران، امسال در جریان مراسمی که به مناسبت سالگرد این رویداد برپا شده بود، فاش ساختند که تصرف سفارت، در ابتدا قرار بود به مدت ۲ تا ۳ روز باشد، اما سیر حوادث بعدا به صورت دیگری درآمد.

سران مؤتلفه اسلامی، روزنامه های وابسته به جبهه ارتجاع و روحانیون مخالف دولت خاتمی، به ستیز با این اظهارات برخاسته و در کسوت امریکا ستیزان و امپریالیسم ستیزان دو آتشه، این دانشجویان را متهم به عدول از افکار و اعمال اولیه خود کردند. البته همگان می دانند که امریکا ستیزی و امپریالیسم ستیزی سران جمعیت مؤتلفه اسلامی و روحانیون متحد آنها، از همان حد غرب ستیزی برای مبارزه با آزادیخواهی مردم ایران فراتر نمی رود و متهم کردن رهبران دانشجویان اشغال کننده سفارت امریکا نیز چیزی جز یافتن سوژه ای جدید برای مقابله با دولت محمد خاتمی نیست. در واقع و مطابق اظهار نظرها و موضع گیری هائیکه در ابتدای اشغال سفارت امریکا در جمهوری اسلامی صورت گرفت، سرکردگان بازار و تجار بزرگ و روحانیون وابسته به جناح راست از مخالفان اشغال سفارت امریکا بودند، زیرا از بسته شدن داد و ستد و متمرکز شدن بازرگانی خارجی ایران در دست دولت و توزیع مایحتاج وارداتی مملکت در اختیار دولت وحشت داشتند. البته در پشت این مخالفت بیم و هراس از افشای برخی اسناد مربوط به برخی ارتباط ها با سفارت امریکا و انگلستان نیز وجود داشت!

اینکه چرا و براساس کدام انگیزه ها و دلایل کار اشغال سفارت امریکا، دست یابی به اسناد داخل سفارت و بریدن دست امریکا از دخالت در امور داخلی ایران، به گروگانگیری کارکنان و دیپلمات های داخل سفارت کشید، واقعا نیز مسئله ایست که باید بصورت مستند درباره آن قضاوت کرد. این قضاوت اهمیت دارد، زیرا گروگانگیری نه تنها افشاگری پیرامون دخالت امریکا در امور داخلی ایران - بویژه طی دوران سلطنت محمد رضا - را از مسیر خود منحرف ساخت، نه تنها موجب خسارات اقتصادی به ایران شد، بلکه چهره دگرگونی از انقلاب ایران در اذهان بین المللی بوجود آورد.

اینجا نکاتی نیست که امروز "راه توده" می نویسد، بلکه نگرشی است، که حزب توده ایران در این باره داشته و علیرغم همه دشواری های موجود بر سر راه فعالیت علنی و قانونی حزب توده ایران، در سال های اولیه پیروزی انقلاب، این نکات در آن حد و حدودی که ممکن بود، در نشریات حزبی انتشار یافت. بویژه تفکیک امر اشغال سفارت امریکا و مصادره اسناد آن، با گروگانگیری، که به یک جنگ فرسایشی-اقتصادی در سطح جهان علیه انقلاب ایران انجامید.

این نظر تنها نظر و دیدگاه حزب توده ایران نبود، بلکه بتدریج در میان برخی دست اندرکاران طراز اول جمهوری اسلامی نیز چنین دیدگاهی مطرح بود، اما دست های پنهانی در جمهوری اسلامی کوشش داشتند، تا اشغال سفارت امریکا را به ادامه گروگانگیری تبدیل کرده و آنرا انقدر ادامه دهند، تا زمینه افکار عمومی جهانی برای دخالت نظامی امریکا در امور داخلی ایران فراهم آید.

بعنوان نمونه، از نامه مردم شماره ۴۵۲ به تاریخ ۵ اسفند ۱۳۵۹ موضع گیری آیت الله منتظری را در زیر نقل می کنیم. این موضع گیری را "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران، بعنوان نظری که با آن موافق است، در صفحه اول خود منعکس کرده است.

آیت الله منتظری با روزنامه کیهان ۴-۱۲-۵۹، که مدیریت و خط مشی دیگری خلاف موضع گیری ضد ملی کنونی بر این روزنامه حاکم بود، مصاحبه کرده و در باره دو موضوع، یعنی ماساگرای اشغال سفارت امریکا و ادامه باصطلاح انقلاب فرهنگی که دانشگاه ها را فلج کرده بود و ارتجاع خواهان ادامه آن بود، اظهار نظر کرده بود. این دو اظهار نظر را از "نامه مردم ۵-۱۲-۵۹ عینا در زیر می آوریم:

«فقیه عالیقدر آیت الله منتظری در یک مصاحبه با روزنامه کیهان ۴-۱۲-۵۹ در مورد انقلاب فرهنگی از جمله گفت: «آنچه الان بنظر می آید، اینست که این انقلاب فرهنگی هرچه زودتر باید انجام بگیرد و بعد از آن دانشگاهها باز شود... من بارها به شورای انقلاب فرهنگی سفارش کردم که سعی بکنید کار دانشکده پزشکی، دندان پزشکی، داروسازی و اینجور رشته ها را که خیلی معطلی ندارد و استادش هم الحمدا لله هست، شروع کنید»

آیت الله منتظری در مورد کسانی که می کوشند همچنان مساله "گروگان ها" را زنده نگاه دارند، گفت: «آنها که از اول با اصل مساله (یعنی تصرف سفارت امریکا) مخالف بودند، چرا الان به این مساله گروگانگیری دامن می زنند؟ این در واقع خیانت است به کشور. اینکار درست نیست. چرا اینکار را می کنند؟»

بنابراین اظهارات، که از دهان آیت الله منتظری در اوج قدرت و در زمانی که اطلاعات بسیاری از جمهوری اسلامی در اختیار او رسیده خارج شده، عده ای در ابتدا مخالف اشغال سفارت و بعدا موافق دو آتشه گروگانگیری بوده اند. دانشجویان اشغال کننده سفارت نیز امسال در مراسم سالگرد اشغال سفارت امریکا گفتند که گروگانگیری ۲ تا ۳ روز بیشتر قرار نبوده ادامه یابد. در آن زمان نه آیت الله منتظری و نه کسان دیگری که از بحث های پشت پرده حکومتی اطلاع داشتند، نگفتند که چه کسانی محرک ادامه گروگانگیری هستند، اما امروز و جریان تشدید مخالفت با نتایج انتخابات دوم خرداد و مقابله با جنبش نوین مردم ایران، وقتی سران مؤتلفه اسلامی، روحانیون مرتجع و مخالف آزادی ها سنگ مبارزه با امریکا را به سینه می زنند و با آتش زدن مجسمه عمو سام و پرچم امریکا خود را علمدار مبارزه با امریکا معرفی می کنند، میلیون ها نفر از مردم ایران شاهد باز شدن مشت های بسته ای هستند که در پشت صحنه حکومتی بزرگترین ضربات سیاسی-اقتصادی را به ایران زدند. ده ها میلیون مردم ایران امروز شاهدند و می بینند و می فهمند که مخالفان اولیه تصرف سفارت امریکا، که بعدا مدافعان دو آتشه گروگانگیری کارکنان سفارت امریکا شدند و با انواع اشکال گیری ها بر سر راه مذاکرات برای پایان دادن به این ماساگر سنگ اندازی می کردند، امروز نیز از همین سوژه می خواهند برای مقابله با جنبش نوین مردم بهره بگیرند. در واقع به بهره گیری از این سوژه ادامه دهند!

این در حالی است، که در جمهوری اسلامی همه می دانند، جناح راست نه دیروز و نه امروز قصد مبارزه با امریکا و سرمایه داری را نداشته و ندارد، و اساسا ماهیت طبقاتی آن چنین اقتضائی را ندارد! آنها در این مخالفت خوانسی سعی دارند اولا ابتکار مذاکره و زدوبند با امریکا را برای لحظه ای که با سرکوب مردم به قدرت مطلق دست می یابد، بدست آورند و از آن بعنوان اهرمی جهت جلب حمایت امریکا از شبه کودتای خود استفاده کنند. دوم آنکه این مناسبات با زدوبند و پنهان از مردم انجام گیرد، تا بتوانند به شعارهای عوامفریبانه و غرب ستیزانه خود ادامه دهند و از زیر فشار افکار عمومی جهان در محکومت ساختن اعمال ضد بشری و غیر قانونی خود شانه خالی کنند.

شعارهائی که در سال های اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، در مراسم سالگرد اشغال سفارت امریکا توسط دفتر تبلیغات اسلامی بر پارچه نوشته شده و بدست نوحه خوانها داده می شد تا در راهپیمائی های ترتیب یافته این دفتر به مردم تحمیل شود، خود گواه آشکاری است از این سیاست. جناح راست که متحد و مبتکر اجرای برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" در دولت هاشمی رفسنجانی بود، در حد همین سهمی که در دولت رفسنجانی داشت، شعارهای سالگرد اشغال سفارت امریکا را در سال های گذشته چنان تنظیم می کرد که نامی از امریکا به میان نیاید و "استکبار" را جانشین آن کرده بود! امسال که سهم دولتی آن کم شده، برنامه تعدیل بدنبال فاجعه ای که در مملکت بوجود آورد با شکست روبرو شده و جنبش مردم علیه جناح راست و ارتجاعی بسیج شده، عروسک عمو سام آتش می زند و پرچم به آتش می کشد!!

همه این عوامفریبی ها، شاید در سال های اول پیروزی انقلاب می توانست افکار عمومی را گمراه کند، اما ادامه این عوامفریبی دیگر در ایران ممکن نیست، زیرا کارساز نیست! امثال آیت الله منتظری نیز که ۱۷-۱۸ سال با اشاره بیانیه می دادند و حرف می زدند، امروز دیگر نمی توانند نام و مشخصات کامل مخالفان دیروز اشغال سفارت امریکا و مدافعان سینه چاک بازار و ارتجاع را برای ستیز با امریکا بر زبان نیآورند و یا بر کاغذ ننویسند. آنچه را همگان می دانند، چگونه می توان پنهان کرد؟

اسلامی تبدیل شود. از آزادی مطبوعات و خبر رسانی نیز با تمام قدرت و توان باید دفاع کرده تا این اخبار در آنها انتشار یافته و به رشد آگاهی مردم و جنبش عمومی آنها یاری رساند!

مباحث مهمی که از محافل خصوصی به مجلس اسلامی کشیده شده!

بنیاد مستضعفان یک بنگاه دلالی است!

فریاد نسل انقلاب ۵۷

جلالتی پور، مدیر مسئول روزنامه "جامعه" بدنبال شکایت فرمانده سپاه پاسداران در دادگاه مطبوعات محاکمه شد. او در این محاکمه از نسل جوان و مذهبی ایران که با تمام وجود در انقلاب شرکت کردند به دفاع پرداخت. دفاع او، زبان حال هزاران هزار نیروی مذهبی جوان ایران است که هم در سال ۵۷ و هم در سالهای نخست پیروزی انقلاب از هیچ جان فشانی دریغ نکردند. در جهاد سازندگی به روستاها رفتند، در کمیته و سپاه پاسداران بنیانگذار شدند، به جبهه ها به جنگ رفتند و...

آنها در آن سالها تصویر دقیقی از تفاوت مذهب و روحانیون از یکدیگر نداشتند و همه را "برادران مذهبی" می شناختند. اما گذشت زمان نشان داد که بین همه آنها تفاوتی وجود دارد که اگر آن تفاوت را درک کرده بودند، ای بسا امروز کارشان به زندان های انفرادی و دادگاههای تحت سلطه ارتجاع نمی کشید.

دفاع جلالی پور، از این نظر تاریخی است. او خطاب به دادگاه گفت:

«... من برای اینکه به ماهیت تند سخنرانی فرمانده محترم سپاه اشاره کنم به مفاد سخنرانی قبلی ایشان استناد نمی کنم. به گردن زدن و زبان بریدن استناد نمی کنم، به بخش هایی از سخنان ایشان که خلاف نظر صریح فرمانده کل قواست اشاره نمی کنم، اشاره نمی کنم که بعضی از روزنامه ها و به قول ایشان بعضی از آخوندها منافع خوانده شده اند. من فقط برای غنای سخنانم به سخنان صریح و علنی ایشان در دانشگاه تهران علیه روزنامه جامعه که در روزنامه های کشور چاپ شده است اشاره می کنم. اعضای محترم هیات منصفه!

برادر صفوی در این سخنرانی گفتند هشدارهای ما یک طرح تاکتیکی بود. و صریحا می گوید در روز هیجدهم یکی از این ضد انقلاب ها محاکمه می شود. ایشان دقیقا به من آدرس می دهند، یعنی به حمید رضا جلالی پور، مدیر مسئول روزنامه جامعه که امروز، یعنی ۱۸ خرداد در این دادگاه در خدمت شباست.

من برادر سه شهیدم، شهدایی که اگر زنده بودند چه بسا از من و آقای صفوی در اداره مسئولیت های کشور قوی تر بودند. به این استناد نمی کنم که مقام رهبری برای تشفی دردهای مادرم به منزل ما آمده است.

من فرمانده سپاه نقده بودم، حزب دمکرات مرا به گروگان گرفت و در پادگان مهاباد زندانی کرد. من چون حزب دمکرات را غیر قانونی و سپاه را قانونی می دانستم در پادگان مهاباد (به همراه دو نفر از همراهانم) دست به اعتصاب غذا زدیم و با صدای الله اکبر آرامش آن پادگان را برهم زدیم. بعدا با دخالت مستقیم شهید چمران همه ما و برادران جهادی آزاد شدیم.

زمانی که منافقین متینگی علیه جمهوری اسلامی در انگلستان برپا کردند، من در این کشور دانشجوی بودم. ما طوماری علیه این کار تهیه کردیم، خیلی از برادران در انگلستان از امضای طومار به خاطر نفوذ صهیونیست ها در دستگاه دولتی انگلستان خود داری کردند، چون می ترسیدند با دادن امضاء در موقع تمديد مهلت ویزا نتوانند اقامت خود را در آن کشور تمدید کنند. با پیگیری اینجانب و برادران انجمن اسلامی موفق به جمع آوری صدها امضا شدیم. یکی از وابستگان نزدیک آقای صفوی که در لندن مشغول تحصیل است گواه خوبی بر داستان این طومار می تواند باشد.

اعضای محترم هیات منصفه!

ذکر این دو حادثه روشن می کند که من ضد انقلاب نیستم. برادران من در لندن و در چین زندگی نمی کنند، در جوار رحمت حق در قطعه ۲۲ بهشت زهرا در کنار شهدای انقلاب اسلامی آرمیده اند و روحشان ناظر بر کار ماست.»

بحث بر سر ضرورت نظارت دولت بر بنیادهای پرقدرت مالی در جمهوری اسلامی، بتدریج از گفتگوهای مطبوعاتی فراتر رفته و به مجلس اسلامی کشیده شده است. این بنیادها، که در رأس همه آنها سه بنیاد عظیم مالی "مستضعفان"، "کمیته امداد" و "تولیت قدس رضوی" قرار دارند، عملا شریان های حیاتی اقتصاد و قدرت را در جمهوری اسلامی قبضه کرده و بر تمام سیاست های اقتصادی، اجتماعی، سیاست خارجی، انتخابات، انتصابات و هر نوع تصمیم گیری حکومتی مهر خود را می زنند.

کانون مهم توطئه علیه تحولات در ایران، همین بنیادها و در رأس آنها، سه بنیاد یاد شده در بالا هستند، که جمعیت متولفه اسلامی و حجتیه (از طریق آیت الله واعظ طوسی در خراسان) بر آن تسلط کامل دارند.

قدرت و اقتدار سیاسی این بنیادها چنان است، که علیرغم همه فشاری که به دولت خاتمی از طریق مردم و مطبوعات وارد می آید، هنوز هیچ لایحه ای برای ملی کردن این بنیادها و تقویت بنیه اقتصادی کشور به مجلس ارائه نشده است. همین اقتدار، از پشت صحنه سیاسی ایران، مانع بردن لایحه پایان بخشیدن به نظارت استصوابی شورای نگهبان و هر نوع بحثی پیرامون تاسیس غیر قانونی دادگاه ویژه روحانیت در مجلس شده است!

بدلیل همین نقش کلیدی است، که آغاز بحث پیرامون ضرورت نظارت دولت بر بنیادهای یاد شده در مجلس و انتشار این مباحث در مطبوعات و پخش آنها از رادیو اهمیت ویژه می یابد. اهمیت این امر، در درجه نخست، در وسعت بخشیدن به آگاهی توده مردم نسبت به بافت قدرت اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی است.

به گوشه ای از این بحث ها، که همزمان با احضار محسن رفیق دوست به مجلس اسلامی، برای پاره ای توضیحات پیرامون ضرر و زیان بنیاد مستضعفان در مجلس اسلامی مطرح شده است، در زیر و به نقل از نشریه "آرزش ها"، به تاریخ ۹ آذر ماه توجه کنید. نکته جالب آنست که بنیاد مستضعفان، بعنوان یک تجارتخانه بزرگ زیر ضربه جنبش مردم قرارداد.

محمد رضا خبازان، نماینده مردم کاشمر و مخبر کمیسیون اقتصاد و دارایی مجلس گفت:

«اکثر فعالیت های اقتصادی بنیاد مستضعفان و جانبازان در جهت فعالیت های بازرگانی و بلکه دلالی اند و این عملکرد یقینا به ضرر اقتصاد کشور است. بنیاد در بخش اقتصادی می توانست بهتر عمل کند و با توجه به امکانات مالی که در اختیار دارد، اگر سرمایه هایش را در فعالیت های تولیدی به کار می انداخت، امروز مشکل اشتغال برای جانبازان را نداشتیم. نه تنها بنیاد مستضعفان، بلکه سازمان هایی که در این زمینه و در راه اقتصاد دلالی و تجاری و امتیاز طلبی قدم بر می دارند، عملا در خدمت پیدا کردن بازار مصرف برای بنگاه های تولیدی دنیا هستند. از آنجا که دیوان محاسبات بر فعالیت های اقتصادی بنیادهای مختلف، از جمله بنیاد مستضعفان نظارت ندارد، بنابراین عملکرد آنها از دید مجلس بطور است و از طرفی چون معافیت های مالیاتی دارند، از دید نظارتی عاملان ذی حسابی وزارت اقتصاد و دارایی هم مخفی اند. در هیچ اقتصاد سالمی در دنیا، چنین روشی را نمی توان سراغ گرفت، که بنگاه های اقتصادی مانند بنیاد مستضعفان این گونه فعالیت کنند. اقتصاد "بنیاد" یا اقتصاد دلالی و رانتی در جستجوی بازار آشفته است، زیرا هر چه اقتصاد کشور نامتعادل تر باشد، سود بیشتری نصیب این بنیادها خواهد شد. در عین حال لازمه اقتصاد تولیدی نیز ثبات اقتصادی است. باید کلیه معافیت های مالیاتی در کشور لغو شوند و در واقع اقتصاد بنیادی باید چرخش مالی به داخل خزانه دولت داشته باشد تا وضع اقتصاد کشور نظم یابد.»

باید کوشید، تا این شناخت و این حقیقت گویی به اعماق جامعه رفته و به نیروی پرقدرت برای به بند کشیدن مافیای مالی-سیاسی در جمهوری

سخنرانی فیدل کاسترو در اجلاس غیر متعهدا

امپریالیسم، جهان را با
فیلم های "وسترن"
اشتباه کرده!

ترجمه: د. مانی

جناب نلسون ماندلا، ریاست محترم جمهوری افریقای جنوبی، آقایان و خانمها، مسئولین و نمایندگان محترم، مهمانان عزیز!

استقلال ملت ها، در گذشته و با وجود دو قدرت برتر جهانی نیز آسان نبود. و اکنون، تحت سلطه کامل یک قدرت قرار گرفتن به مراتب دشوارتر و زیانمندتر شده است. صریح تر بگویم: چگونه می توانیم سرنوشت خود را به نظم ویزه ای پیوند بزنیم که قدرت هدایت کننده آن، ما را در تمام طول قرن تحت فشار و سلطه قرار داده و در عمل به بردگی کشانده و هستی ملت های ضعیف را به تاراج برده است. ادعای نرا رسیدن "پایان تاریخ" حرفی عبث و ادعایی پوچ بیش نیست و مبارزه غیر متعهدا برای احقاق عدالت، آزادی و دفاع از خویش نیز متوقف نخواهد شد.

ما غیر متعهدا از هیچ کس اجازه نخواهیم گرفت که چگونه مبارزه خود را سازماندهی کنیم و چگونه امر مبارزه را پیش ببریم. ما حتی از نمایندگان امریکا هم درخواست می کنیم که در این کنفرانس به عنوان مهمان حضور پیدا کنند، تا از این طریق، امپراطوری بزرگ کنونی جهان، تجربه کند که چگونه کشورهای تحت سلطه و غیر متعهد، خود آگاهانه امر مبارزه استقلال طلبانه و غیر متعهدانه خویش را پیش می برند.

ما می خواهیم که ارگان های سازمان ملل اصلاح و دموکراتیک شوند. دیکتاتوری شورای امنیت برچیده شود و در عملکرد مجمع عمومی سازمان ملل به سه رعایت نظر و حقوق دیگر کشورها اصلاحاتی انجام پذیرد. تعداد اعضای شورای امنیت باید بیشتر شود و تعداد اعضای دائمی آن باید دو برابر شود. اگر لازم باشد سه برابر شود. چرا باید امریکای لاتین و منطقه کارائیب فقط یک نماینده و چرا آسیا باید فقط یک نماینده داشته باشد؟ چه کسی این قوانین را اختراع کرده و چه کسی این قوانین را پذیرفته است؟

چرا نباید برای نمایندگان کشورهای در حال رشد، از هر منطقه، مناطقی که دارای جمعیت بسیار قابل توجهی هستند، دو و حتی سه صندلی اختصاص داده شود؟ وقتی اروپای غربی دارای دو صندلی است، چرا چهار میلیون نفر ساکنین جهان سوم حتی یک صندلی هم در این شورا ندارند؟ آنها نیز باید حق وتو داشته باشند. اگر این تقاضاها پذیرفته نشود، بدان معنی است که سازمان ملل دارای اعضای درجه یک و دو درجه دو است. همه باید برابر حقوق باشند.

در سرمایه گذاری های جهانی، باید اصلاحاتی دموکراتیک صورت گیرد. این سرمایه گذاری ها نباید با شروط اقتصادی و سیاسی همراه شود و امریکا بتواند از این طریق به عنوان ژاندارم پولی جهان عمل کند. ما این زورگویی را نمی پذیریم. همچنان که نمی پذیریم که در مقابل حق وتوی امریکا، دیگران نتوانند عکس العملی انجام دهند. این روش کهنه باید لغو شود. مراکز تجارت جهانی، که ما غیر متعهدا در آن اکثریت را دارا هستیم، نباید فریب خورده و دچار شکاف و دسته بندی های درونی شود. جنبش غیر متعهدا نباید تحت تاثیر نظم تحمیلی سرمایه و جهانی شدن آن، دچار دگرگونی و تغییر ماهیت شود.

ناباید دیوار خونین همانند مرزی، بین امریکا و مکزیک باقی بماند و این فاجعه در دیگر نقاط تکرار شود. دیواری که به مرگ سالانه هزاران انسان منجر می شود. به تعقیب و شکنجه مهاجرین باید پایان داد. نابود باد فرهنگ دشمنی با خارجی ها! مستحکم باید همبستگی انسان ها.

باید به تظاهرات و مظلوم نائی و به دعاوی ظاهری عده ای که خود و متحدانشان بسبب اتمی تولید می کنند، اما دیگران را مرتباً به تولید آن متهم می کنند، پایان بخشید. بحثی که بنام خلع سلاح اتمی بین قدرتمندان جهان انجام می شود، بحثی جدی و واقعی نیست و هیچ وقت هم نمی تواند جدی باشد. در طول تمام این بحث ها، که چانه زدن بر سر تقسیم جهان است، تعداد این سلاح های کشتار

جمعی هرگز کم نشده است، برعکس، مرتباً تعداد و کیفیت آنها رو به افزایش است. مرتباً به کیفیت سلاح های غیر اتمی افزوده می شود و این، آن بازار سود آوری است که ملت های در حال رشد را وادار می کند، تا با یکدیگر جنگیده و ثروت ها و طبیعت خود را نابود و ویران کنند. تجارت اسلحه، کثیف تر از تجارت مواد مخدر است.

حضار محترم!

جهان یک قطبی و نظم نوین جهان سرمایه، استقلال و حاکمیت کشورهای غیر متعهد را بطور جدی در معرض مخاطره قرار داده است. در اثر نشو و نما ییسم و جهانی شدن سرمایه، محیط زیست باز هم آلوده تر خواهد شد و حتی نابود خواهد شد. هوا و آب مسموم تر شده و جنگل ها از بین خواهد رفت و بشریت آنها را از دست خواهد داد. زمین ها و مزارع به صحرای خشک تبدیل خواهد شد. هستی منابع زیر زمینی از بین خواهند رفت. آب و هوا تغییر خواهد کرد. در چنین شرایطی چگونه و به چه طریق ۱۰ میلیارد انسان خواهند توانست زندگی کنند؟ سودجویان چه جوابی برای این پرسش دارند؟

همکاری های اقتصادی مرتباً محدودتر می شود. حتی میزان آن به ۷ درصد برای تولید ناخالص ملی هم نمی رسد. همکاری اقتصادی حتی بطور متوسط به میزان ۲۵ درصد محدودتر شده است. در تروتمندترین کشور، حتی به میزان ۲ درصد رسیده است.

از نیروی کار ما سوء استفاده می شود و حتی یکبار در رابطه با مالیات مربوط به آن سخنی گفته نمی شود. به کودکان، سالمندان و بیماران کشورهای در حال رشد توجهی نمی شود. مردم افریقا از این، مالاریا، سل، جذام و انواع بیماری های جدید رنج می برند، می میرند. با این همه، کنسرن های چند ملیتی فقط و فقط بدنبال کسب سود بیشتر و بیشتر هستند. آنها مرتباً طرح ریزی می کنند که چگونه نفت، طلا، الماس، پلاستیک، مس، کروم، اورانیوم و دیگر منابع ذیقیمت زیر زمینی را با قیمت های بی نهایت نازل به چنگ آورند و تصاحب کنند. برای رسیدن به این اهداف، حتی به جنگ های منطقه ای نیز دامن می زنند.

تروزیسم دولتی، با ظاهری موجه به بهانه های مختلف در آسیا، افریقا و در امریکا لاتین و در آن گوشه پائین، در کوبا دخالت کرده و به فعالیت و تخریب بی وقته مشغول است. آن ها بسبب ها و راکت ها را در هر جعتی که مایل باشند شلیک می کنند، بدون توجه به اینکه انسان های بیگناه، کودکان، زنان و سالمندان در اثر این تهاجم ها کشته می شوند و حاصل زحمت میلیون ها انسان ساکن کشورهای در حال رشد ویران و نابود می شود. عرصه زندگی بین المللی بتدریج به غرب وحشی تبدیل می شود، همانگونه که در فیلم های قدیمی هالیوود آتراً تصویر می کردند. فرهنگ انتقام گیری و خود قانونی فیلم های وسترن هالیوودی اکنون به یک واقعیت خونین تبدیل شده است. این است چهره واقعی تروزیسم که باید با آن مبارزه کرد. با این وحشی گری ها ضروری است که به طور جدی مقابله شود.

برچیده باد محاصره اقتصادی تحمیلی سرمایه داری جهانی علیه کشورهای غیر وابسته. در اثر این محاصره های اقتصادی، میلیون ها انسان، از جمله زنان، سالمندان و کودکان از دسترسی به مواد غذایی مورد نیاز خود، از دسترسی به داروهای مورد نیاز و از دسترسی به ساده ترین امکانات زندگی محروم شده اند. به عملکرد و نتیجه محاصره اقتصادی کشورهای غیر وابسته توسط قدرت های بزرگ، به جز نسل کشی، ملت کشی، ستمگری و تروزیسم چه نامی می توان نهاد.

به غارت و آوارگی ملت فلسطین باید خاتمه داده شود و آن ها باید اجازه یک زندگی توأم با صلح را داشته باشند. سرزمین های اشغالی فلسطینی ها باید به آنها باز گردانده شود.

برچیده باد بساط فقر و گرسنگی در سراسر جهان. باید کمبود معلم و مدرسه، پزشکان و بیمارستان ها خاتمه یابد. باید به غارت بی پایان کشورهای وام دار که مرتباً میزان بهره و وام های آن ها افزایش پیدا می کند، پایان داده شود. این وام دهی های از قبل برنامه ریزی شده، رشد و استقلال کشورهای مستقل را در مخاطره قرار می دهد. سال های متمادی این ملت ها از طریق بازپرداخت بدهی های خود استثمار شده اند. باید به آن سیاست های فرهنگی تبلیغی که فرهنگ مصرفی را در شیوه زندگی دیگر ملت ها رواج می دهد، پایان داده شود. برچیده باد سیاست هایی که می گوشت، فرهنگ و هویت ملی کشورهای غیر متعهد را متلاشی کرده و فرهنگ و سیاست های سرمایه سالاری را جانشین آن کند. باید به نزاع بین ملت ها و به نژاد پرستی خاتمه داده شود. کشورهای غیر متعهد لازم است که به مبارزه جهت رشد و برابر حقوقی و فردانی شکوفا و شایسته فرا خوانده شوند.

روزی فرا خواهد رسید که شوینیسم جای خود را به برابری نژادی انسان ها خواهد داد. مرزها برچیده خواهد شد. مرزها، رودخانه ها، دریاها و اقیانوس ها دیگر عامل جدائی انسان ها از انسان ها نخواهند بود. انسان ها در اتحاد با هم بر روی کره خاکی زندگی خواهند کرد. اما فراموش نکنیم که برای آن روز باید مبارزه کرد!

قدرت در اختیار کیست؟ چه مقامی پاسخگوست؟

آشکارترین هدفی که ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آن، طی یکسال و نیم اخیر در ایران آنرا دنبال کرده اند، کدام است؟ ابزاری که برای دستیابی به این هدف به خدمت گرفته اند، کدام بوده است؟ و به کدام موفقیت ها دست یافته اند؟

طرفداران تحولات در ایران، چگونه و از چه طریق با توطئه ها و کارشکنی های مخالفان تحولات مقابله کرده اند؟ تفاوت درک توطئه ها و یافتن راه های مقابله با آنها، میان نیروهای مذهبی و غیر مذهبی در داخل کشور از یکسو و همین طیف در خارج از کشور چگونه بوده؟

مصاحبه های پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم بیان داشت و گفت: «پیوستن به پیمان تجارت جهانی "گات" از وظایف اولیه دولت من است».

بازار و سرمایه داری تجاری ایران، که طی دوران جنگ و پس از جنگ اهرم های اصلی قدرت را در جمهوری اسلامی در اختیار گرفته، جان سخت تر از آنچه تصور می شد و می شود، از موقعیت خود دفاع کرده و خواهد کرد. آنها از در اختیار داشتن بنیادهای بزرگ مالی، نظیر "بنیاد مستضعفان"، "بنیاد ۱۵ خرداد"، "قدس رضوی"، "کمیتة امداد" و دهها بنیاد کوچک و بزرگ دیگر، که همه آنها در خدمت شبکه تجاری قرار گرفته اند، با تمام هستی خود دفاع خواهند کرد و از هیچ جنایت و خیانتی فروگذار نخواهند کرد. آنها، با پیش بینی آنچه که اکنون در ایران پیش آمده، بلافاصله پس از پایان جنگ و درگذشت آیت الله خمینی، بنیاد تجاری پیشگامان سازندگی را برای فرماندهان نظامی برپا داشتند. سرمایه این بنیاد که بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران و نمایندگان ولی فقیه و مسئولین ایدئولوژیک سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی در آن سهم داشته و هیأت مدیره آن را تشکیل می دهند، ابتدا با کمک مستقیم حساب بانکی "رهبر" و سپس کمک مالی بنیادهائی که تحت سلطه بازار هستند تشکیل شد. بدین ترتیب است که فرماندهان سپاه پاسداران وقتی سردم و نو اندیشان مذهبی را به بریدن زبان، دوختن دهان و شکستن قلم ها تهدید می کنند، از موقعیت اقتصادی خویش در جمهوری اسلامی کنونی دفاع می کنند. وقتی آنها بصورت متحد نزدیک بازار و ارتجاع مذهبی وارد صحنه می شوند، از متحدین اقتصادی خود به دفاع بر می خیزند. گرفتاری همه آنها اکنون آنست که باید این دفاع از سرمایه داری بازار و ارتجاع مذهبی را، تحت شعارهای مبارزه با استکبار، آمریکا، ثروت انوروزی و غرب ستیزی پیش ببرند. تضاد این شعارها با ماهیت واقعی دفاع از بازار و ارتجاع، آن تضاد بسیار مهمی است، که سرانجام باید به سود یک از آنها حل شود. یعنی، یا ارتجاع و بازار خود را از شر شعارهای انقلابی خلاص کند و غربیان وارد صحنه شود و فرماندهان نظامی نیز همینگونه عمل کنند، و یا بدنه نیروهای نظامی و مردم عادی که هنوز نتوانسته اند به عمق مسائل پی ببرند، در صورت دست یافتن به این آگاهی که برای آنها خواهند ایستاد و از صحنه حذفشان خواهند کرد. این تضاد قابل دوام نیست؛ نمی توان هم غارت کرد و هم علیه غارتگر شعار داد، نمی توان علیه آمریکا شعار داد، اما عضو پیمان جهانی گات به رهبری آمریکا بود، نمی توان هم نوکر صندوق بین المللی پول بود و هم علیه استکبار شعار داد!

احکام ارتجاعی اسلام ابزار تبلیغاتی و تحمیلی آنهاست، و این اسلام است که بعنوان اسلام سرمایه داری و اسلام بازاری، در برابر قرائت نو اندیشانه از اسلام قرار گرفته است. اسلامی که می کوشد فاصله خود را از اسلام بازاری بیش از گذشته به مردم نشان دهد. بحث مدرنیته ای که اکنون از سوی نو اندیشان مذهبی عنوان می شود، در نوع خود و در عین تفاوت نگرشی که نسبت به دست آوردهای بشری در جهان معاصر دارد، تلاشی است برای فاصله گیری از عقب مانده ترین شیوه اقتصادی، که ارتجاع مذهبی متکی به آنست. تنوعی که در دیدگاه های اقتصادی سیاسی نو اندیشان مذهبی وجود دارد و طیفی از طرفداران برتری نظارت دولتی بر اقتصاد و طرفداران بخش تعاونی اقتصاد را تا طرفداران برتری بخش خصوصی اقتصاد بر بخش دولتی در بر می گیرد، تنوعی است که قطعاً باید بدان توجه داشت و تقسیم بندی های سیاسی و تشریفاتی های طبقاتی سیاسی را نیز به آن اضافه کرد!

همانگونه که گفته شد، طرد شدگان انتخابات دوم خرداد، برای دفاع از موقعیت سیاسی-اقتصادی که در بالا گفته شد، تلاش می کنند با ایجاد بحران همه جانبه در کشور و کشاندن دولت محمد خاتمی به بن بست، شرایط سرنگونی وی را

یکسال و نیم مقاومت طردشدگان انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، در برابر خواست عمومی مردم ایران برای تحولات، امروز بیش از هر زمان دیگری مردم ایران را نسبت به اهداف و شیوه های توطئه آمیز آنها آشنا ساخته است. آنها می کوشند با کشاندن جامعه به یک بن بست همه جانبه اقتصادی، سیاسی و امنیتی، اعلام حالت فوق العاده و اعلام عدم کفایت "محمد خاتمی" برای اداره امور کشور، سکات کامل رهبری جمهوری اسلامی را، حتی با کشاندن نیروهای نظامی به خیابان ها در اختیار بگیرند. یعنی به همان هدفی دست یابند که تصور می کردند با پیروزی در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری بدان دست خواهند یافت.

این استراتژی، تاکنون در اشکال انکار ناپذیر محاصره اقتصادی مردم، تشکیل انواع گروه های فشار، فلج کردن شهرداری تهران و شکنجه و محاکمه و زندان شهردار و شهرداران تهران، دستگیری برخی روحانیون، یورش بی شرمانه و توطئه آمیز به خانه آیت الله منتظری، یورش به تجمعات، تصویب لوایح ارتجاعی در مجلس و جنبه قانونی بخشیدن به توطئه ها، بردن کشور به سمت حالت جنگی به بهانه پیروزی های طالبان در افغانستان، برگزاری افتضاح آمیز انتخابات مجلس خبرگان رهبری، یورش به مطبوعات، و در جدیدترین نمونه آن، قتل های سیاسی اخیر بروز کرده است. بی تردید، باید منتظر اشکال جدیدی از توطئه ها، برای جلوگیری از انتخابات شوراها و یا در قبضه اختیار گرفتن آن نیز بود؛ چرا که آنها خوب می دانند که اگر متوسل به تقلب و مقابله با آزادی مردم برای انتخاب افراد نشوند، هیچ شانس برای پیروزی در هیچ انتخاباتی ندارند.

این مقاومت که اگر بازشناخته و خنثی نشود، می تواند تا مرزهای تحمیل یک جنگ داخلی به مردم ایران و حتی دخالت مستقیم و نظامی امپریالیسم جهانی در امور داخلی ایران تمام شود، ریشه ها و انگیزه های پر قدرت اقتصادی و طبقاتی دارد. اختلاف، برخلاف تمام ادعاهائی که ارتجاع مذهبی کرده و ریشه های آن را برداشت های گوناگون، قرائت های مختلف از احکام اسلامی و ولایت پذیری و ولایت گریزی معرفی می کند، اختلافی است طبقاتی و دفاعی است همه جانبه از منافع اقتصادی، که پشت نقاب ارتجاع مذهبی و مستمسک "ولایت فقیه" خود را پنهان ساخته است. حتی کوشش برای تبدیل "ولایت" به "سلطنت" و حذف جمهوریت و خلق یک سیاسی مردم نیز بخشی از همین دفاع از منافع طبقاتی است. دعوا بر سر رنگ عمامه و بزرگ و کوچکی آن نیست، دعوا بر سر دفاع از برتری اقتصاد تجاری در حاکمیت جمهوری اسلامی و تلاش برای خاتمه بخشیدن به این برتری است. دعوا بر سر شبکه عظیم تجارت خارجی و داخلی است که سران بازار ایران آنرا در قبضه خود دارند، نزاع بر سر ۴۰ تا ۴۵ درصد گردش اقتصادی کشور است که در دست مافیای بازار است، دعوا بر سر شبکه وسیع توزیع در ایران است که سرمایه داری تجاری بازار بر آن تسلط یافته و آنرا تکیه گاه اقتصادی سیاسی خود کرده است. آنها از این طریق محاصره اقتصادی مردم ایران را اکنون سازمان داده اند.

این واقعیت را در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، هم حبیب الله عسگرولادی، دبیرکل مؤتلفه اسلامی و هم مهندس باهنر دبیرکل گروه های همسو با مؤتلفه اسلامی، در مصاحبه های خود با روزنامه های داخل کشور رسماً اعلام داشتند و گفتند که «ایران می تواند تجارتخانه منطقه شود. بسیاری از تولیدات در داخل کشور گران تر از وارد کردن آنها از خارج کشور تمام می شود. ما می توانیم با فروش نفت، آنچه را لازم داریم وارد کنیم و نیازی به تولید داخلی آن نیست...» همین گرایش را "ناطق نوری" کاندیدای اصلح بازار و ارتجاع مذهبی، در آخرین

۲- ضرورت دفاع همه جانبه از گشایش فضای مطبوعاتی در کشور؛

۳- برداشتن گام های اساسی ترو جدی تر برای سازمان یابی جنبش؛

۴- یورش به پایگاه های اقتصادی جبهه ارتجاع-بازار و اجرای تصمیمات اقتصادی که به سود وسیع ترین اقشار اجتماعی باشد؛

۵- جلوگیری از ماجرا جوئی ها و حادثه آفرینی هائی که می تواند زمینه دخالت مستقیم خارجی را در امور داخلی ایران فراهم سازد؛

۶- درک و خنثی سازی هر نوع توطئه ای که هدف آن تشدید تنش ها و کشاندن آن به سوی برخوردهای نظامی باشد؛

۱- جنبش کنونی مردم ایران، متکی به شعار قانون و قانون گرایی در برابر جبهه ارتجاع- بازار ایستاده است. شخص ریاست جمهوری نیز خود را ملتزم به این شعار و ملتزم به قانون اعلام داشته است. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، که در آستانه درگذشت آیت الله خمینی زمینه دستکاری در آن فراهم شد و در سال ۶۸ اصول مهمی از آن را به دور از هر نوع آگاهی و نظارت مردم ایران تغییر دادند، قدرت و اختیارات ریاست جمهوری، بسیار کمتر از قدرت و اختیارات قانونی "رهبر" است. توازن که میزان آن تناسبی بین ۲۰ تا ۸۰ درصد است. یعنی ۲۰ درصد اختیارات قانونی در اختیار ریاست جمهوری است و ۸۰ درصد اختیارات قانونی در دست "رهبر" متمرکز است. این در حالی است که "رهبر" مستقیماً توسط مردم انتخاب نمی شود، ولی ریاست جمهوری را مردم مستقیماً انتخاب می کنند. این خود تضاد بزرگی در جمهوری اسلامی است. تضاد بین "انتخاب" و "انتصاب". این تضاد وقتی عمیق تر می شود، که "رهبر" بسیاری از مسئولین مهمترین ارگان های نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی را منصوب می کند!

بنابراین، نامه باران کردن "محمد خاتمی" و خواستن از او که با کارشکنی های طردهندگان انتخابات ریاست جمهوری به مقابله برخیزد، آنجا که از حدود اختیارات قانونی او خارج است، عملاً خدمت به آن استراتژی محسوب می شود که این طردهگان برای سرنگونی او در سر دارند. یعنی ناامید ساختن مردم از وی و تن سپردن به حکومت "قلندر"! چگونه می توان از مقامی که می گوید مطابق قانون باید حکومت کرد، خواست که خلاف قانون موجود (علیرغم هر اعتراضی که به آن داشته باشند و یا داشته باشیم) عمل کند؟

بنابراین، تمام این نامه نویسی ها، اعتراض ها و افشاگری ها را باید متوجه آن مقامی کرد که ۸۰ درصد اختیارات را مطابق قانون اساسی دستکاری شده، در اختیارش گذاشته شده اند. یعنی "رهبر"!

فضای حاکم بر مطبوعات، طی دو سال اخیر و افشاگری های تاریخی نوآندیشان مذهبی و نیروهای مذهبی خواهان تحولات در ایران، شناخت از توازن قدرت قانونی در جمهوری اسلامی را می رود تا به شناختی وسیع و مردمی تبدیل سازد، اما هنوز نمی توان مدعی توده ای شدن این شناخت شد. راه درازی در این زمینه در برابر جنبش است! راهی که تشکلهای سیاسی، مطبوعات و روشنفکران تحول خواه و معترض به قانون شکنی ها باید آنرا هموار کنند. تنها در این صورت است، که می توان استراتژی جبهه ارتجاع-بازار را برای اعلام عدم کفایت ریاست جمهوری و تحمیل یک "دولت قلندر" به جنبش مردم، به ضد خود تبدیل ساخت. یعنی عدم کفایت "رهبر"، برای استفاده از قدرت قانونی خود، در جهت خواست و اراده مردم را جانشین عدم کفایت ریاست جمهوری کرد! جبهه ارتجاع-بازار، با کشیدن حصار قداست در اطراف "رهبر" تلاش بسیار می کند، تا او را مضمون از هر نوع انتقادی معرفی کند. آنها در این عرصه می کوشند تا مانع شناخت وسیع و عمیق توده های مردم از اختیارات و عملکرد "رهبر" شوند. باید برخلاف این توطئه جبهه ارتجاع-بازار، به این شناخت یارای رساند. این یاری، با سکوت در باره "رهبر" صورت نمی گیرد. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، مخالفان ولایت فقیه و طرفداران آزادی و تحولات مثبت در ایران، بر این تصورند که با سکوت و نادیده انگاشتن "رهبر" و بی اعتنائی به عملکرد وی، او را از صحنه سیاسی ایران حذف می کنند. این یک فرض سراپا غلط است؛ زیرا ولایت فقیه، با سکوت در برابر عملکرد قانونی و غیر قانونی آن از صحنه سیاسی ایران حذف نمی شود، برعکس، با این سکوت به قداست او دامن زده می شود و توده مردم، بعنوان نیروی اصلی و محرک واقعی همه نوع تحول در ایران است که از شناخت ریشه بحران سیاسی محروم می ماند. امروز، وقتی

فراهم سازند. البته، سقوط محمد خاتمی و یا حتی حذف فیزیکی وی از صحنه، یگانه هدف جبهه ارتجاع-بازار نیست. آنها در نهایت امر، تلاش می کنند با ایجاد موانع متعدد بر سر راه تحولات و ناامید ساختن مردم از گذاری مسالمت آمیز برای رفع های اجتماعی، روحیه یاس و ناامیدی را، تا حد خانه نشین شدن به مردم تحمیل کنند. یعنی، در پایان موفقیتی که آنها در جستجویش هستند، مردم باید به حکومت مطلق طردهندگان خویش تن سپرده و به خانه هایشان باز گردند. از این مرحله به بعد، همین طردهندگان، وسیع ترین و خفت بارترین مناسبات را با امپریالیسم جهانی برقرار خواهند کرد و خود را به سرعت از شر شعارهای انقلاب ۵۷، که همچنان پشت آن پنهان هستند، خلاص خواهند کرد!

آنها می کوشند به مردم نشان دهند، از دست رئیس جمهوری که انتخاب کرده اند هیچ کاری بر نمی آید و او فردی ناتوان است که علاوه بر ناتوانی برای اداره کشور، بحران امنیتی، قضائی و سیاسی را نیز در مملکت دامن زده است. از جمله انگیزه های قتل های اخیر، رد لوایح دولت جهت یافتن راه حل های موقت برای بحران اقتصادی، دستگیری ها، محاکمه ها و... همین امر است. جالب است، که نشریات وابسته به جبهه ارتجاع-بازار، نه تنها منتقد ناتوانی دولت شده اند، بلکه اعتراض ها و نامه های گلایه آمیز از محمد خاتمی را، که طی یکسال و نیم اخیر بدنبال هر حادثه آفرینی این جبهه منتشر می شود، منتشر می کنند. آخرین نمونه این شرگرد، مصاحبه مهندس "محمد رضا باهنر"، عضو هیات رئیسه مجلس و لیبر فراقسیون مشترک مؤتلفه اسلامی و جمعیت های همسویا آن در مجلس اسلامی، پیرامون قتل های اخیر است که در مطبوعات داخل کشور، از جمله روزنامه "رسالت" انتشار یافت. او در این مصاحبه و در حالیکه می داند ارگان های امنیتی و انتظامی در اختیار دولت نیست، می گوید: «این قتل ها یک رشته به هم پیوسته نیست و ما تعجب می کنیم که دولت، با آنکه نیروهای انتظامی و امنیتی را در اختیار دارد، نمی تواند با آن ها مقابله کند!»

این در حالی است که همین آقای باهنر، اگر از نزدیک و پیش از وقوع این جنایات، در جریان جزئیات آن نبوده باشد، بعد از وقوع این جنایات از کم و کیف آنها مطلع است!

مورد دیگر، انتشار وسیع نامه "عبدالکریم سروش" به "محمد خاتمی" است، که طی آن به خاتمی می نویسد «وقت خنده های دلنشین گذشته است، همتی!». روزنامه های ارتجاع، زیر پوشش انتقاد از عبدالکریم سروش بخاطر انشای این نامه، آن را منتشر کردند. مثلاً، حبیب الله عسگرآولادی، دبیرکل مؤتلفه اسلامی، که در آخرین مصاحبه خود با روزنامه "رسالت"، برای نخستین بار در جمهوری اسلامی به انتقاد مستقیم و به اسم از محمد خاتمی پرداخته و سد این نوع برخورد را شکست، انتقادش به نامه سروش آنست که او «کیفرخواست برای جمهوری اسلامی صادر کرده است». او نیز به مضمون نامه سروش که تبلیغ ناامیدی از خاتمی است، کاری ندارد! و در عمل بدامن هم می زند!

بدین ترتیب است که جبهه ارتجاع، نامه پراکنی ها و گلایه ها و انتقادها از خاتمی، به بهانه تعلل در مقابله با ارتجاع را در جهت و در راستای هسان استراتژی خود، یعنی تضعیف پایگاه مردمی خاتمی، نا امید ساختن مردم از توان او برای اداره کشور و مقابله با بحران همه جانبه و هدایت اوضاع به سمت اعلام عدم کفایت محمد خاتمی برای اداره کشور ارزیابی کرده و هیچ اعتراضی نسبت به آن ندارد. نه تنها اعتراضی ندارد، بلکه این نامه پراکنی ها و بهباران نامه ای محمد خاتمی، در نوع خود، مشوق جبهه ارتجاع برای ادامه ماجرا آفرینی ها و بحران تراشی نیز شده است. زیرا احساس می کند، که این حادثه آفرینی ها و بحران تراشی ها، در صورت ادامه سردرگمی در میان نیروهای سیاسی و تحول طلب در جمهوری اسلامی حتی در خارج از کشور- برای درک اوضاع و شناخت جهت اصلی مبارزه و ادامه نامه پراکنی ها آنها را به اهدافشان نزدیک می کند. یقین باید داشت، که در صورت ادامه این وضع و عدم درک سریع جنبش و بویژه نیروهای سیاسی طرفدار تحولات، جبهه ارتجاع نه تنها مشوق، بلکه مبتکر تظاهرات اعتراضی نیروهای سیاسی نسبت به تعلل های محمد خاتمی برای مقابله با جبهه ارتجاع نیز خواهد شد! یعنی، هم حادثه را خواهد آفرید و هم مشوق اعتراض به دولتی که نمی تواند با این حوادث مقابله کند خواهد شد!

کدام واقعیت را باید در نظر داشت؟

این گره و این پیچیدگی اوضاع باید سریعاً باز شناخته شود. یعنی جنبش عمومی مردم ایران برای تحولات، جهت خنثی سازی مجموعه توطئه هائی که در بالا به آنها اشاره شد، چاره ای جز توجه به واقعیات و الزام های زیر ندارد:

۱- درک توازن نیروها و تقسیم قدرت قانونی در جمهوری اسلامی؛

"رهبر" مورد توافق!

دو سال آخر حیات آیت الله خمینی، سرشار است از انواع توطئه‌ها و حوادثی، که در بیت وی و خانه‌هایی که سران حکومت در اطراف بیت او در اختیار داشت. سه توطئه بزرگ، محور تمامی توطئه‌های پس از درگذشت آیت الله خمینی بود: کشتار زندانیان سیاسی، برکناری آیت الله منتظری از قادم مقامی رهبری و تغییر قانون اساسی در جهت و خواست ارتجاع مذهبی. این کوشش آخر، همراه شد با تضعیف جمهوریت و نقش مردم در قانون اساسی و فراهم ساختن شرایط جهت نشان دادن رهبر مورد توافق طرفین بر کرسی رهبری! در تمام این کوشش‌ها و توطئه‌های پشت پرده، احمد خمینی نقش کلیدی داشت و بی شک، او مطلع ترین فرد از این رویدادهای سرنوشت ساز برای انقلاب بهمن ۵۷ بود. از جمله دلائل مرگ غافلگیرکننده او باید همین امر باشد. او به همراه انبوهی از اطلاعات به زیر خاک رفت، تا نتواند در آینده دهان بگشاید و یا تغییر موضع داده و حوادثی را بازگو کند که توطئه‌های پشت پرده را برای مردم روشن سازد.

آنچه که اکنون و در ارتباط با اختیارات "رهبر" در جمهوری اسلامی مطرح است، همین مورد آخر است. ما، باید دو نکته را پیوسته در نظر داشته باشیم. اول، اینکه مباحثات مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت الله خمینی چه بوده؟ دوم، اینکه علی خامنه‌ای دارای کدام شرایط برای رهبری بوده است؟

اول - بنابر آنچه که تاکنون روشن شده، در مجلس خبرگانی که پس از درگذشت آیت الله خمینی تشکیل شد، دو نظر وجود داشته است. الف - تعیین یک شورای رهبری. ب - جانشین ساختن یکی از مراجع تقلید بجای آیت الله خمینی، که این مرجع در آن زمان، آیت الله گلپایگانی بود.

طرفداران تشکیل شورای رهبری، براساس شواهدی که اکنون وجود دارد، امثال موسوی خوئینی‌ها، موسوی اردبیلی، مهدی کروی و یوسف صانعی بوده‌اند. و طرفداران جایگزینی گلپایگانی، بجای خمینی، جناح ارتجاع مذهبی و متعدهان بازاری آن در مجلس خبرگان.

مصالحه شتابزده، کفه ترازو را به نفع برگماری موقت علی خامنه‌ای سنگین کرد و با اکثریت آراء (نه اتفاق آراء) که با احتمال زیاد طرفداران تشکیل شورای رهبری به آن رای ندادند، وی رهبر شد.

نخستین اقدام جناح بازار-ارتجاع، تثبیت تغییرات در قانون اساسی و حذف مرجعیت از شرایط رهبری و تثبیت انتخاب علی خامنه‌ای بود. همه آنها که طرفدار جانشینی آیت الله گلپایگانی بودند، طی ماه‌های نخست برگماری علی خامنه‌ای، طرفدار مطلق تثبیت موقعیت جدید او شدند. آغاز تصفیه مقامات دوران حیات آیت الله خمینی، از ارکان نظام، بارزترین نشانه‌های دلیل تثبیت موقعیت علی خامنه‌ای، نزد جناح طرفدار رهبری آیت الله گلپایگانی بود. این تغییرات در همان ابتدای کار، از قوه قضائیه شروع شد. آیت الله اردبیلی خانه نشین شد و آیت الله یزدی، که از یاران دیرین آیت الله مهدوی کنی و از ترتیب دهندگان برکشیده شدن علی خامنه‌ای به رهبری بود، رئیس قوه قضائیه شد. موسوی خوئینی‌ها، از دادستانی کل کشور برکنار شد و یوسف صانعی از شورای نگهبان حذف و راهی قم شد.

آن توازن نیروی که موجب برگماری علی خامنه‌ای در ابتدای درگذشت آیت الله منتظری شد، بسرعت برتری خود را گسترش داد و به نیروی تعیین کننده تبدیل شد.

بدین ترتیب علی خامنه‌ای، که روحانی میانه سال و از جمله کسانی بود که آیت الله خمینی دشمنان را گرفته و جلو کشیده بود، متکی به جناح ارتجاع-بازار بر رهبری ایران تکیه زد. او نه دارای سوابق مبارزاتی برجسته‌ای بود، نه دارای مقام و موقعیت مذهبی و نه در طول دوران ریاست جمهوری اش، برجستگی و درایت برجسته سیاسی از خود نشان داده بود. برجسته‌ترین جسارت او، همان مخالفت با احکام ثانویه آیت الله خمینی، در نماز جمعه تهران بود، که با نامه‌ی بنیاد تند آیت الله خمینی روبرو شد و علی خامنه‌ای پس از چند روز خانه نشینی، تصمیم گرفت توبه نامه نوشته و خود را از دامی که در آن پای گذاشته بود، بزرهاند. موضعی که او اتخاذ کرده بود، دقیقاً همان موضعی بود که امثال عسکراولادی در برابر دولت میرحسین موسوی و احکام ثانویه‌ای بود که آیت الله خمینی برای جلوگیری از کارشکنی شورای نگهبان در برابر فعالیت دولت داشت.

امنیت جانی و مالی مردم در امان نیست و مسئول مستقیم نیروهای انتظامی و امنیتی با "رهبر" است و او قانونی و غیر قانونی اختیار این نیروها را در دست خود متمرکز کرده، هر نوع اعتراض به عدم امنیت و عملکرد این نیروها باید متوجه "رهبر" شود. امروز وقتی قوه قضائیه با تصام امکاناتش در برابر مردم ایستاده و علیه جنبش مردم مقاومت می‌کند و انواع توطئه‌ها را سازمان می‌دهد، باید "رهبر" را مخاطب قرار داد که ریاست قوه قضائیه به حکم او بر این مسند نشسته است. وقتی امام جمعه‌های تهران در نمازهای جمعه مردم را در جهت افتادن به جان یکدیگر تحریک می‌کنند و همه آنها برگمار شده "رهبر" اند، این اوست که باید مخاطب قرار گیرد. وقتی روزنامه‌های دولتی و رادیو تلویزیون حکومتی علیه مردم توطئه می‌کنند و حتی گروه‌های ترور تشکیل داده و بازداشتگاه‌های اختصاصی را اداره می‌کنند، این "رهبر"، بعنوان تعیین کننده مسئولین این نیروهاست که باید به مردم پاسخ بدهد. وقتی فرماندهان تجارت پیشه سپاه پاسداران و بسیج این سپاه، پشت نقاب مبارزه با آمریکا و با انواع شعارهای چپ نمایانه در برابر مردم ایستاده‌اند، این رهبر، بعنوان برگمار کننده آنهاست که باید پاسخگو باشد. وقتی نمایندگان رهبر در نیروهای مسلح، بصورت شبانه روزی در تلاش تحریک این نیروها علیه مطبوعات و جنبش مردم هستند، این رهبر است که باید در برابر عملکرد آنها پاسخ بدهد. وقتی بنیادهای عظیم مالی-تجاری در جمهوری اسلامی خون مردم را در شیشه کرده و علیه جان و مال و ناموس مردم و حتی استقلال ملی کشور توطئه می‌کنند، این "رهبر" بعنوان سرپرست قانونی این بنیادهاست که باید به مردم پاسخ بگوید...

این اختیارات حیرت انگیز است؟ بله هست! باید از او گرفته شود؟ بله، باید چاره‌ای برای آن اندیشید و نظارت ملی را بر آنها تامین کرد. این اختیارات، همان اختیارات سلطنتی است؟ بله، هست! باید بدان خاتمه بخشید و بساطش را جمع کرد؟ بله، باید کرد؟ اما چگونه؟ با سکوت و دامن زدن به "قداست" رهبر و یا با مخاطب قرار دادن او، باز کردن مش‌های بسته و باز کردن روز افزون چشم و گوش مردم!

ظاهراً، این حساسی است بسیار سراسر است و بی‌اما و اگر، بنا بر این باید متعجب بود، از اینکه درک این امر هنوز ممکن نشده است. ما، بدین طریق است، که به بیت "رهبر" وارد می‌شویم و با کنار زدن پرده‌ها، سران قدرتمند بازار و ارتجاع مذهبی را که سرخ تمام امور رهبری در اختیار آنها، به مردم نشان می‌دهیم.

اپوزیسیون دنباله رو!

اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نیروهای طرفدار تحولات و همه آنها که خود را بخشی از جنبش عمومی مردم ایران می‌دانند، چرا نباید بجای متوسل شدن به محمد خاتمی و خواست بی‌وقفه از او برای مقابله با جبهه ارتجاع-بازار خودشان وارد میدان مبارزه شوند؟

در طول یکسال و نیم اخیر (بویژه جمع نزدیک به مطلق تحریم کنندگان انتخابات ریاست جمهوری) کدام نامه را خطاب به مردم ایران، کدام نامه افشاگرانه را خطاب به "رهبر" جمهوری اسلامی، کدام تحلیل از دست‌های پشت پرده "رهبر" و دستگاه "رهبری" را منتشر کرده‌اند. همه آنها که انتخابات را تحریم کرده بودند، حالا با اصطلاح زیرکی، محمد خاتمی را جلو انداخته‌اند و به استراتژی جبهه ارتجاع-بازار برای ناتوان جلوه دادن وی پیوسته‌اند، تا در پایان تحقق استراتژی جبهه ارتجاع-بازار، بتوانند بنویسند و بگویند: «دیدید از انتخابات، از محمد خاتمی و از شرکت در نمایش‌های انتخاباتی کاری ساخته نیست! و سیاست تحریم درست بود!» و دو آتش‌ترین مدعیان نیز بنویسند: «دیدید! تا ولایت فقیه در ایران برقرار باشد، کاری از پیش نمی‌رود!»

اختیارات و موقعیت "رهبر"

برای درک دقیق‌تر از آن قدرت و اختیارات ۸۰ درصدی رهبری در جمهوری اسلامی، که به آن اشاره شد، و ضرورت افشای آن برای توده‌های وسیع مردم، ابتدا باید دید این قدرت در دست کیست و چه توازنی از نیروها، در پشت آن قرار گرفته است. پاسخ به این سوال نشان خواهد داد، که مثلاً چرا علیرغم همه فشاری که جنبش مردم برای کندن آیت الله یزدی از صندلی ریاست قوه قضائیه وارد می‌آورد، او سر جایش نشسته و به توطئه‌ها ادامه می‌دهد. آیت الهی که در ایران شایع است، رهبر گفته: می‌ترسم روزی که حکم برکناری او از ریاست قوه قضائیه از رادیو قرائت شود، مردم برای ابراز شادمانی، مثل پیروزی تیم فوتبال ایران بر تیم فوتبال آمریکا بریزند توی خیابان‌ها!

برای آنکه بدانیم اختیارات و قدرت ۸۰ درصدی "رهبر" چگونه در پشت صحنه، در دست برگمارکنندگان علی خامنه‌ایست و "رهبر" چگونه، تا حد نداشتن توان برکناری رئیس قوه قضائیه در اسارت آنها به سر می‌برد، به یک مورد مشخص اشاره می‌کنیم:

در جریان بحث‌های مربوط به مجلس خبرگان دوم ضرورت نظارت بر عملکرد رهبر، مشخص شد، که مجلس خبرگان یک کمیسیون نظارت و پیگیری کار "رهبر" داشته‌است که رئیس آن آیت الله یزدی بوده‌است. معنای ساده این خبر آنست، که کمیسیون بررسی کار رهبر، به ریاست آیت الله یزدی، هر گاه که رهبر پا را از گلیمش فراتر بگذارد، یک گزارش تهیه کرده و به جلسه خبرگان می‌برد تا تکلیف رهبر معلوم شود.

حالا باید دید شعار "ولایت عظمی"، "ولایت مطلقه" و تعریف و تمجید هائیکه در نماز جمعه‌ها، آیت الله یزدی از علی خامنه‌ای می‌کند، دارای چه پیام و ریشه‌هایی است.

در همین ارتباط باز هم به مورد دیگری توجه کنیم.

در بحث‌های مربوط به توطئه برکناری آیت الله منتظری و دستگیری سید مهدی هاشمی، مشخص شده‌است، که آیت الله کنی (مسئول وقت این کمیته‌ها) به کمک آیت الله یزدی، در تمام طول سال‌های اول پیروزی انقلاب، تصفیه طرفداران آیت الله منتظری از سپاه اصفهان و پرونده سازی برای سید مهدی هاشمی را تحت نظارت داشته‌اند. این کمیته‌ها، اکنون به نیروی انتظامی تبدیل شده‌اند و بخش اطلاعاتی آن که زیر نظر آیت الله یزدی و در کنار آیت الله کنی فعالیت می‌کرده، اکنون تحت عنوان "حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی" برای خود یک واحد اطلاعاتی مستقل در جمهوری اسلامی است که شکنجه گاه‌های اختصاصی در اختیار دارد و مستقیماً با دستگاه قضائی علیه دولت خاتمی سرگرم توطئه‌است. سردار سرتیپ "نقدی" که فرمانده این بخش نیروهای انتظامی است و مستقیماً در شکنجه شهرداران تهران نقش داشت، دارای این مناسبات قدیمی با ریاست قوه قضائی است.

نگاهی به ترکیب مهره‌های تعیین کننده در قوه قضائیه نشان می‌دهد، که تلویح کنندگان و رهبران توطئه برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت الله خمینی و قتل عام کنندگان زندانیان سیاسی، یعنی دو واقعه بسیار مهم در جمهوری اسلامی، چگونه بعد از این دو رویداد مهم، با حمایت مطلق سران بازار و ارتجاع مذهبی این اهرم‌ها را بدست آوردند. علی فلاحیان، که بازجوی سید مهدی هاشمی در پرونده آیت الله منتظری بود به وزارت اطلاعات و امنیت رسید. ابراهیم رازینی، که بازپرس این پرونده در دادگاه سید مهدی هاشمی و پیش از آن، یکی از سه عامل قتل عام زندانیان سیاسی بود، رئیس کل دادگستری تهران شد. حجت الاسلام رئیسی، که عام دیگر قتل عام‌ها بود رئیس بازرسی کل کشور شد و...

اینهاست، گوشه‌ای از آن بافت مافیائی قدرت موجود در پشت صحنه رهبری و اختیارات ۸۰ درصدی که در دست "رهبر" متمرکز است و باید بجای مبارزان نامه‌ای محمد خاتمی، این سنگر را هدف گرفت تا مردم بدانند با کی؟ برای چی؟ و برای چه هدفی؟ روبرو هستند.

افشای سیاست شدت ارتجاعی، تبدیل جمهوری اسلامی به سلطنت یک روحانی دست نشانده ارتجاع و سرمایه داری تجاری، از این راه ممکن و ضروری است. آنها که طرفدار ولایت مطلقه فقیه و بازگرداندن نظام سلطنتی به ایران، تحت این عنوان هستند، همانها هستند که اساساً با سرنگونی نظام سلطنتی نیز موافق نبودند. آنها بصورت سنتی، طرفدار تمرکز قدرت هستند. حتی اگر هیچ دلیل و نشانه‌ای در این مورد وجود نداشته باشد و شعار ولایت مطلقه فقیه را هم اینگونه ارزیابی نکنیم، نفس مخالف ۴۰ ساله آنها برای انتخابات شوراها و تضعیف تمرکز قدرت خود نشانه بازری از این گرایش ارتجاع و بازار است. همین ارتجاع و بازار، با اعلام جمهوری توسط رضاخان نیز مخالفت کرد و سلطنت را نجات داد!

۲- فضای نسبتاً بازی که طی دو سال اخیر و تحت تاثیر فشار جنبش عمومی مردم ایران، بر مطبوعات کشور حاکم شد، صحنه‌ای را در برابر مردم قرار داد، که دیگر از اذهان عمومی پاک شدنی نیست. یک و نیم میلیون تیراژ مطبوعات روزانه در ایران، رویدادی است که در تاریخ مطبوعات ایران سابقه نداشته‌است. اگر تعداد هر خانواده را ۵ نفر و از این پنج نفر ۳ نفر را قادر به خواندن روزنامه‌ها بدانیم، روزانه ۴ میلیون ایرانی در جریان رویدادهای ایران، از طریق مطبوعات روزانه قرار می‌گیرند. اخباری که در روزنامه‌ها خوانده می‌شود، بصورت شفاهی نیز دهان به دهان می‌شود و بسیاری از روزنامه‌ها، به خانه همسایه‌ها منتقل می‌شود، در ادارات و کارخانه‌ها دست به دست می‌شوند و در دانشگاه‌ها نیز اگر در کتابخانه‌ها خوانده نشود، دست به دست می‌شود. و این تازه بدون محاسبه تیراژ و استقبال عمومی از هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌هایی است، که در دوران اخیر، مهم‌ترین و حساس‌ترین بحث‌ها پیرامون جامعه مدنی،

آزادی‌ها، ولایت فقیه، اختیارات حکومتی، شکنجه، زندان، نواندیشی مذهبی و... را ادامه داده‌اند. بدین ترتیب است، که مطبوعات، سیاست، آگاهی و مقاومت را به درون صفوف غیر متمرکز ده‌ها میلیون ایرانی برده‌اند.

جنبش آگاه را هرگز نمی‌توان به آسانی سرکوب کرد. شتابی که ارتجاع و سرمایه داری تجاری ایران برای یورش قطعی و سراسری به مطبوعات دارد و هرچند گاه یکبار بدان شیخون می‌زند، با اطلاع از همین امر و جلوگیری از تعمیق آگاهی بیشتر مردم است.

همان اندازه که ارتجاع خواهان این یورش است، نیروهای مترقی و طرفداران تحولات مثبت در ایران، وظیفه دارند، با جنگ و دندان و با حداکثر درایت لازم به تداوم انتشار مطبوعات یاری رسانند. آنچه را که فردا می‌توان گفت، هیچ ضرورتی ندارد که امروز و با تن سپردن به انواع ماجرآجوسی‌ها و چپ‌روی‌ها گفت و بی‌اعتناء به توازن نیروها، زمینه شیخون‌های مطبوعاتی را برای ارتجاع فراهم آورد.

۳- مطبوعات نه تنها با انتشار انواع بحث‌های مربوط به ساختار قدرت و حکومت در جمهوری اسلامی، آگاهی سیاسی را در جامعه امروز ایران تشدید کرده‌اند، بلکه شرایط را برای متشکل شدن مردم فراهم ساخته‌اند. این دو، یعنی آزادی مطبوعات و آزادی فعالیت احزاب، پیوسته دو روی سکه آزادی و دموکراسی است. امروز در جامعه ایران، با دشواری بسیار و به قیمت جان هزاران انقلابی و آزادیخواه ایرانی که در زندان به دار کشیده شدند، تیرباران شدند، در خیابان‌ها ریزه و به قتل رسیدند، در خانه‌هایشان ترور شدند و... فضای مطبوعاتی کشور گشوده شده و با کوششی تاریخی از این فضا دفاع می‌شود. گام بعدی، متشکل ساختن آگاهانه مردم است. بی شک، این مرحله از پیکار در راه آزادی و بازگرداندن حقوق مردم به آنها، با مقاومت‌های خشن‌تر و توطئه‌های خونین‌تر همراه خواهد بود و مردم ایران بهای سنگینی را برای آن خواهند پرداخت. این بهائی است که در واقع برای عقب راندن ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آنها پرداخت می‌شود. دو متحدی که توانستند بزرگترین ضربات را به آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ وارد ساخته و آن را از مسیر حقیقی‌اش منحرف سازند. بی شک، در این مرحله، آزادی لحام گسیخته سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی باید به سود آزادی توده‌های مردم محدود شود. همچنان که قدرت اقتصادی و مافیائی این دو متحد، باید به سود عدالت اجتماعی درهم شکسته شود.

بدین ترتیب است، که از هر گامی که برای بازگشت احزاب به صحنه سیاسی ایران برداشته می‌شود همانقدر باید حمایت کرد، که از آزادی نسبی مطبوعات کنونی باید دفاع کرد. این دفاع را هرگز نمی‌تواند در این مرحله، محدود و مشروط به بازگشت احزاب شناخته شده و قدیمی ایران به صحنه سیاسی کشور کرد. در حقیقت، ما با دفاع از حضور احزاب سیاسی جدید در صحنه سیاسی در ایران، از آن روندی دفاع می‌کنیم، که سرانجام قطعی آن، بازگشت احزاب قدیمی، شناخته شده و دارای پایگاه مردمی به این صحنه‌است. دفاع از "حزب مو در واقع "جبهه" مشارکت اسلامی مردم ایران، دفاع از گشایش فضای سیاسی کشور برای حضور احزاب و تاکید تاریخی بر ضرورت متشکل ساختن مردم برای رفتن به سوی تحولات مثبت و اجتناب ناپذیر در ایران است.

آگاهی و تشکل دو سلاح تاریخی زحمتکشان و توده مردم است، که حزب توده ایران قاطعانه از آن حمایت می‌کند و اساساً، بنیانگذاری آن بر این پایه و اندیشه بوده‌است.

ما بار دیگر تاکید می‌کنیم که هر اندازه در امر مبرم آگاهی و تشکل جنبش مردم تاخیر شود، به همان اندازه به جبهه "ارتجاع-بازار" فرصت توطئه علیه مردم داده شده‌است. از هیچ فرصتی در این عرصه نباید غفلت کرد. در شرایط کنونی، که انتخابات شوراها در پیش است، باید از آن، در جهت همین امر مبرم، یعنی سازماندهی و متشکل ساختن مردم بهره گرفت.

۴- آنچه که اکنون و بعنوان نبرد جناح‌ها در حاکمیت و نبرد بین توده‌های وسیع مردم در پائین، با حاکمیت ارتجاع و سرمایه داری تجاری در بالا و در حاکمیت جریان دارد، در حقیقت همان نبرد که بر که در آشکارترین و وسیع‌ترین اشکال خود است. نبرد میان جناح‌های حکومتی، انعکاسی از نبرد بزرگتری است که در سطح جامعه جریان دارد و در حاکمیت بازتاب می‌یابد. تردید نیست که با تشدید نبرد در سطح جامعه، نبرد در حاکمیت و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی ابعاد بسیار گسترده‌تری نسبت به دوران کنونی خواهد یافت. دعوت "رهبر" و دیگر مقامات سکاندار جمهوری اسلامی برای آشتی و مصالحه بین جناح‌های حاکمیت و پیرامونین آن، در عین استفاده از ترفندهای تبلیغاتی، در واقع در کوتاه اندیشی آنها و ناآگاهی‌شان از قانونمندی‌های اجتماعی نیز ناشی می‌شود. آنها از همان اصل اساسی تحولات اجتماعی غافلند که ما بدان یقین

هسته‌هایی از واقع بینی، که اکنون در میان روشنفکران غیر وابسته به حکومت، دگر اندیشان مذهبی و حتی روزنامه نویسان دوران اخیر، مشاهده می‌شود، همگی حکایت از تعمیق این درک دارد. (به مصاحبه بسیار مهم حمید رضا جلاتی پور، در همین شماره راه توده مراجعه کنید) برخی چپ روی های ماه‌های نخست پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و نداشتن درک درست از توازن نیروها و تلاش دقیق و آگاهانه برای تغییر آن به سود جنبش مردم، امروز جای خود را به درک دقیق‌تری از شرایط داده‌است. این همان نکته‌ایست که "راه توده" بلافاصله پس از سخنرانی خانم سیمین بهبهانی در مراسم وابسته به وزارت ارشاد اسلامی که طی آن به خونخواهی برخی به خون خفتگان جنبش روشنفکری ایران برخاسته بود، و یا نخستین متنی که بخشی از جنبش دانشجویی، به رهبری مهندس حشمت الله طبرزدی، بر آن انگشت گذاشت. شک نیست که با تکمیل تغییر توازن نیروها به جبهه ارتجاع-بازار، خواست‌هایی فراتر از آنچه که در ماه‌های اول پیروزی محمد خاتمی مطرح شد، می‌توان مطرح خواهد شد. همه بحث بر سر درک شرایط و لحظه و برداشتن گام‌های آگاهانه است!!

۶- تنش و کشاندن شدن برخورد‌های موجود به عرصه یک جنگ داخلی، که ارتجاع کور و سرمایه داری طماع بازار، حتی به قیمت آن می‌خواهد مواضع حکومتی خود را حفظ کند، می‌تواند به مداخله مستقیم نظامی-سیاسی قدرت های بزرگ و بویژه امریکا ختم شود. حتی می‌توان این گمان را نیز در محاسبات خود داشت، که امریکا، با نفوذ در جبهه ارتجاع-بازار و یا هدایت مستقیم و غیر مستقیم آن، از داخل و خارج ایران، کشور ما را بدین سو می‌کشاند. در این صورت، سرنوشت یوگسلاوی سابق در انتظار ایران است. طالبان در افغانستان و صدام در عراق، تا پایان تعیین تکلیف ایران، بصورت دو کانون و تخته پرش امپریالیسم جهانی باقی خواهند ماند. آینده بیش از گذشته این واقعیت را نشان خواهد داد.

مردم ایران، می‌خواهند از طریق قانونی، آن تحولاتی را در ایران بوجود آورند، که براساس آن، توازن کنونی نیروها در حاکمیت، به سود توده‌های وسیع مردم تغییر کند. این تغییر توازن نیروها، آزادی‌های عمومی را باید در پی داشته باشد. یعنی آزادی کنونی ارتجاع، باید جای خود را به آزادی نیروی ترقیخواه بدهد، همچنان که حاکمیت طبقاتی سرمایه داری تجاری، باید جای خود را به حاکمیت طبقاتی توده‌های وسیع مردم داده و قدرت مافیای مالی را به سود عدالت اجتماعی در ایران تغییر دهد.

امروز "قانون" و "قانون گرایی"، ضعیف‌ترین حلقه‌ایست که در زنجیره جبهه ارتجاع-بازار به جنگ جنبش مردم افتاده‌است. باید از این ضعف حاکمیت ارتجاع و سرمایه داری تجاری، تا آن لحظه که ممکن و مقدور است بهره گرفت. البته هیچ گاه و در هیچ دورانی، یک جنبش عمومی در محاصره یک شیوه از مبارزه باقی نمانده‌است. اینکه فردا چه اشکال نوینی در دستور جنبش عمومی مردم برای مقابله با حاکمیت ارتجاع-بازار قرار خواهد گرفت، نکته‌ایست که باید امروز نیز بدان اندیشید، اما تا فرا رسیدن آن لحظه و شرایط احتمالی، امروز باید مبارزه را با استفاده از آن ابزارو شیوه‌هایی پیش برد که جنبش عمومی مردم ایران خواهان آنست. هر نوع تلاش برای تحمیل شیوه‌های دیگر به جنبش مردم، نامش جز چپ روی و ماجراجویی چیز دیگری نیست و قطعاً به سود جبهه ارتجاع-بازار تمام خواهد شد. نبض جامعه را باید درست داشت، تا در تشخیص پشت سر ماندن یک شیوه مبارزاتی و بروز نشانه‌های رفتن به سوی شیوه‌های دیگر دچار اشتباه و شتابزدگی نشد. هنوز تا رسیدن آگاهی عمومی مردم ایران به لحظه درک کامل از مجموعه ساختار طبقاتی حاکمیت فاصله داریم. امروز باید بزر آگاهی را در جامعه پاشید تا هر شکلی از اشکال مبارزه که در دستور روز جنبش قرار می‌گیرد، متکی به این آگاهی باشد. در این صورت است، که نیروهای متحد، در این مرحله از جنبش می‌توانند بر پیشداوری‌ها و خود محوری‌ها غلبه کرده و جبهه "ضد ارتجاع-بازار" از مرحله همکاری واتحاد غیر مستقیم، وارد مرحله همکاری و اتحاد مستقیم شود.

* هاشمی رفسنجانی، در آستانه انتخابات خبرگان دوره سوم، در نماز جمعه خود و در توجیه دلائل برگمارگی علی خامنه‌ای، بعنوان رهبر، گفت که در ماه‌های آخر حیات آیت الله خمینی، از بیم درگذشت ناگهانی او و خارج شدن امور از دست همه، وی در خانه‌ای در جماران و در کنار بیت آیت الله خمینی مستقر شده بود.

داریم. تمام شرایط بحران زده اقتصادی و سیاسی در جامعه امروز ایران، حکایت از تشدید نبردها در پائین و در سطح جامعه و انعکاس قطعی آن در مجموعه حاکمیت دارد. دیر یا زود نتیجه این نبرد و شکاف‌های عمیق در میان مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی را -اعم از روحانی و غیر روحانی- شاهد خواهیم شد! نیروی واقعی و قطعی تحولات در ایران، امروز آن توده دهها میلیونی مردم غارت شده‌ایست که خونشان را سرمایه داری تجاری و مافیای ایران به کمک ارتجاع مذهبی در شیشه کرده‌است. در برابر این نیرو، سرمایه داری تجاری و متعبدان مذهبی آن، که نزدیک به ۴۰ درصد گردش اقتصادی کشور را در اختیار دارد قرار گرفته‌است. رقم نجومی یک هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان نقدینگی، در اختیار این سرمایه داری است، که متکی به آن در برابر جنبش مردم ایستاده‌است. هدف مرحله‌ای نبرد کنونی در جامعه ایران، به زیر کشیدن سرمایه داری تجاری ایران از قدرت حکومتی است. یعنی یک جابجایی بسیار جدی طبقاتی در حاکمیت! که با مقاومت‌های بسیار جدی روبرو است!

امروز و در نخستین گام جدی، جهت مقابله با این قدرت سیاسی-اقتصادی -درعین تشدید همه نوع افشاگری و مقابله سیاسی و فرهنگی با آن- بازپس گرفتن ابزارهای اقتصادی از این قدرت است، و این گام، در ابتدا با ملی کردن بزرگترین بنیادهای اقتصادی و مالی ممکن می‌شود که در قبضه آن است. بنیادهایی نظیر "تولیت قدس رضوی"، "کمیته امداد"، "بنیاد مستضعفان"، "بنیاد ۱۵ خرداد" و...

این ضرورتی است، که "راه توده" طی تمام سال‌های گذشته و در تمام تحلیل‌های خود از جامعه کنونی ایران برآن پای فشاری کرده و ضمن افشای نقش تشکیلاتی نظیر "جمعیت مؤلفه اسلامی"، "حجتیه"، "روحانیت مبارز"، "قذافیان اسلام" و... بر آن تاکید داشته‌است.

در نخستین اطلاعیه‌ای که راه توده بمناسبت پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری صادر کرد نیز، از جمله بر ضرورت بازگرداندن بنیادهای مالی یاد شده بالا به دولت تاکید شد. چه پیش و چه پس از این انتخابات، افشای قدرت تعیین کننده این بنیادها در جمهوری اسلامی و ضرورت آگاه ساختن مردم از نقش آنها در جمهوری اسلامی و کوشش برای توده‌ای ساختن شعار "ملی کردن بنیادهای مالی وابسته به بازار و ارتجاع مذهبی" از جمله تلاش‌های بی‌وقفه "راه توده" بوده‌است. این کانون‌های عظیم مالی توطئه علیه جنبش عمومی مردم ایران، باید درهم شکسته شود! این، مشی و شعار حزب توده ایران است!

هر نوع گام برداشتن در جهت سیاست‌های اقتصادی متکی به نفع و مصلحت توده‌های مردم ایران، ابتدا از همین گام آغاز می‌شود. همچنان که مقابله جدی با کانون‌های واقعی توطئه علیه جنبش مردم نیز با همین گام شروع می‌شود. باید به پایگاه اقتصادی ارتجاع و سرمایه داری تجاری حاکم حمله برد، تا بتسوان پایگاه سیاسی آن را از سیطره اش خارج ساخته و در اختیار مردم گذاشت. آن دفاع از آزادی و آن دفاع از مطبوعات که در بالا به آن اشاره شد، در خدمت این هدف باید پیش برده شود. مطبوعات، هر اندازه بیشتر مردم را در جریان این پایگاه اقتصادی ارتجاع حاکم و بازاری‌ها قرار دهند، تزلزل را در میان بدنه نیروهای نظامی به سود جنبش مردم بیشتر کرده‌اند و به سوء استفاده ارتجاع و متعبدان بازاری آن از بی خبری بدنه این نیروها از عمق واقعیات خاتمه بخشیده‌اند. بدنه نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی، باید تبدیل به بخشی از بدنه عظیم جنبش عمومی مردم ایران شوند! با تمام قدرت باید در این جهت حرکت کرد!

۵- در ایران، امروز هر روزنامه و نشریه‌ای که به آگاهی مردم یاری رساند، به توپخانه‌ای می‌ماند، که قلب ارتجاع و مافیای بازار را نشانه گرفته‌است. هر جلسه سخنرانی و هر اجلاسی که بر آگاهی مردم بیافزاید و زمینه متشکل شدن آنها را فراهم آورد، به آتش پهلونی این توپخانه شبیه‌است. به همین دلیل، جبهه ارتجاع-بازار با استفاده از همه ابزار و امکانات خود می‌کوشند این توپخانه و آتش پهلونی آنرا خاموش کنند و از متشکل شدن مردم جلوگیری کنند. بنابراین، درک موقعیت، توازن نیروها، اهمیت و ضرورت حفظ بقای آزادی نسبی کنونی مطبوعات، فاصله گیری از هر نوع چپ روی که به حفظ این بقاء لطمه بزند یک وظیفه انقلابی و ملی است. اگر جبهه ارتجاع و مافیای بازار با تمام توان خود می‌کوشد، که جامعه را به سوی خشونت و هرج و مرج بکشد، تا بتوان یک حکومت "قلدر" را برای سرکوب جنبش مردم بر مسند بنشانند؛ جنبش مردم وظیفه دارد این تلاش را خنثی کند. آنها می‌دانند که زمان و ادامه وضع موجود به هیچ وجه به سودشان نیست و تا امکان بهره گیری از قوای نظامی را دارند باید متکی به آن جنبش مردم را سرکوب کنند. اگر آنها می‌دانند که ادامه وضع موجود، بدنه نیروهای نظامی و حتی برخی فرماندهان غیر وابسته به سرمایه داری بازار را به جنبش مردم وصل خواهد کرد، پس باید کوشید این زمان را در اختیار جنبش گرفت!

مقاله وارده

"عدالت اجتماعی" و اعلامیه "حقوق بشر"!

ع. سهند

دستاوردهای انقلاب اکتبر در زمینه حقوق بشر، در مقیاس تاریخی مکمل دستاوردهای انقلاب های بورژوازی در قرن ۱۸ و ۱۹ در این زمینه است. تشکیل اولین حکومت سوسیالیستی در جهان که الهام بخش مبارزات کارگران، زحمتکشان و بشریت مترقی علیه ستم سرمایه داری و استعمار شد، برای اولین بار در تاریخ، یک سری حقوق اقتصادی و اجتماعی را بعنوان جزء لاینفک حقوق اساسی افراد بشر تضمین و تامین کرد.

در پی شکست فاشیسم و در نتیجه پیروزی بشریت مترقی در عقب راندن سرمایه داری انحصاری در فاصله دو جنگ جهانی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق فردی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای همه افراد بشر به رسمیت شناخت. مواد ۱ تا ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق مدنی کلاسیک برآمده از انقلاب های بورژوازی را در برداشته و مواد ۲۲ تا ۲۸ آن، حقوق اقتصادی و اجتماعی برآمده از انقلاب سوسیالیستی اکتبر را تعریف می کنند.

مهمترین مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر عبارتند از: حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی (ماده ۳)، حق مصونیت از شکنجه و رفتار ظالمانه (ماده ۵)، حق آزادی فکر و اندیشه (ماده ۱۸)، حق آزادی وجدان و مذهب (اصل ۱۹)، حق آزادی عقیده و بیان (ماده ۲۰)، حق امنیت اجتماعی (ماده ۲۲)، حق اشتغال (ماده ۲۳)، حق استراحت و تفریح (ماده ۲۴)، حق مسکن، درمان و خدمات اجتماعی ضروری (ماده ۲۵)، حق آموزش (ماده ۲۶)، حق شرکت آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه و بهره مندی از پیشرفت های علمی و نتایج آن (ماده ۲۷) و حق برخورداری از یک نظام اجتماعی و جهانی که در آن حقوق و آزادی های مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر کاملاً قابل تحقق باشد (ماده ۲۸).

این سند تاریخی از ابتدا مورد حمله ارتجاعی ترین محافل سرمایه داری جهان قرار گرفت. ایالات متحده آمریکا از امضای آن خودداری کرد و "فردریک هایک"، بنیانگذار فلسفه نولیبرالی کتاب "سراب عدالت اجتماعی" را در آن نوشت. از نظر آمریکا و هایک "اعلامیه جهانی حقوق بشر" کوششی است در جهت ترکیب و تلفیق حقوق مربوط به سنن لیبرالی غربی و مفاهیم کاملاً اقتصادی که از انقلاب مارکسیستی روسیه برآمده اند. حقوق مدنی کلاسیک و حقوق اجتماعی و اقتصادی جدید توأماً قابل تحقق نبوده و در واقع غیر قابل انطباقند" (سراب عدالت اجتماعی ص ۱۰۴-۱۰۳).

ایدئولوژی نولیبرالی حقوق اجتماعی و اقتصادی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را رد کرده و هرگونه کوشش در جهت تحقق آنها را در تقابل با منطق یک جامعه آزاد ارزیابی می کند (همانجا ص ۹) و در صدد است که اعلامیه جهانی حقوق بشر را محدود به حقوق مدنی کلاسیک برآمده از انقلاب بورژوازی نگذارد.

با توجه به این واقعیات، در شرایط تهاجم جهانی نولیبرالی، نحوه برخورد رسانه های خبری تحت کنترل سرمایه داری جهانی به پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر و مراسمی که با شرکت کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل که به همین مناسبت در پاریس برگزار شد، چندان غیر مترقبه نبود. آنچه غیر مترقبه است و در مواردی باعث تاسف می شود، این است که نشریات وابسته به نیروهای چپ در خارج از کشور، بدون استثنا، دنبال خط تبلیغاتی محافل سرمایه داری نولیبرالی را گرفته و تعریفی ناقص و مخوش از حقوق بشر و تصویری غیر چپ از اعلامیه جهانی حقوق بشر ارائه می کنند.

نگارنده این سطور، در اینجا قصد نقد و بررسی پرداختن های مخوش نشریات چپ مهاجر از اعلامیه جهانی حقوق بشر را نداشته و آن را امری مربوط به خود آنها و وابستگان آنها می داند، امری که مانند دیگر شعارها و موضع گیری های سیاسی و اجتماعی نهایتاً بایستی از آزمون زندگی و اقبال عمومی مردم ایران بگذرد. بعنوان یک توده ای نمی توانم با بی تفاوتی از کنار آنچه که بدین مناسبت در "نامه مردم" شماره ۵۴۶ منتشر شده است بگذرم. "نامه مردم" در اعلامیه ای که

بناسبت پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر منتشر کرده، اصول این اعلامیه را به حقوق مدنی کلاسیک برآمده از انقلاب های بورژوازی محدود کرده و حقوق اجتماعی و اقتصادی آن را، که پیوسته تحت عنوان "عدالت اجتماعی" شناسنامه حزب توده ایران بوده را مسکوت گذاشته و تصویری از یک حزب لیبرال را به نمایش گذاشته است.

نشریه "نامه مردم" (...) خواهان تضمین خدشه ناپذیر و بدون قید و شرط آزادی اندیشه، دین، بیان، قلم، مطبوعات و حق تشکیل احزاب، جمعیت ها، اتحادیه ها و سندیکاها صنفی" شده (...) از حقوق انتخاب شغل، محل سکونت و حق اعتصاب و حقوق مدنی و دموکراتیک شهروندان دفاع کرده و (...) خواهان اجرای بدون قید و شرط اعلامیه جهانی حقوق بشر و نظارت بر اجرای آن از طریق ایجاد نهاد مستقلی با شرکت نمایندگان سازمان ها، احزاب و گروه های سیاسی و صنفی کشور است.

همانند دیگران، می توان اعلامیه جهانی حقوق بشر را به چند ماده مشخص محدود کرد و همچنین می توان براساس مفاد این اعلامیه، خواهان استیفای این یا آن حق مشخص شد. ولی بطور حتم نمی توان "خواهان اجرای بدون قید و شرط اعلامیه جهانی حقوق بشر" شد و نظارت بر اجرای آن را به نهادی گسترده متشکل از نمایندگان سازمان ها، احزاب و گروه های سیاسی و صنفی کشور محول کرد.

نشریه "نامه مردم" با نگاهی غیر طبقاتی به مقوله های آزادی و دموکراسی به واقعیات جنبش درون کشور بی توجه است. در شرایطی که شعارهای "نان، کار، آزادی" و "هم نان و هم آزادی" مطرح است، و در شرایطی که ارتجاع نه به علت عوامل ذهنی، بلکه به علت عوامل عینی و در جهت درهم شکستن هرگونه مقاومتی در برابر ستم گیری نولیبرالی به جنبش آزادیخواهانه و عدالت جویانه مردم ما هجوم آورده است، نمی توان و نباید مقوله حقوق بشر را در چارچوب تنگ نولیبرالی آن مطرح کرد. برای توده ها دفاع از حقوق مدنی و حقوق اقتصادی و اجتماعی مردم همانند مبارزه برای آزادی ها و بر علیه نولیبرالیسم دو جنبه به هم پیوسته و یک روند واحد را تشکیل می دهند.

(بقیه "عراق" بهانه است از ص ۲)

*** انگلستان، در همراهی نظامی با آمریکا، به اروپای واحد نشان داد، که از حمایت آمریکا در هر نوع تصمیمی برخوردار است و حافظ منافع آمریکا در اروپای واحد است!**

سؤال برانگیزترین مساله در حمله اخیر آمریکا به عراق، همراهی غافلگیر کننده انگلستان با آن بود. در حالیکه همه کشورهای اروپایی پای خود را از این ماجراجویی جدید کنار کشیدند، انگلستان تا پایان همراه و دوشادوش آمریکا و بی اعتنا، به انتقادهای داخلی و اعتراض های کشورهای عضو اروپای واحد، در این حمله شرکت کرد.

گرچه هیچ یک از دولت های اروپای واحد، رسماً و علناً بر زبان نیاوردند و مطبوعات نیز اشاره مستقیم نکردند، اما واکنش های دو کشور بزرگ اروپایی، یعنی آلمان و فرانسه نشان داد، که آنها به خوبی از هدف انگلستان برای همراهی با نظامیان آمریکا در حمله به عراق آگاهی یافته اند. انگلستان در این همراهی نظامی با آمریکا، صریحاً به دیگر کشورهای اروپایی و بویژه دو کشور آلمان و فرانسه نشان داد، که علیرغم موضع ضعیفی که از نظر اقتصادی در اروپای واحد دارد، موقعیت او در اروپای واحد باید با محاسبه همکاری همه جانبه آمریکا و انگلستان در نظر گرفته شود! به زبانی دیگر، آمریکا به فرانسه و آلمان نشان داد، که منافع آمریکا در جامعه اروپا، توسط انگلستان محافظت شده و این کشور هر چه در اروپای واحد می کند و یا می گوید، از حمایت نظامی آمریکا برخوردار است.

همه این توطئه ها و کشاکش های پشت پرده سیاسی-اقتصادی- نظامی در میان کشورهای بزرگ سرمایه داری، زیر پوشش مقابله با تسلیحات کشتار دسته جمعی عراق و به قیمت ریختن خون مردم بی پناه این کشور صورت گرفته و می گیرد!

دو دولت آلمان و فرانسه، با پیشنهاد مشخصی، مبنی بر ضرورت تعویض نماینده سازمان ملل در هیات بررسی کننده تسلیحات عراق و اصولاً، تدوین برنامه دیگری برای این هدف، عملاً به مخالفت با برنامه های آمریکا در خلیج فارس و منطقه برخاستند. می توان انتظار داشت، که در آینده و با تشدید تضادهای درونی کشورهای بزرگ سرمایه داری، مقابله با یکه تازی آمریکا برای تثبیت موقعیت جهانی خود، به عنوان یگانه قدرت جهانی، در اشکال نویسی خود را نشان دهد.

سید هاشم آغاچری از جمله روشنفکران مذهبی ایران است، که معمولاً از آنان به عنوان "نواندیشان مذهبی" یاد می‌شود. تعلق به نسل مذهبی انقلاب ۵۷ دارد و از شمار طیف متنوع چپ مذهبی ایران نیز به حساب می‌آید. او از اعضای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران است. بخش وسیعی از این چپ، که در ابتدای پیروزی انقلاب به دموکراسی و آزادی بهای لازم را نمی‌داد، اکنون در تلاش است تا این غفلت تاریخی خود را جبران کند. همان اندازه که می‌کوشد حساب خود را از ارتجاع مذهبی جدا کرده و شعار "هر که نماز می‌خواند، متحد من است" را برای همیشه فراموش کند! شعاری که در سال‌های اول پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، درک اکثریت قریب به اتفاق آنها از "برادران مذهبی" بود. سال‌ها زمان نیاز بود و آشکار شدن بسیاری از واقعیت پنهان در پشت ریش‌های بلند و کوتاه و عمامه‌های سیاه و سفید، تا دانسته شود "برادر بازاری" حساب و کتابش، با دخل و خرج برادر زحمتکش فکری و پیدی جداست، گرچه هر دو، روزی سه نوبت به نماز بایستند! تا اینجا و تا این لحظه، بیست سال را این جنبش تکاملی پشت سر گذاشته است و سر بسیاری در این راه برپاد رفته است.

این سیر تکاملی را باید دنبال کرد، آن را شناخت، با لحظه، لحظه آن زندگی کرد؛ چرا که مبارزه اجتماعی در گرو اتحاد عمل میان نیروهای طرفدار تحولات ترقی خواهانه اجتماعی است. هنر ما، تنها آن نیست که خودمان با خودمان متحد شویم و با همفکران و هم مسلکان خود به اتحاد دست یابیم. هنر آنست که نیروی پراکنده یک جنبش وسیع اجتماعی به اتحاد دست یابد. اگر نشانیم، اگر ندانیم و اگر از سیر و سرگذشت‌ها را در درون کشور و در میان اقشار مختلف حاضر در این جنبش اجتماعی اطلاع نداشته باشیم، چگونه و چه وقت خواهیم توانست گام‌های عملی را برداریم؟ این یک تحقیق، برای ثبت در پژوهشکده‌ها نیست؛ بلکه یک وظیفه انقلابی و کوششی است که باید به نیروی مادی در جامعه تبدیل شود! تاریخ حزب توده ایران، علیرغم فرازونشیب‌هایی که داشته، پیوسته بر مدار این درک و شناخت حرکت کرده است و باز هم حرکت خواهد کرد. ما از اینکه صدای غریبانه مان، در فضای پر التهاب سال‌های اول پیروزی انقلاب ۵۷ شنیده نشد و از اینکه عزیزترین و مجرب‌ترین یاران خویش را در این راه از دست دادیم، عمیقاً متأثریم، اما وظیفه یک حزب انقلابی، نه افسوس نسبت به گذشته، بلکه تکامل و تدقیق بیشتر مشی خود و قرار دادن آن در خدمت امروز و آینده است!

این که چه رویدادهای خونی را پشت سر گذاشته ایم؛ دلیل بر نادرستی اصول پایه‌ای تکرش اجتماعی و شناخت ما از جامعه ایران و توازن نیروهای یک جنبش عمومی نیست و نمی‌تواند باشد. حزب توده ایران مشی و تگوش خود را نه در گذشته براساس رویدادها و حوادث تنظیم کرده و نه امروز می‌تواند و حق دارد چنین کند. همان اندازه که نمی‌تواند از قراردادن تجربه گذشته در خدمت راه آینده غفلت کند! با این اشاره، چکیده‌ای از مصاحبه "سید هاشم آغاچری" را در زیر می‌خوانید. هاشم آغاچری، از جمله امضاء کنندگان نامه اخیر روشنفکران مذهبی ایران خطاب به علی خامنه‌ای "رهبر" جمهوری اسلامی است. نامه‌ای که برای نخستین بار و برخلاف تمام نامه‌هایی که طی یکسال و نیم اخیر و بر سر هر نوع کارشکنی جبهه ارتجاع-بازار بر سر راه جنبش تحول طلبی و آزادیخواهی مردم ایران به "محمد خاتمی" نوشته می‌شد، این بار رسماً و خطاب به "رهبر" نوشته شد. این نامه در اعتراض به قتل‌های اخیر نویسندگان ایران و فعالان سیاسی کشور (داریوش فروهر و پروانه فروهر) نوشته شده و از شخصی "رهبر"، بعنوان مسئول قانونی نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی خواسته شده است، تا برای تامین امنیت عمومی مردم ایران و مجازات قاتلین اقدام کند.

قرائت ما از "دین" باید نوسازی شود!

گروه‌های مخالف جامعه مدنی، دچار انزوای اجتماعی شده‌اند و دیگر نمی‌توانند به نمایندگی از ملت سد راه تحولات شوند. به همین دلیل دست به واکنش‌های خشونت آمیز می‌زنند!

دموکراسی و جامعه مدنی را به مثابه یک پروژه دراز مدت و تدریجی نگاه نکنیم. اگر با این زاویه و منطق به موضوع نگاه نکنیم در انصورت انتظارات و توقعات زودرس و شتابزده از یک فرآیند اجتماعی و تدریجی نخواهیم داشت. علاوه بر این، هر فرآیندی نوسازانه و اصلاحی در کنار سودی که برای جامعه به ارمغان خواهد آورد، هزینه‌هایی را نیز به همراه می‌آورد. اگر ما انتظار داریم که روزی دموکراسی و جامعه مدنی داشته باشیم و استبداد بصورت تاریخی ریشه کن شود و فرهنگ تک گونی جایش را به فرهنگ دیا لوگ بدهد، طبعاً باید هزینه‌های ناگزیری را که این فرآیند به همراه خواهد داشت، بپذیریم. به عبارت دیگر جامعه‌ای در حال زایمان است، بناچار این زایمان دردهایی دارد که این دردها فشارهای ناشی از یک زایمان فرهنگی و اجتماعی که قصد دارد دوران گفت‌وگو را نو را ایجاد بکند و گفت‌وگو را منسوخ نکند. هم برای کسانی که به پروژه جامعه مدنی و دموکراسی علاقه دارند و هم برای کسانی که از این پروژه نگرانند تفتن به این نکته آموزنده است، زیرا از یک سو باعث می‌شود که گروه نخست دچار یاس و ناامیدی نشوند و از سوی دیگر گروه دوم به هراسی بیش از حد نیفتاده و به موضعگیری علیه این گروه دست نزنند. اتفاقاتی که بخصوص در چند سال اخیر رخ داده است، به گمان من، اتفاقاتی دور از ذهن و خلاف انتظار نیست. اگر ما توجه نکنیم به تاریخ کلاسیک و معاصر ایران همه چیز در خدمت نفی فرهنگ گفتگو و مفاهیم بوده است. فرهنگ سیاسی موجود در ایران ساخت سیاسی، شکاف میان دولت و ملت، تهدیدات خارجی بخصوص امپریالیسم، فشار استعمار، واپس ماندگی نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی همه اینها دست به دست هم می‌داده است و باعث می‌شود فضای گفتگو در جامعه ما بسیار ضیق و تنگ باشد.

متأسفانه تفکر دینی سنتی - که فرد یا گروهی را در مسند مطلقیت می‌نشاند و آنها را به عنوان نمایندگان حقیقت متعالی و مطلق در جایگاهی قرار می‌داده که هر دگر اندیشی را بعنوان بد دینی و کج مذهبی، تکبیر و محکوم بکنند - به این امر کمک کرده است. این در حالی بود که نهادهای سیاسی و دستگاه اقتدار به هیچ وجه با فرهنگ گفتگو که لازمه آن در واقع اندیشه مستقل و انتقادی هستند، دمساز نبود و فقدان یک عرصه عمومی در جامعه برای گفتگو و مفاهیم، که زمینه و پیش شرط هرگونه دموکراسی واقعی است، موجب خروج از مصونیت انحصاری می‌شد و این موضوع ریشه طولانی دارد.

انقلاب اسلامی یک تحول بود و از حیث نظریه ضربه سختی به آن نحوه اقتدارگرانی مطلق که در نهاد سیاسی متجسم می‌شد، وارد کرد و با تکیه بر حقوق مردم و مشارکت آنها و اعتقاد آنها به مرجعیت‌ها و اتوریته‌هایی که در جامعه ایرانی وجود داشت، راه تازه‌ای را گشود. اما متأسفانه این راه که در عرصه نظریه یک تحول بزرگ بود، در جامعه ما بنا به علل گوناگونی از جمله وجود تروریسم در سال‌های اول جنگ و ضرورت‌های ناشی از ۸ سال جنگ تحمیلی و بقایای فرهنگ ما قبل مدنی که هنوز در بسیاری از لایه‌های اجتماعی و دینی ما وجود داشت و الزامات ناشی از قدرت‌گیری بخشی از گروه‌ها و نیروهای سیاسی و مذهبی همه اینها باعث شد که پروژه جمهوریت خواهی و دموکراسی که بناچار راهبردی بود به فرهنگ گفتگو و انتقاد و مفاهیم و ایجاد عرصه عمومی، در میانه راه متوقف بشود.

دوم خرداد حرکت دیگری بود در فرآیند تکاملی مردم در مسیر انقلاب و در واقع نقطه عطف دیگری بود در فرآیند تکاملی مردم سالاری و لوازم و آثار آن. لذا به اعتقاد من در گسترده حوادث و وقایع تاسف باری که گاهی دیده می‌شود، نباید خیلی اغراق کرد. اگر ما توجه نکنیم که چه تحول عظیمی در جامعه ایران در حال وقوع است با بعضی از اقدامات مخالفی که در گوشه و کنار رخ می‌دهد، در مقیاس به این حرکت بگونه واقعی برخورد خواهیم کرد و به این نتیجه خواهیم رسید که امروز در ایران گروه‌هایی که مخالف با دموکراسی و پروژه مردم سالاری و جامعه مدنی هستند، بسیار اندک‌اند، بشکلی که می‌شود از آنها بعنوان باندهای محدود وابسته بقدرت نام برد که در یکی دو سال اخیر بشدت در جامعه ما دچار نوعی ایزولاسیون اجتماعی و سیاسی شده‌اند. شاید یک دلیل واکنش‌های خشونت آمیز فرقه گرایانه و شبه مافیائی که ما در جامعه می‌بینیم، بخصوص بعد از دوم خرداد، بیان کنند همین واقعیت هست که این گروه‌ها امروز نمی‌توانند به نمایندگی از ملت سد این راه

سخنرانی مصطفی تاج زاده، معاون سیاسی وزارت کشور
در دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، در تبریز:

ما حق نداریم آزادی نسل دوم انقلاب را سلب کنیم!

آزادی - در اندیشه سیاسی متفکران ایرانی، چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، برای آزادی جایگاه مهمی در نظر گرفته نشده بود و در اکثر قریب به اتفاق مواقع و موارد، انتخابی که در عرصه سیاست پیش روی اندیشمندان و نیز دولتمردان ما قرار داشته است، از یک سو "سلطه" و "غلبه" یا همان استبداد و دیکتاتوری بوده است و از سوی دیگر "فتنه" یا "هرج و مرج" یا به تعبیر دیگر آشوب. یعنی یکی از این دو انتخاب را در مقابل خود می دیدند که نوعا گزینه اول را بر دومی ترجیح داده اند. مهمترین دلیلش این بوده است که در حکومت استبدادی "نظم" هر چند ناعادلانه، به هرحال وجود دارد، اما در فتنه یا هرج و مرج، شیرازه امور از هم می پاشد و امکان وجود یا تداوم حیات اجتماعی از میان می رود.

انقلاب - انقلاب ها وقتی مرحله مقابله با ضد انقلاب داخلی و دشمن خارجی را پشت سر گذاشتند به دو راهی مهمی می رسند که بسیاری از آنها متاسفانه در آن دو راهی به انحراف کشیده می شوند. به این معنی که ممکن است "قدرت" در دولت بگونه نسی مطلق شود که به تدریج حقوق و آزادی های شهروندان، بخصوص حقوق و آزادی های نسل دوم انقلاب که دوران مبارزه را ندیده است، سلب گردد و دولت به سمت دیکتاتوری سوق داده شود. اینکه می گویند انقلاب ها در صورت بقا و دوام به سمت استبداد کشیده می شوند، بدان سبب است که تقویت قدرت دولت در دوران اولیه پیروزی، مهمترین راه برای حفظ دستاوردهای انقلاب محسوب می شود، اما همین قدرت تقویت یافته که در ابتدا "وسیله بی" پیش نیست، در اغلب انقلاب ها بعد از مدتی به "هدفی" تبدیل می شود که همه چیز، حتی حقوق و آزادی های مشروع و قانونی شهروندان، در مقابل آن غیر اساسی تلقی و نادیده انگاشته می شود... در کشورهایی که انقلابشان شکست خورده، نظامی استبدادی حاکم شده است.

بحث ما در مورد آزادی خواهان و انقلابیونی است که برای کسب آزادی و حقوق قانونی مردمشان به صحنه آمدند، رنج کشیده و رژیم استبدادی را ساقط کرده اند. انقلاب نیکاراکوت، انقلابی استثنائی بود که در کوتاه مدت به دیکتاتوری ختم نشد و به سوی استقرار دموکراسی پیش رفت. البته کنار رفتن انقلابیون و واگذاری قدرت و دولت به رقبای این شرط صورت گرفت که فضای جامعه باز باقی بماند و خود سرکوب نشوند و در صحنه سیاسی حضور داشته باشند و بتوانند به عنوان یک حزب و جریان سیاسی قدرتمند، به حیات اجتماعی خود ادامه دهند و در صورتی که شهروندان دوباره به آنان اقبال کنند، بتوانند مجدداً به صحنه قدرت باز گردند.

انقلاب اسلامی نیز از این روند و این انتخاب گریزی ندارد. یا ناچار است حفظ امنیت اجتماع را معادل حفظ امنیت دولت و حکومت بداند و در نتیجه کمترین توجه را به حقوق و آزادی های اجتماعی و سیاسی مردم داشته باشد یا مجبور است به سمتی برود که به موازات تثبیت و استقرار نظام، شهروندان هم از حقوق و آزادی های خود بهره مند شوند.

از سوی دیگر، اگر خوب به مسأله دقیق شویم می بینیم که یکی از عواملی که ممکن است انقلاب را در معرض خطر قرار دهد، از این قرار است: قبل از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جدید، انقلابیون به رغم برخی اختلاف نظرها، در نفی نظام استبدادی اشتراک نظر و عقیده دارند و در نتیجه معمولاً به صورت مشترک عمل می کنند، اما در ایجاد نظامی که قرار است مستقر شود، اختلاف نظرهای زیادی پیدا می شود که اگر مجرای طبیعی و قانونی برای بروز پیدا نکند، پس از مدتی انقلابیون چاره را در سرکوب همزمان قدیم خود خواهند دید.

باشوند و چون مستزوی هستند، ناچار دست به شیوه های غیر قانونی و شیوه های انشعاب طلبانه سکتاریستی از حرکت کلی ملت می زنند. به اعتقاد من این واکنش های استرس وار در واقع دست و پا زدن های بواقع مذبحخانه، خود علامت این هست که آینده ایران، آینده دموکراسی، جامعه مدنی و مردم سالاری است. البته به دلیل ریشه داری فرهنگ و ایمان دینی در اعماق جامعه ما مطمئناً این دموکراسی و مردم سالاری در چارچوبه ای دینی رقم خواهد خورد.

جامعه مدنی را کسی بوجود نمی آورد، بلکه جامعه مدنی بوجود می آید. ما نباید تصور بکنیم که واقعه دوم خرداد و رفتن چند نخبه و آمدن چند نخبه دیگر است که این نخبگان بنحو اراده گرایانه تصمیم می گیرند که امروز جامعه مدنی ایجاد بکنند و فردا جامعه مدنی ایجاد خواهد شد. من به نقشی بیش از نقش پلیس راهنما برای یک دولت اصلاح طلب قائل هستم و معتقدم که دولت می بایستی برای خود تعهدی قائل شود و با موانعی که بر سر راه پروژه جامعه مدنی است قاطعانه برخورد بکند، با رفتار خودش، علاوه بر گفتار، روند مذکور را تشدید و تعمیق بکند.

ما باید از لحاظ اجتماعی جامعه را نوسازی بکنیم؛ از نظر ساختار طبقاتی و از نظر اقتصادی جامعه بایستی نوسازی بشود. قرائت دینی ما هم باید نوسازی بشود. اگر قرائتی که از دین داریم ما قبل دموکراتیک و ما قبل مدنی باشد، موانع جدی بر سر راه پروژه جامعه مدنی قرار می گیرد. ما در این زمینه دچار خلأ هستیم.

ما نیازمند نوسازی هستیم. نوسازی که بر مبادی و حیاتی و دینی بنا شود. جامعه مدنی که ما از آن نام می بریم جامعه مدنی است که در درجه اول مبتنی است بر توحید، نفی استبداد، کرامت انسانی، ضرورت مشارکت همه در سرنوشت خود، نسبی بودن حکومت و حکومت کنندگان، حقوق متقابل انسان ها بر یکدیگر، ضرورت مشارکت دسته جمعی برای نیل به حقیقت و اینکه هیچکس حقیقت مطلق در دستش نیست و همه ما بشری نسبی و خطا کار هستیم که با اندیشه و رفتار غیر معصومانه خود آنچه را که بدست می آوریم، آمیزه ای است از خطا و حقیقت.

در قانون اساسی ما رهبری، شورای نگهبان، خبرگان، نهادهایی هستند که از نهاد دینی تبدیل به نهاد سیاسی شده اند، این نهادها هر چه نسبت به مفاهیم دینی درک و فهم نوتری پیدا بکنند و در واقع با زیر ساخت های ذکر دینی مواجهه انتقادی بکنند. اگر حرکت نظام به سستی باشد که از خود مفهوم زدائی بکند، بنفع قرائت های ما قبل مدنی تمام خواهد شد، تبدیل پدیده قدرت به یک پدیده انحصاری در دست یک طبقه بنام روحانیت بعنوان یک طبقه اشرافی، نوعی الیگارشی است که طبعا شکاف بین نظام سیاسی و آنچه در جامعه دارد اتفاق می افتد را بیشتر می کند...

روحانیت

هیچ کس امروز نمی تواند منکر نقش مستقیم روشنفکرانی مثل مهندس بازرگان و دکتر علی شریعتی در تحول اندیشه دینی تاریخ معاصر ایران باشد، ضمن اینکه دانشگاه و روشنفکران غیر مستقیم نیز بر اندیشه روحانیون اثر گذاشته اند. تفاوت آشکاری وجود دارد میان روحانیونی که از حصار حوزه خارج نشدند و در آن چارچوب ماندند و جهان بینی بسته و بریده از دنیای پیرامون خود پیدا کردند، با روحانیونی که این حصارها را شکستند و از آن دنیا بیرون آمدند و با دنیای جدیدی در دانشگاه ها روبرو شدند. امثال آیت الله طالقانی، استاد مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح و بسیاری از روحانیون دیگری در دهه ۲۰ و ۳۰ تاریخ ما از قم یا شهرهای دیگر مهاجرت کردند و آمدند به تهران و وارد دانشگاه های ما شدند، تحصیل کردند یا تدریس کردند. نخستین نقشی که روشنفکران ایفاء کردند و می کنند یک نگاه برون دینی به دین است و در نتیجه اتخاذ یک موضع انتقادی نسبت به دیانت سنتی است. در واقع روشنفکران به مثابه آینه ای عمل می کنند که بخش سنتی ما و روحانیت ما می تواند ضعف ها و مشکلات خود را در این آینه ببیند و در صدد چاره جویی برآید. از سوی دیگر با تولید یا توزیع اندیشه های نوین دینی توسط طیف روشنفکری ما که از قبل انقلاب وجود داشته است و تا امروز نیز ادامه دارد، در واقع جامعه روحانیت می تواند به عنوان مخاطبان و درعین حال منتقدان مستقل مشارکت کند. در این پروژه در واقع روشنفکران و روحانیون به کمک هم و در یک عرصه دیالوگ جمعی اندیشه ای مشارکت می کنند برای نوسازی دینی.

اینکه حوزه دینی ما چگونه می تواند متحول بشود، به اعتقاد من این تحول باید در گفتار زیر ساختی رخ بدهد. یعنی گفتار مسلط به اندیشه های دینی ما باید عوض بشود و الا غور و بررسی کردن در یک فتوی و تغییر دادن یک فتوای مشخص شرعی مشکلی را حل نمی کند. اینها وصله پینه زدن های جزئی به یک لباسی است که اساساً این لباس دیگر تناسبی با این بدن رشه یافته و نوین اجتماعی ندارد.

دو گروه در برابر تحولات ایستاده اند!

مصطفی تاج زاده معاون سیاسی-اجتماعی وزارت کشور در گردهمایی معاونین سیاسی-امنیتی استانداری ها در اهواز گفت: طرح ساماندهی سیاسی کشور در سه ماهه اخیر در دستور کار وزارت کشور قرار گرفته است. وزارت کشور با دعوت از فعالین خبری و گروه های سیاسی و نخبگان کشور و همچنین کارشناسان امور سیاسی و امنیتی و مراکز دانشگاهی و پژوهشی برای تهیه چارچوب این طرح و ساماندهی سیاسی برنامه ریزی شده است. مباحث بحث ها و تبادل نظرهای که در این جلسه به عمل آمده است، می تواند با تصویب دولت و تأیید مقام معظم رهبری، دستور کار مناسبی برای سامان سیاسی کشور شود. ضمناً برای تشکیل دادگاه جرائم سیاسی که فصول و اصول قانونی اساسی (اصل ۱۶۸) قید شده، اقدام شده است.

دولت آقای خاتمی مانند مصلح و اصلاح گر با دو گروه مخالف مواجه است. گروهی تندروها هستند که خواهان اصلاحات ساختار گرایانه می باشند و گروهی که با هر نوع اصلاحاتی مخالفند.

تاج زاده در همین سخنرانی اقدام مجلس برای تعیین دبیرخانه نظارت بر انتخابات شوراها را غیر قانونی اعلام کرد و گفت: انتخاب دبیرخانه نظارت بر انتخابات شوراها شهر و روستا غیر قانونی بوده و چنین سستی وجود ندارد. ما در حال مکاتبه هستیم، تا مشخص شود این پست از کجا آمده و ما نمی دانیم این انتخاب بر چه اساسی صورت گرفته است.

دبیرخانه غیر قانونی

مجلس اسلامی که مطابق قانون اساسی ناظر بر انتخابات شوراهاست، اعضای هیات عالی نظارت بر این انتخابات را برای ۲۸ استان انتخاب کرده است. برای هر استان ۳ عضو و مجموعاً ۸۴ نفر در این هیات عضویت دارند، که از میان ۲۲۰ نماینده مجلس که داوطلب عضویت در هیات عالی نظارت بودند انتخاب شدند. اکثریت قریب به اتفاق این هیات از وابستگان به فراکسیون ارتجاع در مجلس اسلامی است و در رأس آن آیت الله موحیدی ساوچی قرار گرفته است، که از مخالفان سرسخت برنامه های دولت خاتمی است. این امر از هم اکنون مسئله رد صلاحیت ها به سود جبهه ارتجاع را به کانون نگرانی های مربوط به این انتخابات تبدیل کرده است. ضمناً بنا بر حکمی که از سوی موحیدی ساوچی بعنوان رئیس هیات نظارت مرکزی انتخابات شوراها صادر شده، "محمد رضا رحیمی" به سمت مسئول دبیرخانه هیات نظارت بر این انتخابات منصوب شده است. محمد رضا رحیمی در جریان انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، استاندار کردستان بود و رهبری مخالفت با خاتمی و تقلب در شمارش آراء و صندوق سازی به سود علی اکبر ناطق نوری را برعهده داشت. پیرامون این امر پرونده ای بر اساس تحقیقات تشکیل شده و تسلیم قوه قضائیه شده است، اما تاکنون به این پرونده رسیدگی نشده است. پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، رحیمی، که با مخالفت وسیع مردم کردستان روبرو بود و همچنین بدلیل نقشی که در تقلب در انتخابات داشت از سمت استانداری کردستان برکنار شد، اما بلافاصله از سوی قوه قضائیه که پرونده رسیدگی به تخلفات وی به آن واگذار شده بود، به سمت مشاور قوه قضائیه برگزیده شد!

انتصاب او به سمت دبیر هیات نظارت بر انتخابات شوراها، نه تنها حکایت از حمایت از رحیمی برای تقلب در انتخابات شوراها دارد، بلکه تقدیری است که از سوی جبهه ارتجاع-بازار بدلیل خدمات او در انتخابات ریاست جمهوری به جبهه ارتجاع به وی داده می شود. آنچه که تاج زاده در اهواز اعلام کرده و آن را غیر قانونی اعلام داشته، همین انتخاب است!

جمله معروف "انقلاب فرزندان خود را می خورد"، ناشی از همین روند است، یعنی اختلاف سلیقه هایی که بین انقلابیون نسل اول ایجاد می شود، چون مجرای قانونی مناسبی برای ظهور پیدا نمی کند، به شکل خشونت آمیز و حذفی تاجلی می کند. به دیگر سخن انقلابیون در پشت درهای بسته و با یارگیری و بانڈبازی و طراحی های مختلف و نهایتاً سرکوب یاران، سعی می کنند یک طرف اختلاف را از صحنه خارج کنند و به این ترتیب نظام انقلابی هر از چندی بخشی از نیروهای خود را از دست می دهد. به هر یک از انقلاب ها نگاه کنید می بینید در خلال یکی دو دهه پس از پیروزی، بسیاری از عناصر و حتی بسیاری از کادرهای انقلابی توسط خود انقلابیون و عمدتاً به علت اختلافاتی که با یکدیگر پیدا کرده اند، حذف شده اند. یعنی ترور، محاکمه، سربسته و یا تبعید گردیده و در هر حال از صحنه سیاست بطور کامل کنار گذاشته شده اند.

محمد خاتمی و گفتگوی تمدن ها-

نظریه گفتگوی تمدن ها که مضمونی مسالمت آمیز دارد، از سوی جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظامی برآمده از انقلاب اسلامی در برابر نظریه ای ستیزه جویانه (جنگ تمدن ها) مطرح شد که امریکائی های مدعی صلح و تمدن پرچمدار آن بوده اند. نفس این تقابل بسیار معنا دار و جالب توجه است.

آقای خاتمی نماینده جریان اصلاح طلب درون انقلاب است که با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد، انظار جهانیان را به خود جلب کرد.

نظریه جنگ تمدن ها تنها منافع امریکا را نمایندگی می کند، این حقیقت از دید منتقدان نظریه مذکور مخفی نمانده است. امریکا در طول جنگ سرد از تابوی کمونیسم برای مجبور ساختن اروپا به پیروی و تابعیت از سیاست های سلطه طلبانه خود نهایت بهره را برد. با فروپاشی بلوک شرق دیگر دشمن مشترک و مہیبی وجود نداشت که اروپا را به ادامه این پیروی وادار سازد. لذا اروپا دیگر خود را ملزم به دنباله روی و حضور در عرصه بین المللی به عنوان شریک درجه دوم امریکا نمی دید. تلاش برای ایجاد اروپای واحد، عدم پذیرش یک تازی امریکا در خاورمیانه، مخالفت با انحصار فرماندهی ناتو در دست امریکا و عدم همراهی با امریکا در تجاوز به عراق از جمله این موارد است. لذا امریکا برای حفظ سیطره خود بر اروپا ناگزیر از ساختن دشمنی موهوم است. نظریه جنگ تمدن ها که مدعی وجود تهدید تمدن غرب از سوی تمدن های دیگر بویژه تمدن اسلامی-کنفوسیوسی است، چنین هدفی را تعقیب می کند. فهم این حقیقت برای اروپائیان چندان دشوار نیست. بنابراین طرح نظریه گفتگوی تمدن ها آنچه از سوی نماینده تمدنی که به زعم امریکائی ها دشمن خطرناک و ستیزه جو می باشد برای اروپائیان جالب توجه است. همچنین، جامعه اروپا که خود را برای رقابت با امریکا در گسترش روابط و نفوذ اقتصادی-سیاسی در مناطق مختلف جهان آماده می کند، علی القاعده می گوشت در انظار عمومی جهان در حال توسعه هر چه بیشتر حساب خود را از امریکا جدا کند. مجموعه عوامل و دلائل فوق موجب می گردد اروپا از نظریه گفتگوی تمدن ها در برابر نظریه جنگ تمدن ها استقبال کند.

متأسفانه باید گفت برخی از جناح های سیاسی داخل کشور و بطور مشخص مخالفان دولت خاتمی، به دلیل توسعه ناپاافتگی ساختاری در فکر و سیاست، از درک این افتخار ملی عاجز ماندند. مقدم داشتن اغراض و منافع گروهی بر مصالح ملی موجب گردید، تا این جناح نه تنها از این ابتکار رئیس جمهوری استقبال نکند، بلکه آن را شعاری مبهم و مشکوک قلمداد نماید. تقلیل نظریه گفتگوی تمدن ها به برقراری رابطه سیاسی با امریکا و سخیف تر از آن، تشبیه گفتگوی میان تمدن ها به گفتگوی میان هیپی ها در هایدپارک لندن، حداکثر بی هنری بود که این جناح در تخطئه یک افتخار بزرگ ملی از خود نشان داد.

فراتر از این، برخی از عناصر افراطی جناح خاص، آنچنان در حب و بغض های جناحی گرفتار آمدند که شعار طرفداری از نظریه جنگ تمدن ها را سر دادند و به این ترتیب به نام ضدیت با امریکا از نظریه ای دفاع کردند که تئورسین های امریکائی آن را به عنوان مبنای استراتژی سیاست خارجی امریکا برای حفظ سیاست این قدرت جهانی طراحی کرده اند.

اگر تهاجم فرهنگی یا به عبارت بهتر، تبادل کاملاً نابرابر فرهنگی و اطلاعاتی میان شرق و غرب یا شمال و جنوب یک واقعیت است که هست، تنها راه معقول، مسالمت آمیز و درعین حال موثر برای مقابله با آن استفاده از آسادی جهانی در پذیرش نظریه گفتگوی تمدن ها و جهت دادن به این گفتگوهاست.

کشف "انسان" افسانه ای و ماتریالیسم خوابگونه!

۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱، در ۸۲ متری بلندترین تیغه بخشی از سلسله جبال آلپ، که مرز بین ایتالیا و اتریش است، یک زن و شوهر آلمانی بنام های "اریکا و هلموت زیمن"، در گودی تنگه کوه پیکر یخ زده و قهوه ای رنگی را در یک یخچال طبیعی کشف کردند. این پیکر بر اثر آب شدن بخش فوقانی یخ، نمایان شده بود. کشف این انسان مومیایی شده [۱]، که بخاطر کشف آن در دره "اوتستال"، روزنامه ها به آن نام "اوتسی" دادند، در روزهای بعد، با کشفیات دیگری همراه شد:

کلاه دوخته شده از پوست خرس قهوه ای، لباسی از تکه های بهم دوخته شده پوست بزکوهی [۲]، کمرب چرمی بطول ۲ متر، که وسط آن یک جیب چرمی تعبیه شده، شنلی از الیاف گیاهی، که با نخ های گیاهی و چرمی بهم دوخته شده، کفش چرمی ای که از یک تکه چرم ضخیم کف کفش (پوست خرس) و روکش چرمی ای که با بندهای چرمی به کف کفش دوخته شده و در آن در یک کیسه توری، بافته شده از الیاف گیاهی، که برای جلوگیری از سرما، با علف خشک پر شده بود، قرار داشت (این توری با علف درون آن، همانند جورابی به پای چپ "اوتسی" بود)، چاقوی سنگی، با دسته ای چوبی و غلافی از الیاف گیاهی، ترکش تیری که در آن ۱۲ عدد چوب تیر نیمه ساخته، دو تیر ساخته شده، با نوک پیکانی سنگی [۳] وجود داشت، وسائلی بود که بعداً در همان محل کشف پیکر مومیایی شده، کشف شد. ترکش یافته شده در محل نیز از پوست بوده و ساخت کمان ۱۸۲ سانتیمتری انسان یافت شده، هنوز به پایان نرسیده بود. تیری با دسته چوبی و تیغه ای مسی [۴] در جیب چرمی کمربند، سوزنی از استخوان وسطی مسج پای یک حیوان، سنگ چخماقی با دسته ای چوبی (همانند یک خودکار) همگی از وسایل همراه این انسان بودند.

همچنین سنگ مهره ای از سنگ مرمر سفید با سوراخی در وسط آن، که از آن چندین بند چرمی گذرانده شده بود، در دو ظرف استوانه ای از پوست درخت سپیدار که در محل یافت شد، تکه هایی از ذغال نیمه سوخته در ۳ برگ تازه درخت "آرون" (درختی با برگی شبیه درخت چنار)، دو تکه قارچ که بر روی درخت سپیدار رشد می کند (و دارای خواص آنتی بیوتیک و جلوگیری از خونریزی از زخم است) و قارچی که بر روی درخت "بوخه" رشد می کند (و با جرقه های سنگ چخماق بسرعت آتش می گیرد) وسایل دیگر این انسان یافت شده بود، که در روزهای بعد کشف شد. همچنین کوله پشتی ای از چوب خمیده، که تنها اسکلت آنرا تشکیل می داد، بدون آنکه دیواره هایی (احتمالاً از پوست) دیگر بر آن وجود داشته باشد. بدین ترتیب، انسانی متعلق به ۵۳۰۰ سال پیش کشف شد!

انسان یافته شده، در بخش فوقانی دره "اوتستال"، که از طریق شمال به کشور اتریش وصل است "اوتسی" نام گرفت. در ماه ها و سال های بعدی تحقیقات وسیعی در رشته های مختلف علوم پایه ریزی شد، که همچنان ادامه دارد. پس از خارج ساختن "اوتسی" از یخ، به کمک پلیس اتریش، آنرا با هلیکوپتر ابتدا به انستیتوی پزشکی قانونی و سپس انستیتوی آناتومی دانشگاه "اینسبروک" در اتریش منتقل کردند.

اوتسی، در اواخر سال ۱۹۹۷ به موزه ویژه ای که در شهر "بوتسن" ایتالیا ساخته شده است [۵]، منتقل شد. در این موزه "اوتسی" در سردخانه ای با شرایط حرارتی و رطوبتی (۹۶-۹۸٪ رطوبت و ۶- درجه سرد) همانند یخچال طبیعی در کوهستان آلپ [۶] نگهداری می شود، و از پشت پنجره ای می توان او را از نزدیک مشاهده کرد.

بدین ترتیب، امکان ادامه تحقیقات در سال ها و دهه های آینده، با کشف متدهای جدید، ممکن خواهد بود. این مومیایی ۵۳۰۰ ساله بدین ترتیب به گنجینه بزرگ علمی برای بشریت تبدیل شده است. اهمیت این مومیایی کشف شده، در آنست، که تنها مومیایی ای است، که پس از مرگش، با مراسم آئین روز تولدین نشده است، بلکه در شرایطی ویژه و بر اثر یک حادثه، جان سپرده است و جسد آن با تمام وسایل زندگی و کارش باقی مانده است. وسائلی که می توان آنرا کم و بیش "معمولی" دانست [۷]. ظاهراً این انسان ۵۳۰۰ سال پیش، در گودال و در پناه صخره ای به خواب رفته است. سپس برف و یخ (که در

اثر آب شدن و دوباره منجمد شدن برف بوجود می آید) بر سرش ریخته و او قرن ها (در دوران هایی به بلندی تا ۶۰ متر) در میان یخ ها بوده است.

نتایج برخی از تحقیقات بر روی "اوتسی"، شناخت های جدیدی را بوجود آورده است. اینکه، "اوتسی" انسانی است متعلق به ۵۳۰۰ سال پیش، با سن متوسط بین ۴۵ تا ۴۵٫۷ سال. قد او ۱۶۰ سانتی متر و وزنش ۴۰ کیلوگرم بوده است (وزن مومیایی و یخ زده او اکنون ۱۳ کیلوگرم است). از نظر ژنتیک باید او را اروپایی دانست، که در دره های جنوبی کوهستان آلپ [۸] می زیسته است، غذای او (که تعیین آن با بررسی بقایای غذای مانده در روده هایش عملی شد) از غلات، و گوشت حیوانی بوده است. او از حیوانات اهلی، از جمله بز، گوسفند و خوک استفاده می کرده است [۹]. از طریق گله داری، شکار و کشاورزی [۱۰] در دره های کوهستان نیازهای خود را برطرف می ساخته است. در این دوران وضع اقلیمی به نحوی بوده، که این بخش از کوهستان آلپ، از جمله بلندی های آن، پوشیده از برف نبوده است. ازدیاد بیش از حد معمول "آرسن" بر روی موهای او [۱۱] به عنوان نشانه کار او برای ذوب سنگ معدنی دارای مس ناخالص (مخلوط با آرسن) ارزیابی شده است. سختی نسبی تیغه تبر او از همین امر حکایت دارد. کشف این تبر مسی باعث شد، که در برداشت تاریخی، که تبر مسی را به ۴۰۰۰ سال پیش در این بخش از جهان نسبت می داد، تجدید نظر شود.

خال کوبی های متعدد (۵۷ عدد)، که بر پوست روی مفاصل و کمر او وجود دارد، در ارتباط با تغییرات "اتریتیک" مفاصل که در عکس اشعه ایکس قابل دیدن است، به مثابه اقدامات درمانی ارزیابی شده است. در آزمایشات بکمک یک "آلدوسکپ"، که ویژه او ساخته شده، مغز چروکیده و حنجره او در فیلم تهیه شده دیده می شود، که از نظر آناتومی قابل شناخت است، همچنین ریه چروکیده و سیاه رنگ، قلب و دیگر اندام های بشدت چروکیده او، که از همه آنها فیلمبرداری شده است.

از تمام مراحل کشف مومیی، خارج کردن از یخ [۱۲] و آزمایشات و تحقیقات، فیلم آموزنده ای تهیه شده است. در این فیلم برخی از دانشمندان دست اندرکار، نظرات متعددی را از جمله درباره علت رفتن "اوتسی" با ابزار ناتمام شکار-جنگی به کوه و چگونگی مرگ او و... مطرح می سازند. در عین حال آنها از طریق تهیه وسایل و ابزار کار، شکار، لباس و دیگر کشفیات، موثر بودن وسایل و نحوه عمل آنها را نشان دادند.

از جمله تبر مسی "اوتسی" که در کوره ای ابتدایی، با تکرار چندین باره عمل تولید، ریخته و صیقل داده شده، که با آن تنه درخت "ایبه ای Eibe" را به قطر حدود ۱۲ سانتی متر قطع کردند [۱۳]. از چوب درخت قطع شده، کمان ۱۸۲ سانتی متری ای را با چاقوی سنگی شبیه چاقوی "اوتسی"، تراشیدند و آماده ساختند. با تیرهایی از چوب مشابه تیرهای "اوتسی" که از تنه "شنه بال" Schneeball انتخاب شد [۱۴]، که همانند تیرهای "اوتسی" دارای نوک سنگی اند که با تیر بدست آمده از طریق سوزاندن پوست درخت سپیدار، به تیر چسبانده شد، و با آن تن گوزن مرده ای را، با فاصله ۱۲ متری مورد هدف قرار دادند، که تیر از تمام بدن حیوان عبور کرد. بدین ترتیب موثر و کشنده بودن تیر و کمان را باثبات رساندند.

کلاه از پوست خرس بر سر "اوتسی" نشان می دهد، که تبر و کمان مورد استفاده انسان ۵۳۰۰ سال پیش، قادر به کشتن خرس هم بوده است. شرط آن البته آن بوده است که شکارچی بتواند خود را به فاصله ۱۰ تا ۱۵ متری آن برساند، و در تیر اندازی از تیرخیز نیز برخوردار باشد، چه، فاصله کم تا خرس تیر خورده ولی کشته نشده، و یا حتی زخمی هم نشده، زمان کافی برای برداشتن تیر جدید از ترکش، قراردادن آن در کمان، کشیدن کمان، نشانه گرفتن و رهاکردن تیر را به شکارچی نمی دهد. لذا قابل تصور است، که چنین شکاری اجباراً بطور دستجمعی باید انجام گیرد.

برخی نتیجه گیری های علمی

اسرار سربه مهری که "اوتسی" از ۵۳۰۰ سال پیش به همراه داشت، تحقیقات و آزمایشات متفاوتی را در رشته های متفاوت علوم باعث شد*. برای مثال تعیین قدمت مومیی، و یا تعیین سن او در زمان مرگ، برای اولین بار با اسلوب تعیین تعداد اتم های کربن انجام شد، که از ترکیبات اولیه خود جدا شده بودند [۱۵]. و یا برای اولین بار از فلز "تیتانیوم" یک "آلدوسکپ" مخصوص برای بازدید محفظه سینه، حنجره، و... مومیی ساخته شد.

بخش دیگری از تحقیقات، تحقیقات باستان شناسی آزمایشگاهی بود. همانطور که در بالا آمد، برای شناخت دقیق ساختار و خواص ابزار و وسایل مومیی، و یا البسه او، این اشیا، در شرایط و با وسایل مشابه زمان "اوتسی" ساخته شد. هم تبر او با سر مسی، هم تیروکمان او در عمل موثر

* اسلوب تجزیه و تحلیل و بررسی علمی

برای بررسی پدیده نو و ناشناخته، یعنی یک مورد "خاص"، در علوم از اسلوب‌های شناخته شده استفاده می‌شود. تجزیه "کل" به اجزاء آن، بررسی محتوا، شکل، خواص و ویژگی‌های هر "جز" (فاکت‌ها) و اثبات این خواص و ویژگی‌ها از طریق مشابه سازی اجزاء و نهایتاً کل مورد "خاص" ناشناخته و امتحان نحوه تاثیر و موثر بودن مشابهات ساخته شده، از جمله این اسلوب‌ها هستند.

نتایج فوق، آن ماده خامی را در اختیار بررسی کننده قرار می‌دهد، تا به کمک آن - با استفاده از تجارب گذشته خود و دیگران، به عبارت دیگر در سطح دانش زمان - بتواند به نتیجه گیری‌های منطقی و علمی درباره پدیده نو بپردازد، جا و نقش آن را در مجموعه دانش امروزی تعیین کند و پدیده نو را سپس به عنوان پدیده شناخته شده تعمیم دهد Induction و آن را برای توضیح "عام" (پدیده‌های محیط پیرامون و...) بکارگیرد. خاص در ابتدا، ناشناخته، وسیله‌ای برای تعمیم و توسعه کمی و نهایتاً کیفی دانش عمومی از عام می‌شود.

بدین ترتیب شناخت از "عام" با هر شناخت علمی جدید، بغرنج‌تر و مرکب‌تر می‌گردد. قدرت انتزاع بررسی کننده، در مرحله تعمیم نتایج بدست آمده، می‌تواند نقش بزرگی در این روند ایفا کند.

با توجه به نکات فوق، بدون تردید یکی از جالب و در عین حال آموزنده ترین بخش‌های تحقیقاتی درباره شناخت "اوتسی" را باید آزمایشات "باستان‌شناسی آزمایشگاهی" دانشمندان دانست. آنها با نوسازی شبیه سازی وسائل و ابزار کار و تولید "اوتسی"، خواص و ویژگی‌هایی را از ابزار تولید انسان زمان "اوتسی" بار دیگر آشکار ساختند و نتیجه گیری‌های علمی ماتریالیسم تاریخی درباره وابستگی روابط تولیدی-طبقه‌ای به سطح رشد نیروهای مولده را مورد تأیید قرار دادند.

زیر نویس

۱- مومیایی کردن جسد و از این طریق حفظ و نگهداری آن برای دوران‌های طولانی با اسلوب‌های متفاوت ممکن است. یکی از این انواع، مومیایی شیمیایی است، آنطور که مثلاً فراین مصری مومیایی شده اند. مومیایی از طریق یخ زدن در خلاء اکنون برای حفظ مواد آلی قدیمی بکار برده می‌شود. "اوتسی" در شرایط یخ زدن با حضور هوا در طول زمان مومیایی شده بود، با رطوبت ۱۰۰٪ محیط و سرمای بین صفر درجه (تابستان) و تا ۱۰ درجه زیر صفر (زمستان). دانشمندان از سال ۱۹۹۷ مشغول مومیایی کردن جسدی در بیمارستان شهر "امران" ایتالیا هستند، با شرایط مشابه مومیایی شدن "اوتسی". آنها امیدوارند، از این طریق اطلاعات بیشتری درباره شرایط مومیایی شدن و باقی ماندن اینچنان تازه "اوتسی" در طول ۵۲۰۰ سال بدست آورند.

۲- در پوست آن سر یک گک بزکوهی کشف شد. این نوع گک امروز هم وجود دارد.

۳- پیکان سگی در شکاف نوک تیر قرار دارد و با قیر ایجاد شده از طریق سوزاندن پوست درخت سپیدار به چوب تیر چسبانده شده است و بقایای پر چسبانده و با بند بسته در انتها تیر دیده می‌شود.

۴- شبیه نقش تبرهایی که بر روی سگی که در بخش جنوبی بلندی‌های سلسله جبال آلپ در گذشته کشف شده بود، که قدمت آن به ۸۰۰۰ سال پیش و به مردمانی تحت نام Megalith با فرهنگی تحت عنوان Remidelo نسبت داده شده بود. جنس تیغه تبرهای حک شده، تاکنون سگی تصور می‌شد.

۵- ایالت "تیرول جنوبی"، هم‌مرز با اتریش و سوئیس، که بخش عمده ساکنان آن آلمانی زبانند و تا انتهای جنوبی دره‌ای را در برمی‌گیرد، که در آخرین بلندی‌های آن که مشرف به تیغه بالایی کوه است، اوتسی کشف شد.

۶- بر روی ترازویی که تغییرات وزن ۰.۶ گرم را نشان می‌دهد و از اینتریک از دست دادن مایع و یا اضافه شدن آنرا در بدن مومیایی قابل تشخیص می‌سازد.

۷- صرف نظر از مومیایی‌های مصری، در سبیری نیز اجساد "ناموت‌ها" - اخیر یک پشه ماموت کامل - و همچنین نقش مدفون شده زنی حدود ۲۵ ساله کشف شده است، که در یک تابوت چوبی از تنه درختی قرار دارد، که وسط درخت خالی شده است. نقش در یک اطلاق چوبی با دو بخش قرار دارد. در کنار تابوت وسائل زندگی و مواد غذایی گذاشته شده‌اند. در بخش دیگر اطاق ۳ اسب قربانی شده قرار دارند، که هر ۳ در اثر ضربه به جمجمه کشته شده‌اند. علت کامل باقی ماندن دفن شدگان آن بوده است، که اطلاق چوبی که در عمق چند متری زمین دفن شده بود، در اثر نفوذ آب به یک تکه کامل یخ تبدیل شده است. این زن از اقوام مغولی اکنون

بودنشان ثابت شد. در عین حال نشان داده شد، که این تیروکمان، که وسیله‌ای برای تولید مواد مورد نیاز - پروتئین حیوانی - است، از محدودیت‌هایی نیز برخوردار است، که باید بنحوی دیگر جبران گردد، از جمله باید به شکار به شکل دسته جمعی پرداخت. تا در زمان در اختیار شکارچی شانس اصابت تیر و ازباده آمدن شکار فراهم شود. لذا در اختیار داشتن تیروکمان موثر برای هر شکارچی در این مرحله از رشد نیروهای مولده، دیگر نیازی فردی در روند تولید مواهب نمی‌توانسته باشد. همکاری گروه شکارچی، از انتقال تجربه تا بهبود ابزار تولید، نیاز دسته جمعی، نیازی اجتماعی بوده است.

ریشه عینی و مادی این نیاز اجتماعی مقدم به چالاکي، هوشیاری و... فرد شکارچی بود. زندگی و ادامه حیات فردی-آنگونه که نزد برخی از حیوانات دیده می‌شود - بعلت نازل بودن سطح رشد پدیده‌های مولده، حتی برای شکارچی متبحر نیز وضعی استثنائی را تشکیل می‌داد. تن دادن به محدودیت‌های ناشی از حیات دسته جمعی، نه فقدان آزادی، که عین نیاز حیاتی بود.

نتیجه گیری و تعمیم علمی از محدودیت‌های تاریخی نیروهای مولده در دوران حیات "اوتسی"، به این استوالات پاسخ می‌دهد:

کار تولیدی دسته جمعی این دوران از کدام ویژگی برخوردار است، که می‌توان آن را برای توضیح علمی شرایط زندگی اجتماعی انسان آن دوره بکار گرفت و از آن به نتیجه گیری‌های "عام" درباره روابط اجتماعی و تولیدی آن دوران رسید؟

پایه گذاران ماتریالیسم تاریخی، که با نتیجه گیری از دست آورده‌های علمی، عمده ترین [۱۶] تظاهر حیات انسان را کار اجتماعی او برای تولید بمنظور برطرف ساختن نیازهای خود کشف و اعلام کردند، برای سطح رشد نیروهای مولده، نقش تعیین کننده در چگونگی روابط اجتماعی-تولیدی در جوامع انسانی قائل اند. رشد نازل نیروهای مولده، وجود جامعه انسانی بدون تمایزات طبقاتی را در مراحل طولانی ممکن و ضروری می‌ساخته است. کار اجتماعی دسته جمعی در این دوران، ضرورتی تاریخی بوده است، که تحت فشار و جبر قرار نداشته است، بلکه تنها به عنوان ضرورتی ناشی از سطح رشد نیروی مولده قابل توضیح علمی است.

در جامعه‌ای - اکنون باید با نگاهی در مقیاس میلیون‌ها سال به گذشته تاریخی نگریست [۱۷] -، با سطح نازل رشد نیروهای مولده، روابط دیگری متفاوت با روابطی که در سطح رشد نیروهای مولده در جامعه امروزی برقرار است، برقرار بوده است. براین پایه است، که برداشت مارکسیستی از تاریخ، برای تشخیص شرایط حاکم بر آن در هر مقطع معین تاریخی، از تحلیل شرایط عمده ترین تفاوت بین حیوان و انسان - حیوان در جستجوی غذاست، و انسان آنرا تولید می‌کند - آغاز می‌شود. اینکه تولید چگونه بوده، ابزار تولیدی در چه سطحی از رشد قرار داشته و از این سطح رشد نیروهای مولده، چه روابط تولیدی-اجتماعی-طبقاتی ضرورتا ناشی می‌شود؟

علم ماتریالیسم تاریخی با طرح این پرسش‌ها و یافتن پاسخ‌های عینی برای آنها، سپس به توضیح آن روابط تولیدی می‌پردازد، که در سطح رشد نیروهای مولده دوران معین و ناشی از این سطح رشد، برقرار بوده است. عدم تقسیم جامعه به طبقات در گذشته دور تاریخی، "آینه" عاقلانه و "انسان دوستانه" ای را در دوران کمون اولیه تشکیل نمی‌داده است، بلکه ضرورت ناگزیر ناشی از سطح عینی رشد نیروهای مولده بوده است. همانطور که برقراری جامعه طبقاتی، یک "آینه" عاقلانه، آنطور که امروز از جمله مدافعان سرمایه داری لیبرالی مدعی هستند، نیست. ماهیت ضدانسانی آن ناشی از "بدجنسی" این یا آن مالک ابزار تولید نیست، بلکه تنها و تنها ناشی از واقعیت روابط تولیدی حاکم است، که خود منتج از سطح رشد نیروهای مولده می‌باشد.

پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی امروز، یعنی در مرحله رشد عظیم نیروهای مولده، که پاسخ گویی به نیازهای مادی و معنوی امروزی انسان را بطور عینی ممکن ساخته است، و دیگر خواستی خواب گوناگون و آرزویی "آرامانی" نیست، "آینه" عاقلانه نیست، بلکه با توجه به خطرات جدی ناشی از "رشد" بی بندوبار برپایه هدف سودورزی سیستم سرمایه داری، که ادامه حیات بشری را با دشواری‌ها جدی روبرو ساخته، به نیاز عینی و ضرورت گریزناپذیر عام بشریت تبدیل شده است. ماهیت انسان دوستانه پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی، از این نیاز عینی بر می‌خیزد!

نظرات و دیدگاههای منتشره در "راه توده" را از
هر طریق و راه ممکن به داخل کشور منتقل کنید!

اجلاس اضطراری احزاب کمونیست خاورمیانه و خلیج فارس!

نظامی های "ترکیه"

در خدمت امریکا و اسرائیل

احزاب کمونیست و کارگری اردن، عراق، سوریه، مصر، لبنان و بحرین برای بررسی شرایط حساسی که در پی تهدیدات اخیر ترکیه نسبت به سوریه در منطقه بوجود آمده، یک نشست مشترک برگزار کردند و بیانیه مشترکی صادر کردند. در این بیانیه آمده است:

«احزاب ما با نگرانی بسیار، اظهارات اخیر مقامات نظامی و غیر نظامی ترکیه و تهدیدات آن‌ها، پیرامون عملیات گسترده نظامی علیه جمهوری عربی سوریه را، که به بهانه‌های واهی مطرح می‌شود، پیگیری کرده و محکوم می‌کنند.

روشن است که مقامات ترک با اتخاذ این مواضع در پی فرار از مشکلات وخیم سیاسی و اقتصادی داخلی و انزوای منطقه‌ای و بین‌المللی چنین مواضع توسعه طلبانه‌ای را اتخاذ کرده‌اند. این مواضع، در اساس نتیجه طبیعی اتحاد امنیتی-نظامی ترکیه با دولت تجاوزگر اسرائیل است، اتحادی که با منافع مردم ترکیه، بدلیل روابط کهن و تاریخی بسیار نزدیک با خلق‌های عرب، کاملاً در تضاد قرار دارد.

تهدیدات اخیر، در چارچوب سیاست امریکائی-اسرائیلی محاصره سوریه و تحت فشار قرار دادن آن کشور برای انصراف از سیاستی است که بر اصول روشن مبارزه با اشغال سرزمین‌های عربی توسط اسرائیل قرار دارد. هدف سیاست امریکائی-اسرائیلی، که ترکیه خود را با آن هماهنگ ساخته، عبارتست از ایجاد انحراف در مساعی دائمی و صادقانه سوریه در جهت تحقق یک صلح عادلانه و همه جانبه در منطقه، بر اساس اصل "زمین در برابر صلح" و اجرای قطعنامه سازمان ملل پیرامون رد اشغال غیر قانونی اراضی دیگران و بازگرداندن اراضی اشغال شده طی تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۶۱ و تضمین حقوق خلق عرب فلسطین.

تهدیدات اخیر که در پی امتناع ترکیه از شرکت در آخرین دور مذاکرات سه جانبه برای حل مساله آب رودخانه فرات مطرح می‌شود، همچنین ادامه و تقویت خشن برخورد مقامات ترک با هدف مجبور ساختن سوریه به انصراف از خواست عادلانه خود در رابطه با آب این روخانه است.

احزاب شرکت کننده در این نشست، ترکیه را بخاطر اتخاذ این سیاست قویاً محکوم کرده و همبستگی کامل خود را با سوریه و مواضع استوار و مسالمت آمیز آن اعلام می‌دارند. سوریه خواهان حل مسائل از طریق گفتگو و مذاکرات مسالمت آمیز و به سود دو خلق همسایه است. همزمان، ما از همه دولت‌های عرب می‌خواهیم که در برابر سیاست‌های تهاجمی ترکیه و برای خنثی ساختن اهداف آن، مواضع موثر و فوری اتخاذ کنند. ما از همه کشورهای اروپائی می‌خواهیم که برای پایان دادن به این تهدیدات که کل منطقه را در شرایطی غیر قابل پیش بینی قرار داده، نقشی فعال ایفاء کنند.

ما همچنین همه احزاب و جنبش‌های مترقی و دموکراتیک و همه نیروهای صلح دوست در سراسر جهان را مخاطب قرار داده و از آنها می‌خواهیم ضمن محکوم کردن تهدیدات ترکیه، مواضع همبستگی با سوریه که مواجهه با این تهدیدات است را اتخاذ کرده و از مساعی آن کشور در استفاده از وسائل مسالمت آمیز، بعنوان تنها راه حل مسائل بین دو کشور حمایت کنند.

پس از موبائی شدن کامل در منکو - در انستیتی نگهدارنده تن لین - به شهر نزدیکی محل کشف آن به سبزی بازگردانده شده است.

۸- زیرا در روده او میوه درخت‌هایی که تنها در بخش جنوبی آلپ وجود دارند، کشف شد. "اوتسی" باید در زمان حیات دچار ناراحتی دستگاه گوارشی بوده باشد. وزن نسبتاً کم او، ۴۰ کیلوگرم، را نیز باید از جمله ناشی از این بیماری دانست.

۹- در روده او تخم زیادی از کرم گردی که در روده خوک زندگی می‌کند، کشف شد.

۱۰- در لابلای الیاف شل او دو دانه جو کشف شد، که محتملاً در جریان خرمن کوبی در لابلای الیاف شل گیر کرده بودند.

۱۱- که در پنج اطراف او کشف شده، موی سر حدود ۱۰ و موی ریش حدود ۴ سانتی متر با رنگی قهوه‌ای، رنگ چشم آبی.

۱۲- که در ابتدا با وسایل بسیار ابتدایی، همانند کلبه کوه نوردی، انجام شد و موجب ایجاد صدماتی هم به آن شد.

۱۳- ویژگی چوب این درخت آنست که چوب تیره رنگ آن در مغز درخت سخت، و اقشار جوانتر و کمرنگ تر خارجی آن از ویژگی "الاستیک" برخوردار است و جلوی شکستن چوب را در موقع تیراندازی می‌گیرد. این چوب و شیوه ساختن کمان بر منوالی که "اوتسی" مشغول به آن بوده است، تا قرون وسطی متداول بوده است.

۱۴- بته ای با شاخه‌هایی که چوب آن را می‌توان حتی بیش از یک نیم دایره خم کرد، بدون آنکه بشکند. در موقع شکستن، الیاف آن همانند الیاف نی، رشته رشته می‌شوند. نام آن بلمت گل سفید توپ مانند بته است: "توپ برفی".

۱۵- در ترکیات شیمیایی دارای اتم کربن در فواصل معین این اتم‌ها از رابطه شیمیایی خود جدا می‌شوند. با شمارش این اتم‌های جدا شده می‌توان طول زمان اشیاء را تعیین کرد.

۱۶- «عمده‌ترین» جنبه تظاهر حیات انسان - کار اجتماعی-تولیدی - نباید مطلقاً گریزناکه تنها وابسته به سطح رشد نیروهای مولده درک شود. چنین برداشتی بطور عینی به نفی دیگر جوانب "روبنایی" تظاهر حیات انسان می‌انجامد. نقش عوامل روحی فرد و گروهی (خلقی)، فرهنگی، اخلاقی، سنتی و شرایط محیط زیست انسان و... اگر چه نسبت به «عمده‌ترین» جنبه، کمتر عمده و ثانوی هستند، اما، این به معنی نفی استقلال نسبی آنها و حتی نقش قاطع هر کدام و یا گروهی از آنها در مقاطع معین تاریخی نیست. چنین موضع فالتالیستی-مذهبی اعتقاد به «اقتصاد» و زیربنای مادی، که برخی‌ها به بنیان سوسیالیسم علمی نسبت داده و می‌دهند، و یا عده‌ای از مارکسیست‌ها نیز آن را نظر آنان تصور کرده بودند، با دیالکتیک تاریخ در تضاد است و لذا در تضاد است با کل برداشت و آموزش عمیقاً دیالکتیکی و علمی بنیان سوسیالیسم. بدون تردید نقش عوامل ثانوی، "روبنایی"، موثر در روابط اجتماعی با رشد جوامع از وزن بیشتری در طول تاریخ برخوردار می‌شود. روابط سنتی-خانوادگی در جوامع گذشته بمراتب نقش عمده تری را ایفا می‌کردند، از در جامعه سرمایه داری. این در حالی است که مقبولیت حق ابراز نظر و بیان آزاد در جامعه سرمایه داری پیشرفته امروزی در تناسبی عکس با روابط سنتی-خانوادگی قرار دارد. باوجود این نباید مضمون و ماهیت "ثانوی" این عوامل را امروز نیز از مدنظر دور داشت. در شرایط حاکمیت سرمایه داری، کماکان "حق کار"، به مثابه یکی از حقوق انسان، تنها در وابستگی به روابط تولیدی حاکم مطرح است. این حق اما باوجود اهمیت تعیین کننده آن برای شخصیت اجتماعی انسان، و همچنین سلامت روحی و جسمی او، در شرایط برقراری سیستم سرمایه داری، همچنان وابسته به روابط تولیدی ناشی از سطح رشد نیروهای مولده باقی می‌ماند، زیرا صاحب سرمایه و ابزار تولید، استخدام انسان بیکار را بخاطر "حق کار" یک انسان، عملی نمی‌سازد، بلکه تنها بخاطر امکان استثمار نیروی کار او. اگر چنین استثماری ممکن نباشد، چنین استخدامی در شرایط روابط تولیدی سرمایه داری نیز عملی نخواهد شد. توسعه لشکر بیکاران در کشورهای سرمایه داری - که در هفت کشور بزرگ سرمایه داری امروز مرز ۳۰ میلیون را پشت سر گذاشته است - ناشی از این امر است.

برداشت نادرست و سوءتفاهم از نظرات مارکس و انگلس در این زمینه، ریشه در مبارزه آنان با پایه‌های ایده‌آلیستی برداشت از تاریخ تا آن زمان دارد، که امکان و زمان بررسی جوانب کمتر عمده را برای آنان محدود ساخت و آن را به عنوان وظیفه مارکسیست‌های بعدی برای رشد و تعالی آموزش مارکسیسم باقی گذاشت. اما هم در آثار آنان اشاراتی به این جنبه از عوامل کمتر عمده فوق‌الذکر وجود دارد و هم لین در آثار خود بارها به آن پرداخته است. زنده یاد احسان طبری از جمله نقش «روان اجتماعی» را در این روند در کتاب «یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی» خود برجسته می‌سازد.

۱۷- زمان جدائی پیشینیان انسان امروزی (انسانوارها) از انواع ماقبل خود را به ۲٫۵ میلیون سال پیش تخمین می‌زنند. در این دوران، در بخش جنوب شرقی افریقا، انسانوارهایی می‌زیستند، که برخلاف انواع مشابه خود، که همزمان می‌زیستند، فکمی ظریف‌تر داشتند، که بر روی آن دندان‌های کوچکتر و ظریفتر قرار داشت. این دسته از انواع انسانوارها را که وجودشان با کشف فک پائین فیل شده آنها و ابزار و احوات کار از سگ اخیراً در افریقا اثبات شده، باستان‌شناسان پیشینیان انسان امروزی تصور می‌کنند. علت ایجاد این تمایز نزد آنها و جدا شدن از نوع مشابه با فکمی قوی و محکم و دندان‌های بزرگ‌تر را تغییرات آب و هوا در این دوران می‌دانند. گرمای متوسط از ۲۰ درجه به ۱۵ درجه سانتیگراد کاهش یافت. مواد غذایی بر این پایه سخت شدند. برخی از انواع با قوی‌تر شدن فک، دندان و عضلات صورت، و برخی دیگر با آموختن بیکار بردن ابزار سنگی برای خوردن مواد غذایی، بجای دندان، به راه تولید ابزار سنگی رو آوردند. انواعی از این نوع ابزار در همان منطقه جنوب شرقی افریقا اخیراً کشف شده است.

فساد به معنای این است که از منابع عمومی به نفع منافع شخصی و گروهی استفاده شود.

در زمان شاه ما کاملاً شاهد بودیم که این مناسبات برقرار بود. الان هم باید بررسی کنیم و ببینیم آیا این مناسبات ریشه کن شده است یا نه. از ویژگی‌های دیگر دولت بعد از انقلاب که باید آن را دنبال کنیم این است که به نظر می‌رسد ما دچار تنوع پایگاه‌ها و منابع مشروعیت شده‌ایم. هم اشکالی از مشروعیت عقلانی و بوروکراتیک و تنوعی از مشروعیت ناشی از کارآمدی را در ساختار دولت شاهد هستیم. اما در آن واحد نمی‌شود رژیم‌های سیاسی دارای چند پایگاه مشروعیت باشند. این امر مآلاً منتهی به شقه شدن ساختار سیاسی، پیدایش قدرت دوگانه در این ساختار و احیاناً چندگانگی حاکمیت و حاکمیت دوگانه می‌شود. باید دید آیا ما دچار چنین وضعیتی هستیم یا نه. مثلاً لازم است که یک بار از نظر حقوق اساسی مطالعه کنیم که آیا در قانون اساسی ما تناقض‌هایی از این حیث وجود دارد که ما با پذیرش تابع متعدد مشروعیت، هر کدام از اینها را دارای نحوه‌ای از قدرت سیاسی در درون بلوک قدرت ببینیم. مثلاً توزیع رسمی قدرت در قانون اساسی یک چیزی باشد، اما به صورت غیر رسمی هم در قانون اساسی به نحو دیگری توزیع قدرت صورت گرفته باشد. آیا منابع مشروعیت ناشی از انتخاب مردم و منابع مشروعیت انتصابی قابلیت همزیستی در نظام سیاسی و حقوقی ما دارند یا نه؟ آیا ادغام دستگاه روحانیت در دستگاه بوروکراسی که منابع متفاوت مشروعیتی دارند، باعث ناکارکردی دولت در برخی شرایط شده است یا نه؟ آیا ما نهاد‌های سه گانه‌ای که گفته می‌شود بعضی‌ها منشأ اتوکراتیک دارند، بعضی‌ها منشأ آریستوکراتیک دارند و بعضی‌ها هم دارای منشأ دموکراتیک هستند، در کنار هم در ساختار حقوقی مان نداریم؟ و بسیاری از چالش‌هایی که امروز با آن دست به گریبان هستیم، ناشی از تناقض آمیز بودن بنیادین و ذاتی بین این نهادها نیست؟ باید قطعاً به این موارد پرداخته شود.

س: اکثر مواردی که شما به عنوان ویژگی‌ها و خصلت‌های دولت به آنها اشاره کردید، قبل از انقلاب و در نظام پیشین هم وجود داشته است. آیا شما قائل به نوعی تداوم دولت در ایران هستید یا اینکه به ایجاد گسست میان دولت در شرایط قبل و بعد از انقلاب اعتقاد دارید؟

حجاریان: اینکه ساخت سیاسی، بعد از انقلاب تداوم پیدا کرده است یا نه، سؤال بسیار مهمی است. اگر قائل به تداوم ساخت سیاسی باشیم، در واقع پذیرفته‌ایم که انقلاب علی‌رغم زلزله عظیمی که در کل ساخت و بافت اجتماعی و سیاسی ایجاد کرده، نتوانسته است ساختار سیاسی کشور را متحول کند و فقط موفق به کنار گذاشتن پرسنل سیاسی شده است. اما اینگونه نیست. انقلاب اسلامی تحولات عمیقی را در ساختار سیاسی ایجاد کرده است و به هر تقدیر ما وارد عصر جمهوریت شده‌ایم. یعنی، لاقلاً به لحاظ حقوقی ساختار سلطنتی درهم شکسته و نظام پادشاهی به زیاده دان تاریخ افکنده شده و در مقابل آن، ما نظام جمهوری اسلامی را بنا کرده‌ایم که به هر حال در عداد و جرگه جمهوری‌ها طبقه بندی می‌شود. در قانون اساسی و نظام حقوقی ما حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت به رسمیت شناخته شده است. این گسستگی را کاملاً می‌بینیم.

اما این امر مانع از آن نیست که بعضی از خصائل رژیم پیشین به اشکال دیگر خود را باز سازی کرده و تداوم پیدا کرده باشد، که این رگه‌های تداوم را باید دید و الان که ما در آستانه بیستمین سالگرد انقلاب هستیم باید به فکر آفت زدائی از ساختار سیاسی خودمان باشیم. همه اشکالی که از ادوار گذشته باقی مانده‌اند و خود را باز تولید کرده‌اند را باید شناسایی کنیم و شجره خبیثه سلطنت را قلع کنیم. بعضی از قرائت‌هایی که از ولایت مطلقه فقیه در جامعه ما صورت می‌گیرد، از نظر من قرائت سلطنتی از ولایت فقیه است که همین تداوم ساختار مطلقه قدرت بعد از انقلاب است. اینها نباید کاملاً شناسایی شود و مبارزه تئوریک و همه جانبه‌ای با اینها بکنیم و مانع از آن شویم که جان بگیرند.

به هر حال، نهال نوپای جمهوریت در زمینی غرس شده که سابقه ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی داشته است و احتمال اینکه آفتابی این نهال نوپا را تهدید بکند وجود دارد.

من به این موارد اشاره کردم نه از این جهت که همه این آفات در ساختار سیاسی به قطع وجود دارد. در واقع من این نکات را به عنوان یک طرح تحقیقاتی مطرح می‌کنم که بایستی مورد عنایت قرار گیرد و دانشا ساخت سیاسی را مورد مطالعه و مذاقه قرار دهیم و به آفت زدائی و گندزدائی مستمر از این ساخت و نظام مشغول باشیم.

سعید حجاریان صاحب امتیاز روزنامه تازه انتشار "صبح امروز" در آستانه انتشار این روزنامه، مصاحبه‌ای با نشریه "عصرما"، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی انجام داده، که در شماره ۲۷ آبان این نشریه انتشار یافته است. خلاصه این مصاحبه را در زیر می‌خوانید

"ولایت مطلقه فقیه" قرائت سلطنتی از "ولایت فقیه" است!

مساله‌ای که دولت در ایران پیوسته داشته و همیشه با آن دست به گریبان بوده، خصلت "پدرشاهی" بودن دولت است. منظور از "پدرشاهی" یک ساختار سیاسی است که در آن سیاست به شدت غیر رسمی است و خصلت شخصی دارد و ساختار دولت ادامه وجودی حاکم و دربار محسوب می‌شود. آنچنانکه باید و شاید، صاحب منصبان حکومتی از منصورشان فاصله نگرفته‌اند. یعنی تکنیک بین شغل و شاغل در سیستم پدرشاهی چندان آشکار نیست. عزل و نصب‌ها بر اساس تقرب صورت می‌گیرد و بر مبنای ارادت و وفاداری به حاکمان.

در سیستم پدرشاهی امتیازاتی از ناحیه دولت توزیع می‌شود و در دولتی که خاصیت رانتی بودن را هم دارد، این امتیازات و عطایا و مزایا تشدید می‌شود. مقاطعه کاران، پیمانکاران، بعضی از دیوانیان و برخی از امرا از عواید و مزایایی برخوردار می‌شوند که حاصل تلاش آنها نیست و به صورت اکتسابی تحصیل نکرده‌اند، بلکه عمدتاً به واسطه تقرب حاصل شده است.

نظام سلطنتی که ما در زمان شاه داشتیم، نمونه اعلای سیستم پدرشاهی بود. البته انقلاب اسلامی با از بین بردن دیوان و دربار و سرنگونی نظام سلطنتی به این وضعیت بطور کلی خاتمه داد و ساختار جدیدی به نام جمهوری برقرار شد؛ اما بایستی بررسی کرد که آیا این عوارض مزمن تاریخی و این ناهنجاری‌های ساختاری تا چه حد امکان ادامه حیات و بقاء پیدا کرده باشند و شاید خود را در اشکال نوینی باز تولید کرده‌اند. بعضی صاحب‌نظران سیاسی معتقدند این احتمال وجود دارد که در شرایط ما بعد انقلابی و در شرایطی که فرهنگ‌های لیدرهای انقلابی رو به روالمند شدن می‌گذارد و به اصطلاح روتین می‌شود، احتمال اینکه اشکالی از پدرشاهی دوباره باز تولید شود، وجود دارد.

بسیاری از حواریون و مقربین حاکم فرهنگد در دوران انقلاب، ممکن است که بعداً به واسطه مناصبی که اشغال کرده‌اند و جایگاهی که در سلسله مراتب قدرت احراز کرده‌اند، تبدیل بشوند به رانت خواران و منتفعان از امتیازات و عواید در سیستم بوروکراتیک بعدی. بنابراین ما نباید بازتولید مولفه‌های پدرشاهی را منتفی بدانیم و باید کارهای کارشناسانه‌ای صورت بگیرد که ببینیم این خصلت تا چه حد تداوم داشته است.

یکی دیگر از ویژگی‌های ساختار سیاسی ما، برقراری مناسبات مشهور به "مباشروری" است. مناسبات مباشر پروری اینگونه شکل می‌گیرد که در درون هرم قدرت و در راس هرم قدرت با جناح‌هایی که در بلوک قدرت قرار دارند، سعی می‌کنند مباشرینی برای خودشان در نهادهای اجتماعی دست و پا کنند و خودشان را به عنوان حامی آن مباشران جلوه بدهند. حامیان، کسانی هستند که دسترسی اختصاصی و انحصاری به پاره‌ای از منابع دارند و می‌توانند از همین طریق مباشرین خودشان را بیورانند و آنها را شامل مراسم خود بکنند. در عوض مباشرین هم موظف هستند که در مواقع لزوم بسیج اجتماعی بکنند و مثلاً در زمان انتخابات، به عنوان ماشین رای جمع کنی، توده‌هایی را برای جمع آوری آراء بسیج کنند برای حامیان خودشان. یعنی نوعی بندهستان سیاسی-اقتصادی بین حامیان و مباشرین برقرار می‌شود که این جدا از مناسبات رسمی در یک سیستم اقتدار است. یعنی نوعی قشریندی عمودی در جامعه شکل می‌گیرد در کنار قشریندی‌های افقی، قشریندی عمودی که عمدتاً شکل غیر رسمی دارد و شامل گروه‌های ذی نفوذ، گروه‌های فشار و لابی‌ها هست و به نوعی به هرز رفتن منابع ملی می‌انجامد. یعنی منابع ملی که باید در خدمت مصالح و منافع عمومی قرار گیرد، در شبکه حامی و مباشر توزیع می‌شود و به معنای دقیق کلمه، فساد سیاسی حاصل می‌شود. چون

افریقای جنوبی

آنچه، ادامه دارد!

بررسی شکنجه‌ها، قتل و جنایت، جابجایی اجباری ۱۴ میلیون انسان از محلی به محلی دیگر، عقیم ساختن اجباری ده‌ها هزار زن سیاه‌پوست، آلوده کردن سیستماتیک بخش‌های بزرگی از محلات رنگین‌پوستان با مवाद مخدر، ایجاد فرهنگ گانگستری در این بخش‌ها، بخش رسمی ۴ میلیون سلاح با مجوز و ۲ میلیون سلاح بدون مجوز در این بخش‌ها و... همگی به عهده کمیسیون حقیقت و آشتی گذاشته شده است. در چارچوب این بررسی قانونی، قرار است دفاتر گذشته بدون هر نوع برخورد با آنهایی که از رژیم نژادپرستی بطور مستقیم و غیرمستقیم سود برده‌اند، بسته شود. آنها متعهد می‌شوند، که دیگر هیچ‌گاه رنگین‌پوستان را تحت فشار و زور قرار نخواهند داد!

تمامی تضادها در جامعه کنونی افریقای جنوبی در این امر ریشه دارد، که سودبران اقتصادی در افریقای جنوبی دموکراتیک، همان سودبران رژیم آپارتاید گذشته‌اند. سفیدپوستان همچنان ۸۷٪ زمین‌ها را در اختیار دارند؛ قیمت زمین‌ها در شهرک‌های اطراف شهرها چندین برابر شده است، شرکت‌های بزرگ - تحت تسلط بیمه‌ها و بانک‌ها - که در دوران تبعیض نژادی بشدت انحصاری بودند (۷ کسرن ۶۰٪ بازار بورس یوهانسبورگ را در اختیار دارند)، با بازشدن دوباره درهای افریقای جنوبی بر روی سرمایه و بازرگانی بین‌المللی سود می‌برند، در حالی که زحمتکشان بار این سودها را بدوش می‌کشند.

بیکاری در بین سیاه‌پوستان به سرز ۷۰٪ رسیده است. به تبع آن اعمال جنایی تشدید شده است، چنانکه دیگر، تعداد زندان‌های قدیمی و جدید کافی نیست. اغلب زندان‌ها پر است. قرار است زندان‌ها خصوصی شوند. حتی برنامه تبدیل کشتی‌های از خط خارج شده به زندان‌ها در دست بررسی است!

پایان محاصره بازرگانی افریقای جنوبی با شکوفایی آن همراه بوده است. اما از آنجا که سفیدها اقتصاد را تحت کنترل خود دارند، سودبران این امر نیز آنها هستند. پدین طریق، فاصله "فقر و ثروت"، "سیاه و سفید" تشدید شده است. دولت "آ. ان. س" از یک سو توسط سرمایه جهانی و کشورهای امپریالیستی و از سوی دیگر توسط زحمتکشان زیر فشار است. این فشار بخاطر تغییرات اقتصادی هر روز بیشتر می‌شود. از جمله، با پایان گمرک بر واردات و با مدرنیزه کردن تولیدات بیکاری تشدید شده است. بر این پایه، صنایع کشور تنها بخش کوچکی از جوانانی را که وارد بازار کار شده‌اند جلب می‌کنند. از اینرو آنها عمدتاً به بخش غیررسمی اقتصاد، یعنی دستفروشی، بازار سیاه، تاکسی‌رانی و... کشانده می‌شوند. یکی از عمده‌ترین وظایف دولت آینده - که در سال ۱۹۹۹ انتخاب خواهد شد - آن خواهد بود، که راه‌ها و وسایل لازم را برای جلب جوانان به بخش رسمی اقتصاد فراهم آورد. امری که با مقاومت شدید سفیدپوستان روبروست. آنها از موقعیت انحصاری خود دفاع می‌کنند.

نمونه‌ای از فشار وارده به دولت را می‌توان در کارشکنی شرکت‌های تولید کننده دارو نشان داد. وقتی وزارت بهداشت و درمان می‌خواست داروها را، به نفع اقشار سیاه‌پوست و میانه، با نام شیمیایی آن معمول دارد. کارخانه‌های تولیدکننده در افریقای جنوبی و اروپا و آمریکا با این تصمیم به ستیز برخاستند. کلینتون، وارد کردن این داروها را از کوبا، هندوستان و مازای برای افریقای جنوبی را ممنوع اعلام داشت و خاطرنشان ساخت که چنین اقدامی به روابط فی‌مابین شدیداً صدمه خواهد زد. به فاصله سه هفته، مطبوعات اقتصادی نوشتند، که افریقای جنوبی از کشورهایی است که سرمایه‌گذاری در آن با خطر روبرو است؛ بورس "ژوهانسبورگ" بلافاصله با سقوط سهام واکنش نشان داد: بعضی آنکه برادر بزرگ سودهای خود را از دست می‌دهد، پیوند اقتصادی آزاد محلی به مرکز خود آشکار می‌شود.

بنظر می‌رسد که امپریالیسم می‌خواهد به "آ. ان. س" «مرزها» را نشان بدهد. آنچه امپریالیسم نمی‌تواند درک کند، آنست که افریقای جنوبی باید اقتصاد و روابط جامعه را تغییر دهد. راه دیگری برای برطرف ساختن نیازهای مردم افریقای جنوبی وجود ندارد. بعد از ۳۵۰ سال کلونیالیسم، ۴۰ سال سرکوب نژادپرستانه و ۹ سال دوران گذار، صبر و حوصله مردم بطور نهایی پایان می‌یابد.

باید بیکاری کاهش یابد، گرسنگی در کشور پایان یابد، شرایط اعمال جنایتکارانه و پلیسی برطرف گردد، ۲ میلیون خانه قول داده شده، ساخته شود، سرپرستی بهداشت و پزشکی تغییر یابد، آموزش و پرورش مدرن ایجاد شود، نژادپرستی‌ای که در زیر سطح تداوم دارد، پایان یابد.

«دولت وحدت ملی» پایان زمان خود می‌رسد. از انتخابات سال ۱۹۹۴ مردم میهن ما تجارب زیادی بدست آورده‌اند. این نتیجه بدست آمد که با وجود مقاومت سرمایه داری، تغییرات ممکن است. مسئله آنست که تغییرات کم و محدود و سطحی‌تر از آن بوده‌اند، که بتوانند شرایط مادی زندگی محرومان را بهبود بخشند. (بقیه در ص ۷)

مقاله زیر از نشریه دفاتر مارکسیستی منتشره در آلمان، شماره ۹۸ ترجمه شده است. این مقاله را "خووزی نادالی" Khwezi Kadali، مقیم "ژوهانسبورگ" نوشته است. در این مقاله، برخی تضادها و مشکلات مبارزه اجتماعی در افریقای جنوبی، طی ۵ سالی که از عمر حکومت جدید در این کشور می‌گذرد مورد بررسی قرار گرفته است. در این سال‌ها، برخی از رهبران حکومت جدید آلوده به درآمدهای بزرگ و ثروت اندوزی شدند و از جنبش انقلابی کشور فاصله گرفتند. این انحراف از اهداف مردمی جنبش انقلابی افریقای جنوبی، شباهت بسیار دارد به وضع بخشی از سران، حاکمان و حتی فرماندهان سپاه در جمهوری اسلامی. این شباهت، اکنون به نیروی مقاومت و انواع توطئه‌ها برای حفظ موقعیت مالی - حکومتی در جمهوری اسلامی و زیر عنوان دفاع از "ولایت فقیه" شده است. مقاومتی که سرمایه داری تجاری ایران نقش رهبری را در آن دارد.

اخباری که از افریقای جنوبی به خارج سرایت می‌کنند، متضاداند. افشای جنایات رژیم آپارتاید در برابر "کمیسیون حقیقت"، فروش ۲۰ میلیارد "راند" (واحد پول افریقای جنوبی) در صنعت توریسم، ۲۰۰۰۰ قربانی حوادث رانندگی در کشوری به بزرگی اروپا، که در آن تنها یک صدم وسایل نقلیه موتورزی اروپا حرکت می‌کنند.

در قانون اساسی جدید افریقای جنوبی حقوق بشر با وسعت و دقتی حیرت انگیز تلویین شده است. اما هر شب تلویزیون صحنه‌هایی را نشان می‌دهد، که در آنها، زمین‌داران سفیدپوست در برابر چشم پلیس سفید پوست و در برابر دوربین‌های تلویزیون کودکان ۸-۱۰ ساله را در شهر "قریبورگ" شلاق می‌زدند. البته این پلیس‌ها، بعداً به عنوان اعضای گروه دسته‌راستی "آ و ب" افشا شدند. در مجلس و دولت ترکیب زنان ۲۵٪ است، که برای افریقای جنوبی غیرقابل تصور است، در عین حال اعمال تجاوز به زنان بالاترین درصد جهانی را در افریقای جنوبی نشان می‌دهد.

برشماری این تضادها را می‌توان ادامه داد. این وضع در بین تمامی اقشار جامعه و همه "نژادها" وجود دارد، که از زمان اولین انتخابات دموکراتیک در سال ۱۹۹۴ چندین برابر شده‌اند. تغییرات دموکراتیکی که "آ. ان. س" بانی آن بوده است، بر پایه روابط اجتماعی جامعه مسیحی - اروپایی و شرایط نژادپرستی حاکم در افریقای جنوبی عملی شده است. پیش از انتخابات، در مذاکرات مخفی، رهبران "آ. ان. س" متعهد شدند از طرح هر نوع ایده تغییرات سوسیالیستی در اقتصاد کشور خود داری کنند. برای رهبران "آ. ان. س"، کنگره سندیکاها و حزب کمونیست‌ها حقوق‌های قابل توجهی، جهت کار در دستگاه دولتی، مجلس در نظر گرفته شد. در همین رابطه، همچنین سهام در شرکت‌های انحصاری نیز به آنها واگذار شد.

۸ سال پس از قانونی شدن فعالیت "آ. ان. س" و احزاب و جنبش آزادیبخش اکنون اغلب پست‌های دولتی ازسوی رهبران این احزاب و گروه‌ها اشغال شده است، گرچه ساختار دولتی همچنان در اختیار مقامات سفیدپوست است. در مطبوعات، صنایع، بخش مالی، بازرگانی، مدارس خصوصی، دانشگاه‌ها و دیگر مدارس عالی عمده، صندوق‌های بیمه اصناف، همچنان سفیدها در اکثریت مطلق هستند.

این برتری موجب حفظ ارزش‌های گذشته - با استثنای نژادپرستی بی‌پرده - در کل نظم شده است. همانگونه، که در آلمان پس از نازی‌ها، ناگهان حتی یک فاشیست هم یافت نمی‌شد، اکنون هم در افریقای جنوبی نمی‌توان حتی یک نژادپرست یافت!

نگاهی به آخرین شماره ماهنامه "جامعه سالم" که توقیف آنرا به همراه آورد!

مطبوعاتی که تیغ بر گلویشان کشیده می شود، چه می نویسند؟

نماینده سرمایه داری بزرگ تجاری ایران، در هیأت منصفه مطبوعات، حکم صادر می کند! او حاج حبیب الله عسکراولادی، دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی است. هر گاه که دادگاهی نیز تشکیل نشده است، او در مصاحبه با روزنامه "رسالت" یورش به مطبوعات مستقل و غیر حکومتی را صادر می کند. به حکم او خنجر بر گلوئی ماهنامه "جامعه سالم" کشیدند. به فرمان او، "رهبر" مطبوعات غیر حکومتی را تهدید به تعطیل می کند و نویسندگان آنها را قلم به دستان توطئه گر معرفی می کند. آنها که "رهبر" قلم به مزد خطایشان می کند، مأموران شکنجه و متولان ایدئولوژیک زندان ها نیستند که حالا سرمقاله نویس روزنامه هائسی نظیر "کیهان" شده اند، بلکه نویسندگانی هستند که از جنبش مردم برای مقابله با ارتجاع و غارتگری بازار و سرمایه داری تجاری دفاع می کنند!

مطبوعاتی که تیغ بر گلویشان کشیده می شود، چه می نویسند که "رهبر" و سرمایه داری تجاری حاکم با آن مخالفند؟

در این مطبوعات، دو گونه مطلب انتشار می یابد:

الف- مطالبی در دفاع از بازگشت آزادی ها به جامعه، مخالفت با ارتجاع مذهبی و افشای واقعیات تلخ جامعه امروز ایران.

ب- مطالبی که نقاب از چهره سرمایه داری غارتگر جهانی برداشته و امپریالیسم جهانی را آنگونه که واقعا هست معرفی می کنند. آنگونه که هست و نه بدان گونه که سران سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی ایران، تحت نام "استکبار" باصطلاح با آن مبارزه می کنند.

بدین ترتیب است، که نشریاتی نظیر "راه نو" و "مین" قربانی افشاکاری هایشان درباره ارتجاع مذهبی می شوند، روزنامه هائسی نظیر "جامعه" و "توس" قربانی دفاع از آزادی مطبوعات و نشریاتی نظیر "جامعه سالم" قربانی افشای چهره واقعی امپریالیسم جهانی، سرمایه داری غارتگر داخلی و واقعیات موجود در جامعه امروز ایران.

اینکه، این نشریه و یا آن روزنامه، که تیغ ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری ایران با گلویشان آشنا شده، می توانستند زیر کانه تر و هوشیارانه تر حرکت کرده و به عمر انتشار خود تدویم بیشتری بخشند و یا نمی توانستند چنین کنند، بحثی است جداگانه. بحثی که بی شک در داخل کشور و در جامعه مطبوعاتی ایران نیز مطرح است. بی شک، هرگاه که کشتگان و مجروحان را از میدان این نبرد جمع کرده و به پشت جبهه منتقل می کنند، ضعف ها و قوت ها دشمن و توان جبهه مقاومت ارزیابی مجدد شده و برای بسیج دوباره نیرو و یورش مجدد به سنگرهای مخالفان تحولات مثبت، از تجربه گذشته استفاده می شود.

از جمله آخرین قربانیان، جبهه نبرد مطبوعاتی با ارتجاع و سرمایه داری تجاری حاکم، ماهنامه "جامعه سالم" بود. شماره ۴۰ این ماهنامه، "مین"ی بود که زیر پای ارتجاع و غارتگران بازاری و طرفداران بازار آزاد و مدافعان مرگ "سوسیالیسم" و "انقلاب" منجر شد. بلافاصله، توپخانه بازار آتش سنگین خود را به روی کارگزاران این "مین" باز کرد و حکم تعطیل "جامعه سالم" به فرمان حبیب الله عسکراولادی و ارتجاع وابسته به بازار و مسلط بر قوه قضائیه صادر شد.

حکم تعطیل "جامعه سالم" در انبوهی از اخبار مربوط به یورش به مطبوعات و حوادث و رویدادهای حکومتی، بازتاب درخسوری را، چه در داخل و چه در خارج از کشور همراه نیاورد؛ حتی در حد بررسی آخرین شماره این ماهنامه و نگاهی به مطالب آن! در حالیکه این امر برای درک حساسیت و هراس سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی ایران از رشد پدرهای نوین آگاهی و آشنائی در میان نسل جدید ایران بسیار پر اهمیت است. آنقدر، که می تواند جهت مبارزات "چپ" ایران را نمایان تر کند!!

یکی از همکاران راه توده، با این تکرش و از این زاویه، نگاهی به شماره ۴۰ "جامعه سالم" کرده و مطلب مشروحی را درباره این شماره جامعه سالم برای ما ارسال داشته است. بخش هائسی از این مطلب را، چنان برگزیده ایم که به اصل و هدف نویسنده خدشه ای وارد نشود. آنرا در زیر می خوانید.

مقاله تحقیقی دکتر علی حصوری در شماره ۳۹ جامعه سالم، بانگی بود که از گلدسته محراب آزادی برخاست. او تمام ادعاهای حکومتی، پیرامون پیشرفت و سازندگی را، در کنار آمار مربوط به فساد و اختلاس و فحشای حاکم بر جامعه افشا کرد. او در این مقاله بی اعتمادی و رسیدن نسل جوان مملکت به مرزهای انفجار را ترسیم کرده بود. شاهکار او، در این مقاله آن بود که تمامی مطالبش مستند به گزارش های تحقیقاتی ارگانهای حکومتی بود و به همین دلیل کسی نمی توانست یقه او را بگیرد و با اتهام تشویش افکار عمومی، اقدام علیه امنیت ملی، افشای اسناد محرمانه و یا دروغ نویسی به محاکمه اش فرا بخواند. تحقیقاتی که او بدان ها استناد کرده بود، در ارگانها و سازمان های حکومتی موجود بود و نسخه ای از آن نیز بدست نویسنده رسیده بود. این همان کاری بود، که مدتی پیش از آن، "انورخانه ای" کرده و مستند به گزارش های انتشار یافته حکومتی، مقاله ای درباره بنیاد مستضعفان نوشت و منتشر کرد، که کثیرخواستی بود علیه این بنیاد غارتگر و توطئه گر!

بخش دوم مقاله مستند دکتر علی حصوری، در شماره ۴۰ جامعه سالم انفجار دوم، در جبهه بازاری ها و مرجعین حکومتی بود. انفجاری که ترکش های مهیبی نیز همراه داشت و با احتمال بسیار زیاد، یورش به "جامعه سالم" را، وحشت از اثرات اجتماعی این ترکش ها و پشت سر ماندن مرزهای سانسور، جدید قطعی کرد!

به همین دلیل، بررسی مطالب منتشره در شماره ۴۰ "جامعه سالم" مهم است، زیرا این مجموعه در کنار بخش دوم مقاله دکتر علی حصوری، حکم تعطیل "جامعه سالم" را همراه آورد.

کنفرانس پژوهش های سوسیالیست که هر سال اواخر ماه مارس یا اوایل آوریل در نیویورک برگزار می گردد، نخستین نشست عمومی خود را روز ۲۱ مارس به همین موضوع اختصاص داد. در این گردهمآیی بزرگ و پر شکوه، سوسیالیست های ناماداری چون "پل سوئیژی"، "هری گلداف"، "سمیرامین"، "اعجاز احمد"، "دانیل سینگر" و "آلن وود" سخن گفتند که با استقبال پرشور جمعیت شرکت کننده روبرو شدند.

در اروپا نیز کنفرانس بزرگی تشکیل شد که قرار است متن سخنرانی ها و بحث های آن در این باره در چندین مجلد چاپ شود...

این مقاله مشروح، که در تائید اعتبار جاوانه "مانیفست" است، همراه با مقاله دیگری در شماره ۴۰ جامعه سالم منتشر شده است، که این مقاله در نوع خود، بدعتی بود در افشای ماهیت سرمایه داری جهانی و امپریالیسم جهانی، پس از درهم پاشی اتحاد شوروی. ارتجاع عوامفریب، که شعار مبارزه با استکبار و آمریکا

صد و پنجاهمین سال انتشار "بیانیه کمونیست"

این عنوان مقاله ایست که در ۵ صفحه در شماره ۴۰ جامعه سالم انتشار یافته بود. نویسنده مقاله دکتر مرتضی محیط است. مقاله همچنان که از عنوان آن مشخص است، درباره "مانیفست حزب کمونیست"، اثر جاودانه مارکس و انگلس است. در ابتدای مقاله آمده است: «(امسال، صدوپنجاهمین سال انتشار بیانیه کمونیست است. به همین مناسبت، در جاهای مختلف جهان، از جمله اروپا و آمریکا مراسمی برپا گردید. مقاله ها به رشته تحریر درآمد و اظهار نظرهای فراوانی شد.

«... نتیجه گفتگوی ما (در شماره ۳۹) تا اینجا چنین بود که نخست کاری که در طی بیست سال گذشته کرده‌ایم مورد تردید نسل جوان است، گذشته از این نسلی را پرورده‌ایم که به خود با ایمان و اعتقاد ندارد و این کار کوچکی نیست. البته پروراندن یک نسل یکدست و بی ایمان چندان آسان نیست! چنان که جوانان عنوان کرده‌اند، ارتش و پارتی بازی دو عامل و دو نشانه بارز فساد است. در یک نگاه ساده روشن می‌شود که اینها معلول هستند و نه علت. تاریخ نشان می‌دهد که مهمترین عامل فساد اداری و مالی استبداد و خودکامگی است. در استبداد است که شما تافته جدا بافته می‌پرورید. به همین دلیل است که باید از امر کبیرتراشی و امثال آن پرهیز کرد. چنین کارهایی اسباب مضحکه تاریخ است. هرگونه نام گذاری مثل نخبه، سازنده، مدیر و امثال آن به رواج استبداد کمک می‌کند. خدمتگزار کسی است که از مردم باشد و تفاوتی با مردم نداشته باشد. علم، اطلاع و تجربه را نباید مطلق کرد، در حالیکه روشن شده است که عده‌ای از همین به اصطلاح نخبگان چندان علم و اطلاعی هم ندارند. تنها در استبداد است که اشخاص آزاده و آگاه از کار کنار می‌روند و چاپلوسان و اهل ریا و تزویر جلو می‌افتند. در بهترین وضعیت، کسانی با استبداد همراه می‌شوند که "مهتر" نام گرفته‌اند، یعنی اهل اطلاعات کورکورانه. مروری بر اوضاع و احوالی که طی آن فاشیسم بر آلمان چیره شد، تمام نکات بالا را روشن می‌کند... در کار ملی، معیار باید فقط چیزی باشد که به نفع اکثریت مردم است، نه کاری که دستور شخصی یا تجربه یا رهنمود یک یا چند تن است. باید توجه داشت که استبداد خود نتیجه درماندگی اقتصادی است. وقتی حکومتی اهل حل مسائل مردم نباشد، یا آن را دشوار بیابد، به استبداد روی می‌آورد. مبارزه با استبداد بسیار مشکل است، زیرا هم مبارزه با فساد و خودکامگی است و هم کوشش برای ایجاد ساختاری سالم و کارآمد در اقتصاد. در نگاهی به سخنان رئیس جمهور کنونی تا حدی مبارزه با فساد و خودکامگی و کوشش برای ایجاد ساختار کارآمد اقتصادی را نشان می‌دهد. باید کوشید که این جریان خود در مسیر درست گام بردارد و در هدف‌های خود موفق گردد. صرف سخنان او مغتنم است، این ملت است که باید از آن استفاده کند.

نباید متصدیان را سولو این که در مقابل عده زیادی فاسد و بی هنر قرار گرفته باشند. چنان آزاد گذاشت که دستگاه اداری مملکت را با تجارتخانه‌های پدران یا خویشان خود عوض کنند. توجه کنید که در صدر اسلام، عربی بیابانی و ساده، جلو خلیفه مسلمین و امیرالمومنین می‌ایستاد و می‌گفت «اگر راست نباشی با این شمشیر کج راست می‌کنم». حالا اصلا به کدام یک از متصدیان امور می‌توان دست یافت و با او بحث منطقی کرد؟ مخصوصا از انقلاب فرهنگی به بعد شاهد زدن، زندانی کردن، فرار دادن و حتی اعدام نیروهای مفیدی بودیم که از مشارکت در سازندگی کشور، مخصوصا آموزش و پرورش محروم ماندند و زبان آن هم برای نظام آموزشی ما کم نبوده است. نسل بی اعتقاد و منکر جوان، از جمله نتیجه و محصول همین نظام است.

آموزش و پرورش

دوره‌های راهنمایی و دبیرستان ما از چند جهت بسیار ضعیف است: در درجه اول زبان آموزی در آن با ناتوانی بسیار همراه است، بطوری که کمتر فارغ التحصیل دبیرستانی می‌تواند چند سطر فارسی ساده و سالم بنویسد، سهل است، کمتر معلمی از عهده این کار بر می‌آید. در این دوره‌ها آموزش تاریخ و جغرافیا هم ضعیف است. بجای تاریخ مقداری روایات و توهیات تحویل نوجوانان می‌دهند و او را از واقعیت سرگذشت انسان، فرهنگ و تمدن دور نگه می‌دارند. آموزگاران و دبیران از صفای خاص گذشته‌اند. برخی از آنان ضد علمند، دبیری که مدعی است زنان را آدم حساب نمی‌کند، دبیری که با لباس زیر در انظار ظاهر می‌شود، مدیر مدرسه‌ای که خود الگوی رفتاری درستی ندارد، مدیر مدرسه‌ای که در نمایشگاه کتاب، آن هم ساعت پنج بعد از ظهر با پیراهن بیرون آمده از شلوار زیر درخت و روی چمن خوابیده است، معلمی که مذهب را وسیله نامرتب بودن، کثیف بودن و رفتار نسنجیده و عامیانه می‌کند، معلمی که شاگرد را به کلاس خصوصی حواله می‌دهد، معلم و دبیر و نظامی که به نوجوان تزویر و ریا آموزش می‌دهند، بسیار عادی است. از چنین کارگاههایی چه چیزی بیرون خواهد آمد؟ در واقع جوانان و خانواده‌های ما اعجاز می‌کنند که از مدرسه الگو نمی‌گیرند. طی سال‌های گذشته، فراوان بوده‌اند مدیرانی که از هیچ جهت شرایط احراز شغل را نداشته‌اند و به ریاست دبیرستان گماشته شده‌اند. آنها هم دبیران و هم شاگردان را با تهدید و ارعاب اداره کرده‌اند. وقتی اوقات مدیر دبیرستان به مسافرتی، خرید و فروش، پادوئی و امثال آن می‌گذرد، چطور می‌توان از او انتظار مطالعه داشت؟

می‌دهد و در عین حال از عمق درک مردم نسبت به امریکا و سرمایه‌داری وحشت دارد، تاب تحمل این مقاله را نیاورد و آن را برگ مهمی در پرونده جامعه سالم برای تعطیل آن کرد! البته به بهانه عوامفریبانه، دفاع از "حریم ولایت" این مقاله به قلم "دانیل سینگر" است که بابک پاکزاد آن را ترجمه کرده است. ببینیم در این مقاله چه مطالبی عنوان شده که نقش آب در لانه مورچگان سرمایه‌داری تجاری ایران را ایفاء کرده است!

سینگر می‌نویسد: «...امروز دیگر هیچ کس سعی نمی‌کند درباره "سرمایه‌داری با چهره انسانی" سخن بگوید. روشن است، ما به قانون جنگل بازگشته‌ایم. به همین دلیل است که زنده کردن مجدد پروژه، چشم انداز و در کل یک آلترناتیو از اهمیتی حیاتی برخوردار است. نخستین مسئله‌ای که باید با آن دست و پنجه نرم کنیم "فرآیند ناپدید شدن تدریجی کار" است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که تاثیر نوع تکنولوژیک در افزایش تولید به معنای بیکاری گسترده و قطعی شدن هر چه بیشتر جامعه است که به ظهور قشر جدیدی به نام کارگران بی چیز انجامیده است. اینکه آنچه مارکس "دزدین زمان کار دیگری" نامید، مبنای بدبختی آور و نکبت باری برای محاسبه ثروت است. امروز حقیقی‌تر از ۱۵۰ سال پیش جلوه می‌کند.

آنچه مسلم است این است که ما ابزارهای تکنولوژیک را در اختیار داریم تا به گونه‌ای دیگر زندگی کنیم. بنابراین اگر تولیدات نه براساس ارزش مبادله یا میزان سنگینی کیف‌های حیایی، بلکه براساس آندسته از نیازهای اجتماعی تعیین شود که مردم به صورت دموکراتیک درباره آنها تصمیم گیری می‌کنند، می‌توانیم در حین رشد اقتصادی-اجتماعی در وضعیت زیست محیطی متعادل، بیکاری را محو و میزان ساعات کار در هفته را کاهش دهیم.

مسئله دومی که با آن مواجهیم روند جهانی شدن است. در اینجا کار ما مضاعف است. جهانی شدن اغلب بجای شعار معروف "هیچ راه دیگری وجود ندارد" بکار برده می‌شود، تا مردم را متقاعد کنند که مبارزه امری پوچ و بیهوده است. از این رو ما باید به آنها خاطر نشان سازیم که هنوز دولت-ملت حوزه‌ای است که مبارزه برای تحول بنیادی جامعه باید از آن آغاز گردد. براساس این عبارت از مانیفست که "پرولتاریای هر کشور البته باید نخست با بورژوازی داخلی دست و پنجه نرم کرده و مسائل خود را با آن حل کند".

اما این، تنها نیمی از داستان است. سوسیالیسم نیز درست شبیه سرمایه‌داری تمایل به فراگیر شدن در سراسر جهان دارد. از این رو انترناسیونالیسم تنها پاسخ هوشمندانه به روند جهانی شدن است. این امر باید در سراسر جهان از نو زنده شود. نبرد نهایی در کل سیاره ما بوقوع خواهد پیوست و از پاریس تا پکن و از سئول تا سیاتل را در بر می‌گیرد.

مسئله سوم، "برابری" است. ما، در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن ثروت ۴۴۸ میلیارد بیشتر از درآمد نیمی از جمعیت جهان در سال ۱۹۹۶ است! درآمد یک بورس باز ساکن نیویورک در عرض چند هفته، معادل ۱۵۰ هزار سال درآمد یک آمریکایی با حقوق متوسط است. قطعی شدن جامعه به همین ترتیب شدت بیشتری به خود می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای، عدالت خواهی یا جستجوی برابری باید در قلب هر پروژه پیشرو نقش بسته باشد. این جستجو، موضوعات زیادی را در بر گرفته و کار زیادی می‌طلبد و در پی آن استثمار قرار دارد. این به معنای آن است که ما نمی‌توانیم از قبل آنچه جهان سوم نامیده می‌شود، زندگی کنیم. این به معنای آن است که باید به ریشه‌ای‌ترین و کهنه‌ترین نوع استثمار، یعنی استثمار زن توسط مرد حمله برد.

عدالت خواهی برخلاف آنچه گفته‌اند به معنای یک شکلی و یکنواختی نیست، بلکه تلاشی است برای از میان بردن ریشه‌های اجتماعی نابرابری، که تحولات عمیق در مناسبات قدرت و مالکیت را طلب می‌کند و در عین حال ما را به موضوع چهارم، یعنی دموکراسی رهنمون می‌شود.

آخرین و البته نه کم اهمیت ترین موضوع، مساله دموکراسی است. دموکراسی ضروری است، نه به خاطر جلوگیری از تکرار آنچه بنام سوسیالیسم صورت گرفت، بلکه بخاطر آنکه برای ما دموکراسی تنها به ورقه‌های رای که به مدد آن هر چهار سال یک بار این و آن را انتخاب می‌کنیم، ختم نمی‌شود، بلکه در معنای کسب حاکمیت مردم بر کار و سرنوشت خویش در کارخانه‌ها، اداره‌ها، فروشگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها و دانشگاه‌هاست. ما باید دموکراسی را از نو بسازیم، اگر بخواهیم که "سوسیالیسم" بیانگر جامعه‌ای خود گردان باشد.»

در وضعیتی که قرار داریم

بخش دوم مقاله دکتر علی حضور در "جامعه سالم" با عنوان بالا انتشار یافته است. (خلاصه‌ای از بخش نخست این مقاله به نقل از شماره ۳۹ جامعه سالم، در "راه توده" شماره ۷۵ منتشر شد.) دکتر حضور در قسمت دوم مقاله خود، از جمله می‌نویسد:

محبوبیتی برای آن کسب نمی کند که سهل است، دشمن تراشی هم می کند، اگر چه آنان مجبور به تظاهر باشند و مثلاً حنفیان اعتراف کنند که به ولایت فقیه ایمان دارند. همه حکومت های مذهبی در طول تاریخ همین کارها را سباهت و ضعف کرده اند.

آیا در تاریخ حکومتی آسمانی سراغ دارید که پایدار مانده باشد؟ چرا چنین نشده است؟ مگر پیامبر اسلام حکومت نمایی کرد و جانشینانش مگر خلیفه و رهبران سیاسی مسلمانان نبودند، چرا پایان کار ابوبکر چنان شد؟ چرا عمر کشته شد؟ چرا پایان کار عثمان دردناک بود؟ چرا خلیفه چهارم را کشتند؟ چرا بنی امیه منقرض شدند؟ چرا آخرین خلیفه عباسی را نمد مال کردند و فاتحه حکومت اسلامی را خواندند؟

حکومت مذهبی بیزانس به کجا رفت؟ حکومت پیشوایان کلیسا در اروپا به کجا انجامید؟ آیا می توان دریافت که در این حکومت ها چه نقطه وضعی وجود داشته است؟

این حکومت ها هر چه بودند، چند وجه مشترک داشتند، یکی این که احکام اساسیشان پایدار و ابدی بود و با تحولات اجتماعی و اقتصادی هماهنگ نمی شد. حکومت های دینی منشأ قدرت را در جامعه هم خدا می دیدند و مردم را صرفاً وسیله. مردم هم می کوشیدند جای خدا را بگیرند و گاه می گرفتند. آسمان به زمین نمی آمد و به میزان خلاف، نادرستی، فحشا و امثال آن چندان اضافه نمی شد. این، تنها کشیش های کوتاه فکر بودند که فکر می کردند ذره ای از قدرت و نفوذشان نباید کم شود و مردم باید آنان را تا ابد تافته جدا بافته بدانند. کارهای بدی که در طول تاریخ به پیشوایان مذهبی، مخصوصاً در اروپا نسبت داده شده، کم از اتهاماتی نیست که آنان معمولاً به مردم وارد می کنند. رواداری و تساهل پیامبرانه بعدها فراموش شده و امر و دستور حاکم شده است. باری، سخت گیری های کلیسا در اروپا بالاخره باعث مخالفت های گوناگون، اول در لباس مذهب و سپس در جامه مبارزان اجتماعی شد. در این گیرودار ارباب کلیسا کوتاه نیامدند تا بالاخره کار با انقلابی خونین در فرانسه پایان گرفت.

اینک باز هم دول حيله گر و طمع کاری که چشم به ثروت جهان دوخته اند، و سازمان های جهانی که در محل در آمد و بودجه هایشان هزار حرف است، می کوشند به توهمات شرقی که در چین، هند، ایران و چه آفریقا دامن بزنند و به این ترتیب از حرکت مردم به سوی استقلال اندیشه و عمل جلوگیری کنند. در واقع باز هم "سیاستمداران جاه طلب و کهنه پرست" با توسل به دروغ و اوهام، مثل همیشه به دین و دنیا زیان جبران ناپذیر وارد می کنند. بهترین مثال موجود، طالبان در افغانستان است.

بیایید در کشور خود از این تجربه ها درس بگیریم و این بار چیزی را وسیله سیاست و تجارت نکنیم. این همه اشتباه تاریخی کافی است. بیایید با مردم و مخصوصاً نسل آینده صادق باشیم و به آنان راست بگوئیم. در شور انقلابی سالهای ۵۶ به بعد کارهای خوبی را با اشتباهات فراوانی همراه و تکرار کردیم. همین اشتباهات ۲۰ میلیون رای را برای کسی ساخت که جناح راست خیال آن را هم نمی کرد و اینک بیش از یکسال است که برای جبران آن، اشتباهات دیگری را تکرار می کند. هنوز هم وحشیانه ترین کشتارها در جهان، بدلیل اختلافات مذهبی (افغانستان، بوسنی و هرزگوین) صورت می گیرد و لو این که مذهب صرفاً وسیله باشد. متذکر شدیم که نباید گذاشت مذهب وسیله شود.

بگذارید نسل فقری که آینده مملکتی کم درآمد، بزرگ و درآینده پرجمعیت را رقم می زند، آزاد و فارغ از هر گونه نگرانی، دشواری های کار خود را از پیش پای بردارد. کاری کنیم که آن نسل لااقل شکم سیری داشته باشد.

در همین شماره "جامعه سالم"، سخنرانی فیدل کاسترو در پنجاهمین سالگرد تاسیس سازمان بهداشت جهانی، همراه با عکس او هنگام این سخنرانی، در دو صفحه چاپ شده است. باید دید کاسترو در این سخنرانی چه گفته است که ارتجاع و سرمایه داری تجاری حاکم در جمهوری اسلامی وحشتزده تیغ برگلوی "جامعه سالم" کشیدند تا دیگر چنین صدائی از آن برنخیزد؟ آنها که شعار مبارزه با استکبار جهانی می دهند و رگهای گردنشان را در مخالفت با هر نوع مناسباتی با آمریکا به دولت خاتمی نشان می دهند، ببینیم درعمل چه می کنند و چگونه با آگاهی مردم از چهره واقعی امپریالیسم و سرمایه داری جهانی وحشت دارند و نشریات را می بندند تا جلوی این آگاهی را بگیرند. این سخنرانی را در صفحه ۱۷ بخوانید.

آموزش عالی

آموزش عالی ما با نقائصی که داشت در واقع توسط انقلاب مصادره شد. جمع زیادی از استادان که در میان ایشان افراد وطن پرست، معتقد و پاک کم نبودند، رانده شدند و جای ایشان را افرادی با صلاحیت کمتر گرفتند. در انقلاب فرهنگی عده ای مسئولیت امور آموزش عالی را عهده دار شدند که کوچکترین سابقه ای در این زمینه نداشتند، بلکه امتیاز آنان همکاری با دستگاه های بگیر و ببند بود. آنان برای تحکیم جای پای خود به تفنگ و شش لول مجهز بودند، زدن و راندن دانشجویان و استادان مخالف خود را آسان می یافتند و کردند کاری را که می خواستند. برخی از همین اشخاص ماندند و سابقه پیدا کردند و اکنون امور آموزش عالی کشور را در دست دارند. پرورش آقایان به قیمت فدا شدن یک نسل تمام شده است.

کارهای پژوهشی

کارهای پژوهشی ما شوخی، بازیچه و تا حدی مسخره شده است. صرف تراشیدن اصطلاحاتی مثل فارس شناسی، کرمان شناسی، این توهم را می انگیزد که گویا این ها هر کدام، مثل قارچ شناسی، جنین شناسی یا مثلاً زبان شناسی، یک رشته علمی هستند. من فکر می کنم اگر محقق از یک کشور پیشرفته در مورد آموزش عالی ما کار کند، به دو نتیجه کاملاً متفاوت برسد، یک نتیجه عبارت است از تاسف و دریغ و دیگری خنده و تفریح. حتماً می دانید که ما جشنواره ای با نام خوارزمی داریم. این جشنواره وسیله ایست برای نشان دادن یک وسیله تازه ساز یا اختراع شده و گرفتن امتیاز، زمین، وام کم بهره و امثال آن و رفتن پی کاسبی. نگارنده علاقه ندارم که برخی از کارهای مشخص آموزش عالی کشور را معرفی یا تجزیه و تحلیل کنم، چه می ترسم تعبیرهای نادرستی از آنها بشود.

امنیت

گذشته از سازندگی و پرورش نسل جوان آنچه زندگی را در ایران دشوارتر از دوره پیشین کرده است، نبود امنیت است. دادگستری ما حتی در زمینه ای که مشتاق است - مثل محاکمه شهردار تهران- ناتوان است. شواهد فساد اداری و اجتماعی به شکل های مختلف و در هر یک از مدارک عمومی به چشم می آید و انکار مقامات رسمی که هر از گاهی به شکلی در رسانه ها منعکس می شود، نمی تواند دم کلفت و دراز رویه را پنهان سازد. برای مثال در سال های اخیر به شکل عجیبی تعداد کتاب های حقوقی افزایش یافته است. بیشتر این کتاب ها در زمینه حقوق مدنی است و در واقع راهنمایی است برای مراجعه به دادگاه ها و بی نیاز شدن از شر بعضی از وکلای که شریک دزد و رفیق قافله اند.

مردم از بس از دادگاه ها - که بهترینش را در محاکمه شهردار تهران دیدیم - خسته و آزرده شده اند و از بس ثروت و وقت خود را به دست عده زیادی کلاهبردار رسمی و غیر رسمی از دست داده اند، چاره را در آن دیده اند که در این مورد هم خود همه کارها را بکنند. مسئله دیگر آنست که اگر شما هم اهل رشوه نباشید، وکیل شما آن را به شما می آموزد! بنابراین مردم فکر می کنند، اگر قرار است رشوه بدهند، چرا آن را به دست دیگری بدهند، در این زمینه هم انسان خود اقدام می کند و مبلغی را که در آن میان ممکن است "حیف و میل" شود صرفه جویی می کند.

ملاحظه می شود که کارها براساس فساد، دارد نظامی ویژه می یابد و این از مظاهر جوامعی است که نیروی قهاری برای کنترل اجتماعی دارد، اما در اصلاح رفتارهای اجتماعی و اصولاً ساختار اقتصادی ناتوان است. حال با چنین وضعی روشن است که در ساختار اجتماعی ما و شکل حکومت، تنها تغییراتی صورت گرفته که تسلط حکومت را بر جامعه بیشتر کرده است. بدین معنی که از مشارکت سیاسی مردم کاسته و حکومت را به وسیله "هدایت و ارشاد" بجای "مدیریت" تبدیل کرده است. در نتیجه مدیریت فراموش شده و هرج و مرج بجایش نشسته است.

حکومت مذهبی

اکنون به هر تقدیر دارای حکومتی مذهبی هستیم، حکومتی که تفاوت چندانی با حکومت های مذهبی تاریخ ندارد. این حکومت اگر چه صحبت از نزدیک شدن مذاهب می کند و مخصوصاً اگر چه اکنون رئیس جمهور روحانی ما سخن از گفتگوی تمدن ها می گوید، درعمل حتی بخش بزرگی از مردم ایران را از خود می راند. رفتاری که در کردستان شده و می شود، رفتارهای نادرست در بخش هایی از ایران که مردمش اهل تسنن هستند یا تسنن در آن بخش ها غلبه دارد، حمایت از شیعیان کشورهای دیگر مثل افغانستان و لبنان،

شبح "جنگ سرد" بین آمریکا و روسیه

هفته نامه "Obshchaya gazeta"، نشریه "جامعه" ۵ نوامبر ۱۹۹۸، چاپ "مسکو"

ترجمه: پ. تهرانی

بلافاصله بعد از انتخاب "یوگنی پریماکف" به نخست وزیری روسیه، یک چرخش ۹۰ درجه‌ای در برخورد آمریکا نسبت به روسیه صورت گرفت. این تغییر در اوان اکتبر طی یکی از سخنرانی‌های رسمی "مادلین آلبرایت"، وزیر امور خارجه آمریکا در شهر شیکاگو، برای اولین بار مشاهده شد. در آن موقع سخنرانی وزیر امور خارجه آمریکا با عکس العمل گسترده مطبوعات آن کشور روبرو نشد، اما اکنون "واشنگتن پست" و دیگر روزنامه‌های آمریکایی از حرکت روسیه در جهت نادرست و از اینکه کاخ سفید در همه جبهه‌ها روابطش با روسیه را مورد تجدید نظر قرار داده، گزارش می‌دهند.

اگرچه آلبرایت در آن سخنرانی به پریماکف حمله نکرد، ولی لحن گفتار او هیچگونه شبهه‌ای باقی نگذاشت، که ایالات متحده سیاست‌های کنونی روسیه و حرکت به سمت تقویت اقتصاد دولتی، افزایش یارانه به بنگاه‌های تولیدی، افزایش مقدار پول در گردش و نظارت بر مبادلات خارجی را تأیید نمی‌کند. آلبرایت در شیکاگو گفت: «ما نمی‌توانیم به جهان این اطمینان را بدهیم که در روسیه افرادی که آماده جنگیدن برای جلوگیری از این عقب‌گرد باشند، وجود ندارند.» اگر پوشش دیپلماتیک این اظهار نظر کنار زده شود، این نظر بدین معناست که دوران حرکت به سمت اقتصاد متکی بر بازار آزاد ممکن است در روسیه به سر آمده باشد.

یک هفته بعد، نظری مشابه از جانب "لورنس سامرز"، معاون وزیر خزانه داری آمریکا، یکی از مهره‌های کلیدی مذاکرات پیرامون کمک‌های مالی آمریکا و صندوق بین‌المللی پول به روسیه مطرح شد. او طی سخنرانی که ماهرانه تنظیم شده بود گفت: «ما نمی‌توانیم بیشتر از خود مردم و دولت یک کشور، خواهان اصلاحات و ثبات در آن کشور باشیم.» روز بعد "استفن سستانویچ"، مشاور ویژه وزیر امور خارجه آمریکا، در امور دولت‌های تازه مستقل، در نیویورک اظهار داشت که اگر روس‌ها مسیر خود را تغییر ندهند، نمی‌توانند انتظار هیچگونه کمکی، بصورت وام را داشته باشند.

روسیه آمریکایی‌ها را مایوس کرده و آنها این نکته را پنهان نمی‌کنند. بطور ساده آمریکایی‌ها نمی‌توانند مناسبات خود را با دولت جدید تنظیم کنند. طی هفت سال گذشته، از نظر آنها یلتسین حافظ قانون اساسی و "جوایس" و شرکا، بعنوان مشعل‌های راهنمای اصلاحات محسوب می‌شدند. اما امروز مشکل بتوان یلتسین را حافظ قانون اساسی تبلیغ کرد و مشعل‌های راهنمای دموکراسی مورد نظر آمریکا هم از صحنه خارج شده‌اند. تحت این شرایط آمریکا نمی‌داند، به کدام سمت برود. این وضع بعثت نفرت نخبگان سیاسی آمریکا از پریماکف پیچیده‌تر می‌شود. در گزارش‌های اخیر مسئولان بالای سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)، پریماکف بعنوان دوست صدام حسین، معمر القذافی، اسلودان میلوسویچ و همه "دیکتاتورهای" باقیمانده در جهان معرفی شده است. در واشنگتن زمان طولانی است که چنین احساس ناسازگاری با پریماکف وجود دارد، اما در گذشته افرادی او را احاطه کرده بودند که بیشتر مورد قبول آمریکایی‌ها بودند، اما اکنون پریماکف به بازیگر اصلی در صحنه تبدیل شده و حتی یک نفر که آمریکایی‌ها بتوانند به آن اعتماد کنند، در تیم او وجود ندارد!

علاوه بر حرکت به سمت اقتصاد برنامه‌ای، سیاست‌های روسیه در قبال عراق و یوگسلاوی، همکاری نظامی روسیه با هندوستان، انتقال تکنولوژی به ایران و استقرار موشک‌های استراتژیک جدید توپول، به نارضایتی آمریکایی‌ها از پریماکف می‌افزاید. آمریکایی‌ها نمی‌توانند این نکته را درک کنند که در آن واحد می‌توان فقیر و مغرور بود.

"جنگ سرد"

براساس همه شواهد موجود چنین جنگی در آینده نزدیک بین مسکو و واشنگتن آغاز خواهد شد.

نوشته یوری سیگف، "ایزوستیا نو"، ۵ نوامبر ۱۹۹۸

برخورد آمریکا به مسکو در حال تغییرات منفی جدی است و همه شواهد حاکی از آنست که روابط بین مسکو و واشنگتن بزودی به سطح یک "جنگ سرد" برخورد گشت. نارضایتی از آنچه آمریکایی‌ها "دولت سرخ" پریماکف می‌نامند، نه تنها از طرف جمهوری خواهان، بلکه حتی از سوی نمایندگان رسمی دولت کلینتون هم بیان می‌شود. آنها به طرح تفسیرهای تند دربار مسکو و "سیاست ضد آمریکایی" آن شروع کرده‌اند. تازه‌ترین نمونه چنین برخوردی را می‌توان در سخنرانی "استفن سستانویچ"، مشاور ویژه امور خارجه آمریکا، در کنگره یهودیان آمریکا در نیویورک یافت.

براساس ارزیابی‌های استراتژیک تهیه شده برای کاخ سفید، اصلاحات بازار در روسیه تقریباً بطور کامل متوقف شده، صدها سرمایه‌گذار و تاجر آمریکایی فریب خورده‌اند و مسکو با اقدامات تحریک آمیزش در نقاط مختلف جهان، باعث به خطر افتادن منافع آمریکایی‌ها شده است. آمریکایی‌ها از اینکه افرادشان را در رهبری روسیه از دست داده‌اند، افسوس می‌خورند. در حال حاضر آنها حتی یک نفر هوادار آمریکایی در دولت جدید ندارند.

طی سخنرانی‌های علنی اخیر و مقالات منتشره در مطبوعات آن کشور، رهبران آمریکا بطور رسمی اعلام کرده‌اند که «در روسیه، در سطح دولتی، سیاست‌های ضد آمریکایی در حال رشد است و پریماکف نخست وزیر روسیه مسئول اصلی گسترش گرایشات ضد آمریکایی در دولت روسیه است.»

به نظر می‌رسد که "سردی سیاسی" بین مسکو و واشنگتن تاکنون تأثیر چندانی در روابط اقتصادی دو کشور نداشته است. منافع اقتصادی، نظامی، سیاسی آمریکا در روسیه مهمتر از آنند که واشنگتن در حال حاضر به مسکو پشت کند. در نتیجه نه تنها تماس‌های دو جانبه از قبل برنامه‌ریزی شده، هنوز ادامه می‌یابند، بلکه طرح‌های اضطراری جدیدی هم مورد بررسی دو طرف قرار دارند. اخیر پیشرفت‌هایی در معامله اورانیوم بین آمریکا و روسیه و انتقال اورانیوم غنی شده به آمریکا، حاصل شده است. آمریکا قرار است سال آینده حدود ۲۸۲ میلیون دلار بابت اورانیوم غنی شده‌ای که تاکنون دریافت کرده، بپردازد، گرچه این مبلغ فقط حدود ۱۵ درصد از رقمی است که مسکو زمانی که این قرارداد را امضا کرد در نظر داشت.

همانطور که سیاستمداران آمریکایی علناً اعلام می‌کنند، بزرگترین خسارت برای منافع آمریکا در روسیه، ناتوانی یلتسین در انجام مسئولیت‌های ریاست جمهوری است. یلتسین فردی بود که آمریکایی‌ها برای انتقال کامل و بدون برگشت اقتصاد روسیه به اقتصاد سرمایه داری، روی آن حساب می‌کردند.

ارزیابی جدید کاخ سفید از تحولات در روسیه، منجر به تغییر سیاست صندوق بین‌المللی پول در قبال روسیه شده است. صندوق بین‌المللی پول تحت فشار آمریکا از پرداخت ۲۵ میلیون دلار وامی که قبلاً پرداخت آنرا به روسیه تصویب کرده بود، خودداری می‌کند. این در حالی است که همین نهاد اخیراً مبلغی معادل ۴۲ میلیارد دلار کمک اقتصادی به برزیل را تصویب کرد.

برگزاری پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه در ۳۰ اکتبر در مسکو برگزار شد. اهم موضوعات مورد بحث این پلنوم عبارت بودند از ارزیابی شرایط کشور و راه‌های برون رفت از بحران اقتصادی کنونی، تعیین استراتژی حزب پیرامون انتخابات آینده، و مقابله با چپ روی و عدم انضباط ناشی از این چپ روی در درون حزب.

در رابطه با بحران اقتصادی کنونی، پلنوم ضمن حمایت از دولت پریاکف، تنها راه برون رفت از این بحران را حمایت دولت از بنگاه‌های اقتصادی دولتی، راه اندازی واحدهای تعطیل و نیمه تعطیل، مقابله با دزدی و فساد حاصل هفت سال هرج و مرج اقتصادی، رسیدگی به ثروت‌های بادآورده، بازپس گرفتن واحدهای دولتی غارت شده، نظارت بر مبادلات ارزی، وضع نظام مالیاتی عادلانه و اتخاذ تصمیمات فوری برای بهبود شرایط زندگی مردم کشور دانست. در رابطه با انتخابات آینده، پلنوم پس از بررسی پیشنهادات موجود تصمیم گرفت که حزب در انتخابات دوماهی دولتی، در همه حوزه‌های انتخاباتی نامزدهای خود را معرفی کرده، ولی برای انتخابات ریاست جمهوری سیاست ائتلاف با نیروهای چپ و ملی را پیش برد. پلنوم به هیأت اجرایی حزب ماموریت داد که جهت ایجاد یک ائتلاف چپ-ملی برای انتخابات ریاست جمهوری با احزاب کمونیست، چپ و ملی وارد مذاکره و گفتگو شود. مقابله با انحراف چپ و عدم انضباط حاصل از آن نیز یکی از موضوعات مهم این پلنوم بود. اخیراً یازده نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب، با امضا بیانیه‌ای از توده‌ها خواسته بودند که چیره دو روز خود را برداشته و با اجتماع در میدان سرخ در ۷ نوامبر "یکبار برای همیشه مساله قدرت را حل کنند". طی این پلنوم همه امضاءکنندگان این بیانیه، به استثنای "ویکتور ایلوکین"، امضاء خود را پس گرفتند. ایلوکین برخلاف سیاست حزب معتقد است که کمونیست‌ها نه برای راه یافتن به کرملین، بلکه برای حذف ریاست جمهوری باید مبارزه کنند.

برگزاری کنگره ۳۱ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی

سی و یکمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی از ۳۱ اکتبر تا ۱ نوامبر در مسکو برگزار شد. در این کنگره ۵۰۰ نماینده از ۲۲ حزب کمونیست جمهوری شوروی سابق، از جمله هیاتی به سرپرستی گنادی زیگانف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه، شرکت داشته و تعیین استراتژی برای اقدامات مشترک را مورد بررسی قرار دادند.

"اولگ شنین"، رئیس شورای حزب ضمن گزارش مشروح خود به کنگره، دلایل خارج شدن قدرت از دست کمونیست‌ها را مورد بررسی قرار داد. او یکی از این دلایل را ارزیابی نادرست رهبرانی دانست که پس از استالین، پیروزی قطعی و نهانی سوسیالیسم در شوروی را اعلام کردند. این ارزیابی غیرواقعی، باعث غفلت کمونیست‌ها از واقعیت‌های زندگی و انکار کمبودها و نارسائی‌ها و عقب افتادگی‌ها شد.

شنین، در گزارش خود به کنگره ضمن ارزیابی عملکرد همکاری کمونیست‌ها با اتحادیه‌های کارگری، بخصوص در رابطه با اعتصاب سراسری اکتبر، به ضرورت سازماندهی کارگران و همکاری کمونیست‌ها با اتحادیه‌های کارگری مستقل اشاره کرد. قطعنامه سیاسی کنگره هدف عاجل کمونیست‌ها را کنار زدن رژیم کنونی روسیه و استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر اعلام کرد. در زمینه اقتصادی، کنگره اهداف زیر را اعلام کرد: توزیع عادلانه درآمدها، حذف فساد و ارتشاء، بازگرداندن اموال سرقت شده و غیرقانونی متصرف شده به دولت و کلکتیوهای کارگری-اموالی که حاصل دسترنج و کار چندین نسل از مردم شوروی است، احیاء اقتصاد ملی، نظارت بر بازار داخلی و کنترل قیمت‌ها.

برگزاری سومین کنگره حزب روسی سوسیال دمکراسی

سومین کنگره حزب "سوسیال دمکراسی" روسیه، روز ۳۱ اکتبر ۹۸ در هتل "روسیه"، در مسکو برگزار شد. برنامه کار این کنگره بررسی راه‌های برون رفت از بحران کنونی اعلام شده بود، اما با توجه به بحث‌های مطرح شده در این کنگره و تصمیم‌هایی که در پایان اتخاذ شد، مشکل بتوان برگزاری این کنگره را گامی در سمت نجات روسیه و میلیون‌ها شهروند روسی از بحران کنونی ارزیابی کرد. خط اصلی حاکم بر این کنگره چیزی نبود، جز توجیه سیاست‌های اعمال شده بوسیله یلتسین و شرکا، و حمله به دولت پریاکف و کمونیست‌های روسیه.

آکادمیسین "الکساندر یاکولف"، رهبر این حزب، که به معمار اصلی پروسترویکا معروف است، در این کنگره اعلام کرده که «مردم هنوز هم در سربازخانه زندگی می‌کنند». بموجب برنامه سوسیال دمکرات‌های روسیه، راه برون رفت از بحران سیاسی-اقتصادی کنونی عبارت است از استقرار اقتصاد بازار و ایجاد یک طبقه متوسط در جهت ایجاد ثبات اجتماعی.

سوسیال دمکرات‌های روسیه بجای بررسی دلایل اصلی بروز شرایط بحران کنونی، همه چیز را در، باصطلاح «اشتباه یلتسین» خلاصه کردند. براساس مصوبات این کنگره، «اشتباه بزرگ یلتسین در سال ۱۹۹۱ این بود که بجای اعلام همبستگی با احزاب و گروه‌های دمکرات، ترجیح داد که به پدر ملت تبدیل شود و نه تنها پدر ملت نشد، بلکه با این کارش به بروز فاجعه در اردوی دمکرات‌ها کمک کرد».

کنگره اعلام کرد که مرحله جدیدی از اصلاحات در کشور آغاز شده، ولی این اصلاحات با دو مانع اصلی مواجه‌اند: «یکی فقدان مالکیت خصوصی و دیگری مقاومت حکومت باقی مانده از شوروی». یاکولف، رهبر این حزب ضمن اشاره به تماس‌های اخیر کمونیست‌های روسیه با او برای ایجاد یک ائتلاف مردمی اعلام کرده که او «وارد طویل‌کس دیگری نخواهد شد!».

نفت و گاز دریای خزر و مانورهای سیاسی آمریکا در منطقه

"ایزوستیا نو" ۳۰ اکتبر ۹۸

جمهوری ترکیه در ۷۵ سالگرد پایه‌گذاریش، هدیه عجیبی دریافت کرد. ۲۹ اکتبر در آنکارا، روسای جمهوری ترکیه، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، ازبکستان و بیل ریچاردسون، وزیر انرژی آمریکا، ضمن امضاء بیانیه مشترکی، از ساختمان خط انتقال نفت از باکو به بندر جیحان در ترکیه حمایت کردند. امضاء این سند، اوج فعالیت‌های سیاسی است که قریب به دو سال در جهت عملی کردن طرح انتقال بخش عمده تولید نفت آذربایجان به ترکیه در جریان بوده است.

رسانه‌های خبری جهان با تمرکز بر امضاء به اصطلاح بیانیه آنکارا، از امضاء سند دیگری که می‌تواند نقش بسیار مهمتری در شکل دادن ژئوپولیتیک و اقتصاد منطقه ایفا کند، غافل ماندند. نیازاف، رهبر ترکمنستان بجای پیوستن به بیانیه چند جانبه، یک قرارداد دو جانبه پیرامون خرید گاز طبیعی ترکمنستان از جانب ترکیه با سلیمان دمیرل، همتای ترک خود امضاء کرد. بموجب این سند دولت ترکیه واردات سالانه ۱۶ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی از ترکمنستان را تضمین کرده و همچنین به ترکمنستان اجازه می‌دهد که معادل همین مقدار گاز طبیعی را از طریق ترکیه به اروپا صادر کند. آگاهان سیاسی، امضاء این قرارداد را گامی در جهت کسب حمایت ترکمنستان از رژیم قضائی مورد نظر آمریکا برای حوزه دریای خزر می‌دانند.

این نکته که روسا جمهور ترکمنستان و ترکیه تنها امضاءکنندگان این قرارداد دو جانبه نبوده، بلکه بیل ریچاردسون، وزیر انرژی آمریکا هم امضاء خود را پای این قرارداد گذاشت، خود به اندازه کافی گویاست. وزیر انرژی آمریکا با اینکار یکبار دیگر بطور آشکار منافع آمریکا در ساختمان خط لوله انتقال گاز طبیعی سراسری برای انتقال گاز ترکمنستان از طریق آذربایجان، گرجستان از ترکیه به اروپا را نشان داد.

این روزها بر کسی پوشیده نیست که منطقه دریای خزر به کانون توجه شدید ایالات متحده تبدیل شده و آمریکا آثرا منطقه‌ای دارای اهمیت درجه اول برای منافع حیاتی خود اعلام کرده است. بعلاوه آمریکائی‌ها در پوشش ابراز نگرانی برای آینده دولت‌های تازه مستقل حوزه دریای خزر، بطور فعال از شرایط کنونی منطقه در جهت حذف حضور اقتصادی روسیه بهره‌برداری می‌کنند. هدف دیگر آمریکا از حمایت از این قراردادها عبارت است از تعیین رژیم قضائی مورد نظر خود بدون حضور ایران و روسیه.

از اینرو آمریکائی‌ها از فقدان هر گونه تعریف حقوقی وضعیت دریای خزر نگران نبوده و درعمل، موضوع ایجاد خط لوله در بستر دریای خزر را مساله داخلی ترکمنستان و آذربایجان ارزیابی می‌کنند. ترکمنستان، تاکنون اجرای چنین طرحی را موکول به حل اختلافات باکو و عشق‌آباد بر سر حوزه‌های نفتی ساحلی می‌دانست. اما اکنون بنظر می‌رسد که این اختلاف هم نزدیک به حل شدن است.

بزودی همه چیز روشن خواهد شد. سلیمان دمیرل، رئیس جمهور ترکیه قرار است رسماً از عشق‌آباد دیدار کند. از قضا دیدار دمیرل از عشق‌آباد با حضور ریچاردسون، وزیر انرژی آمریکا در آنجا همزمان است!

سخنرانی "آلکا پاپریکا"، دبیر کل حزب کمونیست یونان در نشست احزاب کمونیست و کارگری جهان که بمناسبت یکصد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست حزب کمونیست در آتن برگزار شد.

شرایط عینی "سوسیالیسم" و ضعف های ذهنی آن!

*** جهان در شرایطی قرار گرفته ، که هر مبارزه ای با تهاجم سرمایه داری جهانی، جهت گیری سوسیالیستی به خود می گیرد!**

ترجمه: الف. آذرنک

یکصد و پنجاه سال از چاپ نخست مانیفست کمونیست، اولین برنامه تئوریک، عملی و علمی یک سازمان انقلابی کارگری، یعنی اتحادیه کمونیست ها می گذرد.

واقعیات جهان معاصر نظرات اساسی بیان شده در مانیفست و قوانین جنبش اجتماعی که برای اولین بار با زبان تیز و بینش ژرف نویسندگان آن مطرح شدند را تأیید می کنند.

ما، اخیراً هم در یونان و هم در سطح جهان شاهد رشد علاقه به مارکسیسم و مانیفست کمونیست بوده ایم. این امر با تحولات بین المللی و سختی ها و تجربه های دردناکی که مردم جهان با آن دست به گریبانند، در ارتباط است. این واقعیت، گواه است بر سرزندگی تئوری مارکسیستی و ضرورت توجه دوباره ما به منابعی که آبخشور دستاوردها و درس های ارزشمند مقاومت مردمی و انقلاب را تشکیل می دهند. همزمان، ما شاهد کوشش هایی، آگاهانه و بخش ناآگاهانه در جهت تغییر پیام اصلی مانیفست هستیم. بعضی ها ضمن ستایش از ارزیابی عمیق و علمی مانیفست از نظام سرمایه داری و پیش بینی کلی آینده آن به اساسی ترین نکته ای که مارکس بر آن تکیه کرده، یعنی ضرورت براندازی انقلابی آخرین جامعه طبقاتی تاریخ، توجه لازم را ندارند. آنها به پیام اساسی مانیفست توجه نمی کنند که افتخار و وظیفه تبدیل شدن به نیروی پیشاهنگ انقلابی، نیروی برتری که گسترده ترین اتحاد بین اقشار اجتماعی تحت ستم شهر و روستا را تضمین می کند را از آن طبقه کارگر می داند. برخورد های التقاطی به مارکسی نه تنها ظلم به تاریخ و علم بوده، بلکه بسط و غنا بخشیدن به تئوری علمی سوسیالیسم را مشکل تر می کنند.

صد و پنجاه سال پیش مارکس و انگلس در مانیفست به این نتیجه رسیدند که «نیاز به یک بازار دائم توسعه فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می کشاند. همه جا باید رسوخ کند. همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد. بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و ... صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته های صنایع سالخوده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آنها را رشته های نوین صنایع می گیرند. رشته هایی که مواد خام آن دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می شود، رشته هایی که محصول کارخانه هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می رسد. بجای نیازمندی های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضا می گردید، اینک حواجی نوین بروز می کند که برای ارضا آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است... بورژوازی نمی تواند بدون مدرن کردن بدون وقفه ابزار تولید، بعبارت دیگر، بدون انقلابی کردن روابط تولیدی، یعنی همه روابط اجتماعی به حیات خود ادامه دهد. طبقه بورژوازی، از طریق استثمار بازار جهانی، تولید و مصرف را در مقیاسی بین المللی، شکل می دهد.»

روشن است که پایه گذاران سوسیالیسم علمی درک عمیقی از روند بین المللی شدن تولید داشتند، همانطور که لنین تولید در شرایط سلطه سرمایه انحصاری را می شناخت. بنابراین جنبش کمونیستی و کارگری آماده رویارویی با تئوری های مختلفی است که جهانی شدن را بعنوان پدیده ای کاملاً نو، که تا امروز کاملاً ناشناخته بوده، معرفی می کنند.

شعار "کارگران جهان متحد شوید"، پاسخی است به مشکلات و به ضرورت جهانی کردن مبارزه طبقاتی، رابطه دیالکتیکی بین عوامل ملی و جهانی، که در آثار مارکس، انگلس و بعداً لنین نشان داده می شود.

امروزه عامل جهانی و پیوستگی جهانی نیروها، نقش بزرگتری در سطح ملی ایفا می کنند. نتایج پیروزمند انقلاب سوسیالیستی و حتی بیشتر از آن، ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و یا گروهی از کشورها، بطور قطع بیشتر از گذشته متأثر از تحولات جهانی است.

با این وجود، مبارزه در سطح ملی، عنصر جدانشدنی تحولات جهانی است. مبارزه جهانی خلق ها، حوزه و تأثیر آن، بطور قطع متکی و وابسته به مبارزه در سطح ملی و همکاری نزدیک و وابستگی متقابل جنبش ها در سطح منطقه ای و جهانی است. ما به جنبش های اعتصابی مهم در کشورهای مختلف، از آنجمله در انولزی، دانمارک، استرالیا، کره جنوبی، روسیه و کشورهای دیگر درود می فرستیم.

در کشور ما نیز، نارضایتی مردم و بسیج زحمتکشان که اغلب بر خلاف تمایل رهبری اتحادیه ها، بوسیله خود زحمتکشان سازماندهی می شود، رویه گسترش است. در مرکز این مبارزات، سیاست های خصوصی سازی، از بین بردن روابط کارگری، بیکاری، نابودی بخشی از دهقانان فقیر قرار دارد. مبارزات دریانوردان، جوانان و معلمان نقش مهمی بازی کرده است.

فعالیت جنبش ضد امپریالیستی صلح مهم و از نظر شکل متنوع بوده است. بخش بزرگی از مردم یونان از تمایل دولت یونان برای شرکت در طرح های امپریالیستی ناتو، از توزیع دوباره غنائم در بالکان، تا تشکیل نیروهای چند ملیتی واکنش سریع و عواقب ترازیک احتمالی آن برای کشور ما، برای بالکان و مدیترانه بطور فزاینده ای نگرانند.

تا آنجا که به یونان مربوط می شود، حزب کمونیست یونان، در قطعنامه های کنگره پانزدهم خود، مسیر ایجاد یک اتحاد اجتماعی-سیاسی که ما آنرا "جبهه دموکراتیک ضد امپریالیستی، ضد انحصار" می خوانیم، با هدف گرد آوردن نیروهای اجتماعی و سیاسی که مصمم به مبارزه علیه گزینه های امپریالیستی و انحصاری در یک جبهه متحد با چشم انداز انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم هستند را ترسیم کرده است.

امروزه به چگونه پاسخی از جانب جنبش کمونیستی و کارگری و جنبش ضد امپریالیستی بطور عام نیاز است؟

ما یک تهاجم گسترده بیسابقه در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، با تمرکز بر بازسازی مشهور، در چارچوب اقتصاد سرمایه داری جهانی را تجربه می کنیم، که یکی از عناصر آن پس گرفتن دستاوردهای کارگران و زحمتکشان است. ازطرف دیگر، در جهت ترمیم نظام سرمایه داری، مقابله به بحران ها و تناقضات آن برای جلوگیری از طغیان عمومی، شورش و انقلابات اجتماعی، بطور جدی کوشش می شود. با این وجود، از طرف دیگر فضا برای مانور سرمایه داری در یافتن درمان های موثر، هر چه بیشتر تنگ می شود. خصلت نظام بیشتر و بیشتر ارجاعی شده و به این دلیل است که دولت های سرمایه داری یک موضع سیاسی غیرقابل مذاکره را تعقیب می کنند.

به رغم حوادث سال های اخیر و با آنکه عامل ذهنی ضعیف تر است، بنا به سرشت اشیاء و مسیر تحولات، مبارزه برای موضوعات عاجل هر چه بیشتر به مبارزه برای سوسیالیسم پیوند می خورد. البته مشکلات بنا به تمایلات ذهنی ما حل شده و یا در یک برنامه از پیش تنظیم شده قرار نمی گیرند.

خارج از صفوف مبارزه ضد امپریالیستی و ضد انحصاری با چشم انداز سوسیالیستی، هیچ راه حل جایگزین ماندگاری نمی توان یافت. مقاومت های جزئی براحتی خنثی شده و دستاوردهای جزئی زحمتکشان دائمی نبوده و بسرعت بوسیله نیروهای سرمایه بازپس گرفته می شوند. البته نباید به مقاومت های جزئی کم بها داد؛ ولی اینگونه مقاومت ها تنها در چارچوب یک برنامه انقلابی که توجه به چشم انداز سوسیالیستی دارد، سودمند می شوند.

امروزه شرایط چگونه بوده و آمادگی کمونیست ها و جنبش ضد امپریالیستی به چه میزان است؟

ما این واقعیت را که گردهمائی های احزاب کمونیست و کارگری هم در سطح منطقه ای (شرق مدیترانه و آمریکای لاتین) و هم در سطح جهانی (گردهمائی های مسکو و لنینگراد در سال ۱۹۹۷) افزایش یافته را، دلگرم کننده می دانیم، با این وجود معتقدیم که ما بعنوان جنبش کمونیستی هنوز نتوانسته ایم به شرایط نوین مبارزه طبقه کارگر و دیگر اقشار تحت ستم امپریالیسم پاسخ دهیم.

موانع وحدت

امروزه چه چیزی احزاب کمونیست را از ایفای یک نقش عموماً فعال تر در سطح جهانی و در مبارزات بین المللی باز می دارد؟ به نظر ما، در ورای مشکلات و ویژگی تحولاتی که احزاب کمونیست هر کشور ممکن است با آن روبرو باشند، اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی موانع اصلی را تشکیل می دهند.

ظاهر شده، ما با مشکلات جدیدی روبرو هستیم. برخلاف تحقیقات رایجی که می‌کوشند ایدئولوژی و سیاست را در خدمت تکنولوژی جدید قرار دهند، ما باید تحقیقات و مطالعات مناسب‌تری را پیرامون بکارگیری تکنولوژی جدید در خدمت ایدئولوژی و سیاست انجام دهیم. بررسی چگونگی برقراری ارتباط با طبقه کارگر معاصر یک چیز و کوشش در جهت مطلق کردن تحولات نوین تا حد پراکنده کردن طبقه کارگر در درون مفاهیم مانند ملت چیز دیگری است.

به عقیده ما، نظراتی که معتقدند طبقه کارگر از میان رفته و یا نقش آن تغییر کرده، بطور اجتناب‌ناپذیری جنبش کمونیستی و کارگری را به عقب نشینی و تسلیم به طرح‌های نیروهای امپریالیستی هدایت می‌کنند. حزب کمونیست یونان بر این نظر است که سوسیال دموکراسی جهانی مدت‌هاست که به یکی از ستون‌های اصلی حمایت از نظام سرمایه‌داری تبدیل شده است. در بسیاری از کشورها سوسیال دموکراسی، موثرتر از احزاب محافظه کار سنتی به نظام سرمایه‌داری خدمت می‌کند. در بسیاری از کشورها در نتیجه اقدامات نیروهای سیاسی که از جنبش کمونیستی گسسته و تئوری علمی سوسیالیسم را رد کرده‌اند، مشکلات جدی ایجاد شده است. این نیروها یا در حال دگرگونی بوده و یا در برخی کشورها به شکل هواداران یا متحدان سوسیال دموکراسی متبلور شده‌اند. این نیروها، بخصوص با کوشش در جهت ادامه به اصطلاح مدیریت "مرکز-چپ" بمثابة یک بدیل، از طریق مواضع نیهیلیستی‌شان در برخورد با سوسیالیسمی که ما می‌شناسیم، و از طریق تئوری‌هایشان پیرامون اجتناب‌ناپذیر بودن انطباق با "نظم نوین جهانی" به نظام سرمایه‌داری خدمت می‌کنند. مبارزه علیه انحصارات، علیه سازمان‌های نظامی-سیاسی و اقتصادی از قبیل ناتو، اتحادیه اروپا، نفتا، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، خطی است که نیروهای سیاسی را از هم متمایز می‌کند.

پیشنهادهای برای عمل مشترک

با توجه به ضرورت تقویت و گسترش اقدامات مشترک احزاب کمونیست، پیشنهادهای زیر را مطرح می‌کنیم:

- توافق پیرامون سازماندهی یک نشست جهانی از احزاب کمونیست و کارگری در سال آینده، جهت بررسی "قرارداد چند جانبه پیرامون سرمایه‌گذاری" که سازمان همکاری اقتصادی و توسعه آنرا تهیه کرده است. این فرصت مناسبی برای ما کمونیست‌ها خواهد بود که پاسخ خود را به با اصطلاح "جهانی شدن" عنوان کنیم.
- تصویب یک قطعنامه در حمایت از مانیفست حزب کمونیست. هدف اصلی ما باید توزیع مانیفست در همه جا و بردن آن به درون هر خانه‌ای باشد.
- بررسی امکانات مبارزات مشترک ملی پیرامون مسائل واقعی مانند اقدامات ناتو، تشکیل نیروهای چند ملیتی و اکشن سریع، دموکراسی، همبستگی با احزاب کمونیست غیر قانونی و همبستگی با کمونیست‌ها و فعالینی که تحت پیگرد و شکنجه قرار دارند. در این چارچوب پیشنهاد می‌کنیم که دفاع از کوبا را هر چه گسترده‌تر پیش ببریم.
- بررسی امکان تشکیل نشستی علیه ناتو و گسترش آن و علیه نیروهای واکنش سریع.

- تقویت مبارزه علیه دخالت‌های امپریالیستی در بالکان و منطقه مدیترانه.

- هماهنگ کردن مبارزات اتحادیه‌های کارگری در اروپای غربی علیه دستبرد به دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان که بنام "جهانی شدن" و جامعه اقتصادی اروپا در جریان است.

- اعلام همبستگی با خلق‌هایی که قربانی طرح‌ها و قراردادهای امپریالیستی شده‌اند، مانند خلق فلسطین، خلق‌های یوگسلاوی سابق، خلق قبرس، خلق‌هایی که از دخالت‌ها و تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده رنج می‌برند و با کشورهایی که در شرایط دشوار فشارهای امپریالیستی مشغول ساختمان سوسیالیسم هستند.

- در تعدادی از نشست‌های منطقه‌ای و جهانی سال ۱۹۹۷، موضوع مبادله اطلاعات بین احزاب کمونیست و کارگری به دفعات مطرح شد. نظرات مشخصی پیرامون ایجاد یک نشریه مشترک احزاب کمونیست و یک سیستم اطلاع رسانی سریع برای احزاب کمونیست، موجود است. در صورت تأیید مجدد این نیاز در نشست جاری، حزب کمونیست یونان، اکنون در موقعیتی است که می‌تواند جزئیات لازم پیرامون تحقق، هزینه و عملکرد یک چنین طرحی را ارائه کند.

ما معتقدیم که راه برون رفت از شرایط کنون را نمی‌توان در داشتن دولت‌های نتولیبرال و یا در مدیریت بحران سرمایه‌داری بوسیله دولت "مرکز-چپ" یافت. نسخه‌های کلاسیک و سوسیال دموکراسی نمی‌توانند پاسخگوی مبارزه با سیاست‌های نتولیبرالی باشند، فقط مبارزه‌ای که پایه‌های نظامی سرمایه‌داری را خواهد لرزاند، مبارزه علیه انحصارات و امپریالیسم است. در این صورت است، که می‌توان خشونت و تهاجم سرمایه‌داری را متوقف کرده و راهی واقعی به سوی انقلاب و سوسیالیسم گشود.

ما معتقد نیستیم که می‌توان اختلافات ایدئولوژیک را نادیده گرفت و یا آنها را دور زد. ما باید از طریق گفتگو و در شرایط رفیقانه برابر با آنها روبرو شده و همزمان هر جا که ممکن است برای اقدامات مشترک بکوشیم. باید توجه داشت، که اختلافات همیشه از یک نقطه حرکت شروع نشده و احتمالاً در همه موارد هم شکل نهائی بخود نگرفته‌اند.

اکثر احزاب کمونیست اگر نگوییم همه آنها، تحت شرایط دشوار و در مواردی بی‌سابقه فعالیت می‌کنند. احزابی هستند که غیر قانونی بوده و با شرایط دشواری مواجه‌اند. این احزاب حق مطالعه و بررسی همه مشکلات را ندارند. همچنین احزابی هستند که اخیراً تأسیس شده و هنوز هویت خود را یکپارچه نکرده‌اند. تعدادی از احزاب از مشکلات ناشی از بحران‌ها و اختلافات درونی رنج می‌برند. نتیجتاً برای همه احزاب ممکن نیست که در همه موارد یک تصویر جامع از همه مشکلات نوین بدست آورند. همه ما برای کسب یک درک جامع و عمیق از تحولات بین‌المللی و پدیده‌های نوین باید سخت کار کنیم. هیچ حزبی به تنهایی نمی‌تواند برای مسائل، پاسخ‌های کامل داشته باشد، مگر آنکه تجربیات و نظرات احزاب دیگر را مطالعه کند.

تا آنجا که به همکاری احزاب کمونیست مربوط است، ما می‌دانیم که برخی از احزاب به لحظات و تجربیات منفی استناد کرده یا تجربیات قرن بیستم را بطور منفی ارزیابی می‌کنند. برخی دیگر درباره ضرورت و یا امکان هماهنگی بین‌المللی و اقدامات مشترک در سطح جهانی یا حتی منطقه‌ای، مطمئن نیستند. حزب ما بدون نادیده انگاشتن یا کم بهادادن به این یا آن ارزیابی و ضمن احترام به نظر همه احزاب کمونیست، معتقد است که امروزه بسط هماهنگی و همکاری در میان احزاب کمونیست و مساعی کمونیست‌های سراسر جهان در تنظیم یک استراتژی مشترک، با بهره‌گیری از تجربیات مثبت و منفی جنبش کمونیستی، ضروری است. مبادله تجربیات و اطلاعات و همبستگی ساده به تنهایی کافی نیست، به اقدامات مشترک هم نیاز است. بشریت مترقی خواهان این است. نیروهای سیاسی دیگری که در برخی مناطق اروپا و جاهای دیگر به اشکال پیشرفته همکاری دست یافته‌اند، نیز این را به ما می‌آموزند.

در گذشته، زمانی که جنبش کمونیستی (به رغم ضعف‌های آن) متحد بود، زمانی که جنبش ضد امپریالیستی در حال رشد بود، زمانی که تناسب نیروها بهتر از امروز بود، در آن زمان نیروهای وسیع و در مواردی حتی سوسیال دموکرات‌ها هم به مواضع نیروهای ضد امپریالیست نزدیک شدند. امروزه هم نیروهای چپ و ضد امپریالیستی مشخصی وجود دارند که اگر ببینند که کمونیست‌ها گرد هم آمده و فعالیت‌هایشان را هماهنگ می‌کنند، دلگرم خواهند شد.

کمونیست‌ها نمی‌توانند بطور موثر عمل کنند، مگر اینکه شیوه تنظیم یک هویت ایدئولوژیک-سیاسی مشترک که به نظر ما بایستی متکی بر جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی و اترانسوینالیسم کارگری باشد را پیدا کنند. همزمان این ضرورت میرم برای مطالعه جمعی پدیده‌ها و تحولات نوین و یافتن پاسخ‌های معاصر و جمع‌بندی تجربیات نوین، وجود دارد. با وجود آنکه اشتباهاتی صورت گرفت و در مسیر ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم انحرافات و مشکلات داخلی بروز کرد، ما نباید از یاد ببریم که سوسیالیسم در شرایط بسیار دشوار و البته بدون هرگونه تجربه قبلی، بنا شد. ما نباید نقش امپریالیسم در ایجاد مشکلات در مسیر بنای سوسیالیسم را فراموش کنیم. انقلاب اکسیر، تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر حکومت‌های سوسیالیستی، سرنوشت زحمتکشان سراسر جهان را تغییر داد.

دقیقاً به همین دلیل، ما معتقدیم که هویت سیاسی-ایدئولوژیک مشترک و جهانی کمونیست‌ها، بایستی نقش و سهم سوسیالیستی که ما می‌شناسیم را، قطع نظر از هر گونه انتقاد و ارزیابی این یا آن حزب، منعکس کند.

به نظر ما یک بحث گسترده برای استخراج نتایج و درس‌هایی که باید از علل عقب‌گرد در کشورهای سوسیالیستی اروپا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گرفت ضرور است. در این مورد به زمان نیاز است، ولی در مسیر حرکت، بدون تردید واقعیات جدیدی مطرح خواهند شد، که دانسته‌های امروز ما را دقیق‌تر خواهند کرد. از نیهیلیسم و طرد کلی امور باید پرهیز کرد.

نقش طبقه کارگر

سیمای امروزین طبقه کارگر در بسیاری از کشورها و مناطق، بویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تغییر کرده است. بین طبقه کارگر توصیف شده در مانیفست کمونیست و طبقه کارگر امروز تفاوت‌هایی وجود دارد. اما ویژگی‌های نوین طبقه کارگر در نقش انقلابی یا ماهیت آن بعنوان یک طبقه تغییر ایجاد نمی‌کنند. ما نیز می‌کوشیم تا ترکیب و محدودیت‌های طبقه کارگر و رفتار بخش‌های سنتی و نوین آنرا مطالعه کنیم. بعزت هرج و مرج‌های موجود در روابط کار، تازیانیه ییکاری، رشد مهاجرت، ملی‌گرایی و نژادپرستی که حتی در صفوف طبقه کارگر هم

آنچه در برابر حزب "مشارکت اسلامی" مردم ایران قرار دارد

جمعیت موقوفه اسلامی در ائتلاف با حجتیه!

برخی تغییرات در ترکیب رهبری جمعیت موقوفه اسلامی اخیراً در ایران فاش شده است.

بموجب این تغییرات، آسدا الله بادامچیان که در سال‌های اخیر دبیر اجرایی موقوفه اسلامی و در عین حال مدیر مسئول نشریه ارگان این جمعیت، بنام "شما" بود، جای خود را به "حمید رضا ترقی" داده است.

حمید رضا ترقی، نماینده کنونی مجلس اسلامی از مشهد است و از او بعنوان نماینده آیت الله واعظ طوسی در مجلس اسلامی یاد می‌شود. او یکی از بی‌پروترین نمایندگان مجلس در مخالفت با دولت و شخص محمد خاتمی است.

حضور حمید رضا ترقی در یکی از سه ضلع رهبری جمعیت موقوفه اسلامی، نشان دهنده ارتباط نزدیکی است که بین این جمعیت، بعنوان حزب سرمایه‌داری تجاری ایران و آیت الله واعظ طوسی بعنوان وارث تشکیلات حجتیه وجود دارد. این سه ضلع عبارتند از دبیرکل (حبیب الله عسگرآلادی)، علی‌اکبر پرورش (قائم مقام دبیرکل و از رهبران شناخته شده حجتیه) و دبیر اجرایی (که اکنون حمید رضا ترقی عهده دار آن شده است).

باید توجه داشت که پایگاه اولیه شیخ محمود حلبی، بنیانگذار انجمن حجتیه، مشهد بود و گفته می‌شود، که وی قبل از مرگ، تمامی اختیارات خویش را به آیت الله واعظ طوسی، از شاگردان و مریدان خود واگذار کرده بود. از آیت الله واعظ طوسی، علاوه بر تولیت بنیاد مالی عظیم "آستان قدس رضوی"، بعنوان یکی از مهره‌های تعیین کننده در مافیای قدرت در جمهوری اسلامی یاد می‌شود. در برخی محافل، از او بعنوان جانشین شوکت الملک اعلم (پدر آسدا الله اعلم، محرم ترین مشاور و همکار انگلستان در ایران و سلطان قاتقات و زعفران ایران) نیز یاد می‌شود.

از جمله رهبران موقوفه اسلامی عبارتند از مصطفی میرسلیم (وزیر سابق ارشاد اسلامی)، محسن رفیق دوست (سرپرست بنیاد مستضعفان)، رضا زواره‌ای (دومین کاندیداری موقوفه، بعد از ناطق نوری، در انتخابات ریاست جمهوری و سرپرست ثبت و اسناد در قوه قضائیه)، حاج سعید امانی (رئیس انجمن اسلامی بازار)، علینقی خاموشی (رئیس اتاق بازرگانی).

لیست رهبران جمعیت موقوفه اسلامی، هرگز بصورت رسمی انتشار نیافته است و این در حالی است که مطابق قانون، باید نام اعضای رهبری احزاب رسمی و قانونی در کشور به وزارت کشور اعلام شده و در مطبوعات نیز انتشار یابد.

چند انجمن اسلامی، از جمله انجمن اسلامی مهندسان به دبیری و مسئولیت مرتضی نبوی، عضو کنونی مجلس و عضو شورای مصلحت نظام و مدیر مسئول روزنامه "رسالت" و هدایت اجرایی مهندس باهنر، عضو هیات رهبری کنونی مجلس اسلامی، انجمن اسلامی کارکنان و کارمندان دولت، بعنوان جمعیت‌های همسو با موقوفه اسلامی و روحانیت مبارز نیز در کنار رهبری موقوفه اسلامی فعالیت می‌کنند.

این در حالی است که انصار حزب الله نیز بصورت غیر رسمی اما آشکارا، یکی از تشکلهای همسو با موقوفه اسلامی به حساب می‌آید و از سازمان تروریستی جدیدی که رسماً در ایران اعلامیه‌ای بنام "فدائیان اسلام ناب محمدی" صادر کرده نیز، بعنوان بازوی ترور موقوفه اسلامی و حجتیه یاد می‌شود!

"حزب مشارکت اسلامی مردم ایران"، همانگونه که در شماره‌های پیشین راه توده، اخبار مربوط به تدارک آن منتشر شده بود، سرانجام تشکیل و رسماً اعلام شد.

نزدیک به یکصد و پنجاه نفر از فعالان دفاتر تبلیغاتی محمد خاتمی در جریان انتخابات ریاست جمهوری، برخی از اعضای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، برخی از اعضای رهبری مجمع روحانیون مبارز و تعدادی از وابستگان به طیف خط امام پایه گذار این حزب شده‌اند. برخی از این افراد در دولت خاتمی و ارگان‌های قوه مجریه مصدر امور هستند.

هم نام و هم وابستگی تشکیلاتی برخی از پایه گذاران این حزب، حکایت از ماهیت "جبهه‌ای این حزب دارد.

قرار است روزنامه‌ای با نام "مشارکت"، بعنوان ارگان رسمی این حزب انتشار یابد، که گفته می‌شود، دکتر خاتمی، برادر محمد خاتمی مسئولیت آن را برعهده خواهد داشت. سخنگوی حزب نیز آقای "امینی" است که در حال حاضر یکی از معاونین وزارت خارجه می‌باشد.

روزنامه "رسالت" بلافاصله در واکنش به تاسیس این حزب، به آن دلیل که نمی‌تواند علناً و رسماً با آزادی احزابی که بنیانگذارانش ریشه در حاکمیت دارند، به مخالفت برخیزد، کارشکنی‌ها را با این بهانه آغاز کرد، که گویا بر اساس قوانین سلطنت سرنگون شده، کارکنان و معاونان وزارت خارجه نمی‌توانند مسئولیت حزبی داشته باشند!

روزنامه کیهان، نیز کارشکنی را زیر پوشش این حربه تبلیغاتی آغاز کرد، که گویا این حزب نیز همان حزب کارگزاران سازندگی، یا چیزی شبیه آنست!

این در حالی است، که همگان می‌دانند، حزب کارگزاران سازندگی، از میان همفکران هاشمی رفسنجانی و مجریان اولیه برنامه تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول تشکیل شد. این که سرانجام حزب کارگزاران سازندگی چه خواهد شد و معتقدان به برنامه تعدیل اقتصادی امپریالیستی در آن باقی خواهد ماند یا نه؟ سوالی است که پاسخ آن را آینده خواهد داد و ارتباطی با حزب مشارکت اسلامی مردم ایران ندارد. بنیانگذاران حزب مشارکت اسلامی عمدتاً از میان طیف متنوع چپ مذهبی تشکیل شده است و در تمام طول سال‌های اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، یگانه مخالف مذهبی این برنامه در داخل کشور، همین طیف بوده است. یعنی در تمام آن سال‌هایی که نشریاتی نظیر "کیهان" با چپ نمایی عوام‌فریبانه و مخالفت با باصلاح ثروت اندوزی، هرگز به ریشه این ثروت اندوزی و برخورد با زیربنای اقتصادی دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی و "موقوفه اسلامی-روحانیت مبارز" نپرداخت و هنوز نیز به این عرصه نزدیک نمی‌شود!

مهم‌ترین عرصه‌ای که اکنون در برابر حزب مشارکت اسلامی مردم ایران قرار دارد، گسترش دفاتر و سازمان‌های خود در سراسر ایران، انتشار برنامه و اساسنامه آن، برپایی متینگ‌های حزبی، انتشار سریع ارگان مطبوعاتی آن و آشنا ساختن مردم با اندیشه‌های اقتصادی و سیاسی این حزب است.

این امر، علیرغم هر نوع حادثه آفرینی وابستگان به بازندگان و طرد شدگان انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری -بویژه در شهرستان‌ها-، باید پیش برده شود. انتخابات شوراها، عرصه‌ایست برای این کارزار مهم. هیچ حزب و سازمان سیاسی، هرگز نمی‌تواند در چارچوب مقاسات دولتی و حکومتی به حیات خود امیدوار باشد. همچنان که هیچ حزب و سازمان سیاسی، بدون کارپایه مشخص و روشن اقتصادی و سیاسی نمی‌تواند روی حضور مردم در آن حساب باز کند!

در تهران اخبار مختلفی پیرامون تشکیل حزب کارگران وجود دارد، اما هنوز این حزب از صد کمیسیون ماده ۱۰ احزاب نگذشته است. از ابوالقاسم سرحدی زاده، نماینده کنونی مجلس اسلامی، وزیر کار دولت میرحسین موسوی و از رهبران سابق حزب ملل اسلامی (پیش از انقلاب ۵۷) بعنوان یکی از پایه گذاران و مدافعان سرسخت حضور این حزب در صحنه سیاسی ایران نام برده می‌شود.

Rahe Tudeh No 79

Jan. 1999

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۵۰ دلار آمریکا

فاکس و تلفن تماس ۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>